



اتصالات دانشگاه تهران

۱۴۸۰

مجموعه اوستا

گاٹاها

سرودهای زرتشت

گزارش
پورداد

BH

21..1

ایران
پاستان

۶

۵

۲۵

کیانی
بزرگ

گلزاری

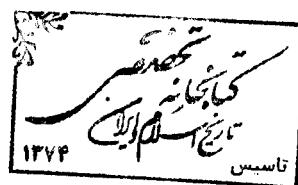
افتخارات دانسته همراه
۱۳۸۰



اسکن شد

مجموعه اوستا

گانها





آثارات اسکاہ تهران

شماره ۱۴۸۰

شماره مسلسل ۱۷۷۴

چاپ سوم

مجموعه اوستا
از

گنجینه آثار استاد پور داود

زیر نظر دکتر بهرام فرهوشی

شماره ۱

تهران ۱۳۵۴

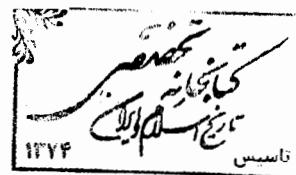
BLL
۴۱۰۰۱



مجموعه اوستا

گاثاها

سرودهای زرتشت



گزارش

پوردادواد

چاپ اول : بهمن ۱۹۲۷ میلادی

چاپ دوم : بهمن ۱۹۵۲ میلادی

ناشر

BL
۱۸۱۸
کر
۱۴۲۴
۱۳۵۴

موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

چاپ و صحافی این کتاب در شهریور ماه ۱۳۰۴

در چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران به بایان رسید

کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

بها : ۱۲۰ ریال

فهرست

صفحه

الف

۱	به یاد استاد
۰	مقدمه
۹	سرآغاز
۱۲	پیشگفتار
۲۰	دیباچه
۲۲	بهار و مزدیسنا
۲۸	دین دیری
۴۴	گانها
۵۵	پیشهوران
۶۶	چینودهله

اهونودگات

۶۲	پستا، هات ۲۸
۷۰	پستا، هات ۲۹
۷۸	پستا، هات ۳۰
۸۶	پستا، هات ۳۱
۹۰	پستا، هات ۳۲
۱۱۰	پستا، هات ۳۳
۱۱۸	پستا، هات ۳۴

اشتوودگات

۱۲۸	پستا، هات ۴۳
۱۳۸	پستا، هات ۴۴
۱۵۰	پستا، هات ۴۵
۱۵۸	پستا، هات ۴۶

صفحة

سېنتمدگات

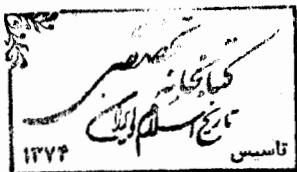
١٧٠	يسنا، هات ٤٧
١٧٤	يسنا، هات ٤٨
١٨٢	يسنا، هات ٤٩
١٩٠	يسنا، هات ٥٠

وهو خشتىرىگات

١٩٦	يسنا، هات ٥١
-----	--------------

وھي شتو ايشتگات

٢١٠	يسنا، هات ٥٣
-----	--------------



به یاد استاد

استاد پوردادود در سالهای پیشین زندگی برآن بود که ترجمة مجموعه اوستایش که نایاب گشته بود دوباره چاپ گردد و بویژه بخش ونیداد آن که هنوز به چاپ نرسیده بود چاپ و منتشر گردد.

بدبختانه پس از درگذشت استاد بخش ونیداد که برای چاپ آماده گردیده بود گم گشت و در جستجوهای بسیار در میان انبوه نوشته‌ها جز چند قطعه ناقص چیزی بدست نیامد.

استاد در ترجمة کتاب اوستا سالیان دراز رنج برد و تمام دوران جوانی را برسر ترجمة آن گذاشت و شاهکاری بزرگ وی همتا پدیدآورد، اما بهنگام چاپ آن دچار گرفتاریهای فراوان گشت. بخش‌های اوستا برای چاپ به بمبئی فرستاده می‌شد و نموله‌های چاپی برای رسیدن به برلین راه درازی می‌پیمود. بخش دوم کتاب گاثاها مبرائر سوختن چاپخانه در بمبئی به کام آتش رفت و ترجمة بخش‌های دیگر اوستا سالیان دراز در گوشة کتابخانه بانتظار چاپ ماند و این درنگ در کار چاپ کتاب، استاد را همواره رنجور میداشت، زیرا کار چاپ اوستا با آن‌همه واژه‌های اوستایی و پهلوی و نبودن حروف چاپی این زبانها در تهران، کارچاپ بازمانده کتاب را ناممکن ساخته بود.

من با نوشته‌های پوردادود از کودکی آشنا بودم زیرا در میان کتابهای پدرم دوجلد یشت‌های پوردادود را خوانده بودم و داستان پهلوانی‌های شکوهمند این کتاب و نیایش‌های آن در همان زمان بر دلم نشسته بود، و همواره در دل داشتم که استاد بزرگوار را به بینم.

روزگاری گذشت و من در رشته زبان‌های خارجی درجه لیسانس گرفتم. پوردادود در آن زمان ایران‌شناسی را پدید آورده بود و شب‌ها در انجمن درس میداد.

پائیجا رفتم و نام نوشتم . دیدن چهره استاد و درس‌های او شور دیرین را درمن برانگیخت . سراغ درس‌وی را دردانشگاه گرفتم، گفتند که در دوره ادبیات فارسی تدریس می‌کند .

کمرهت بربستم و درجستجوی درس او دویاره در رشته ادبیات فارسی نام نوشتم ، ولی باو دست نیانتم و بعدها استاد بن گفت که عمدآ درس‌های وی را در دوره لیسانس حذف کرده بودند و اونتها در دوره دکتری ادبیات فارسی چند ساعتی درس داشت و سخت زنجیده خاطر بود .

برای رسیدن بدروس‌های او دوره ادبیات فارسی را بیان بدم و سرانجام در دوره دکتری به گنجینه بزرگ ایران باستان دست یافتم . یاد کلاس‌های وی و روش سخن گفتن او چنان شکوهمند بود که همه شاگردان استاد آن لحظه هارا بخاطر دارند .

روزی در پایان سال هسته‌ای از سوی استاد دریافت داشتم که در آن پنج جلد از آثار پوردادود بن هدیه شده بود . برای سپاس از این همه مهر ویزرنگواری و یادی که از من کرده بود به نزدش رفتم . سخن از نابسامانی کارچاپ اوستا به پیش آمد . می‌گفت زندگی در گذر است و کارچاپ اوستا هنوز بیان نکرفته است . بوی گفتم که این کار را من بیان خواهم برد .

میدانستم که کارچاپ این کتاب با نبودن حروف اوستایی و پهلوی، بسیار مشکل خواهد بود ولی مرا شور جوانی درسو مهر استاد در دل بود . بکاری سخت دست پاختم و نخست کارگاهی درخانه برای کلیشه سازی آراستم زیرا کلیشه‌هایی که بچای حروف بکار میرفتند می‌باستی به خردی سطر کتاب ساخته شوند و کلیشه‌سازان شهر این کار مشکل را نمی‌پذیرفتند ویرای هر کلیشه بهای بسیار می‌خواستند .

سرانجام هشت هزار کلیشه ساخته شد و برگ‌های نیم سوتۀ یادداشت‌های کاثاها بزیرچاپ رفت . ولی کارچاپ کتاب با این‌همه کلیشه‌های خرد در چاپخانه‌های شهر به کندی پیش میرفت . هس از چندی دریافت که این کار جز بی‌داشتن

یک چاپخانه خصوصی امکان پذیر نخواهد بود . از این‌رو باندیشه بنیاد نهادن چاپخانه کوچکی افتادم و این کار با صرف هزینه‌های زیاد و بیشتر با همتی که از جوانی میخاست انجام شد و در چاپخانه آتشکده کتابهای یادداشت‌های گاثاها ، جلد دوم یسنا و ویسپرد بچاپ رسید .

کار چاپ کتاب که در هر صفحه آن نزدیک به چهل کلیشه کوچک جای داشت به کندی پیش میرفت و نزدیک به چهارسال بطول انجامید . در این مدت برای تصحیح نمونه‌ها و گاه برای تصحیح متن که سالیان دراز برآن گذشته بود با استاد کارمی کردم و این چندسال آموزنده‌ترین سالهای زندگی من بود . یک مجلس درس عملی برای فراگرفتن .

سرانجام کتاب پایان یافت و من به تشویق استاد برای ادامه تحصیل در رشته زبانهای باستانی عازم هاریس شدم . استاد روزی بسادگی و بزرگواری ویژه خود ، سخن پرشکوهی را که همه شاگردان وی بخاطر دارند بالعن خاص خود بمن کفت . گفت «نمیدانم» و بهتر است برای تحصیل بیشتر پیش استاد بزرگ «بنویست» بروی . با رسرفر بستم و رقمتم .

هنگامی که پس از چندسال بازگشتم دیگر از چاپخانه اثری نبود ، حروف بغارث رفته بود و ماشین‌ها شکسته و چاپخانه بسته بود . گوئی سرنوشت چنین بود که چاپخانه آتشکده برای چاپ کتاب اوستا گشوده شود و با پایان یافتن آن بسته شود . شکست مالی سختی بود که هنچار تحمیل کردم و بازمانده چاپخانه به بهای اندکی فروخته شد ولی در این میان دوستی دانشمند و پدری بزرگوار برای من بجای ماند که دوستیش تا پایان زندگی او برای من نعمتی بزرگ بود .

بهنگامی که من دریاریس به مطالعه زبان و فرهنگ ایران باستان پرداخته بودم ، دانشگاه تهران به پیشنهاد استاد ارجمند مرا برای تدریس دعوت کردو پس از بازگشت باز به پیشنهاد استاد ، تدریس درس‌های وی بمن واگذار گردید . پس از مالی استاد بازنشسته شد . من هفته‌ای سه روز به پیشگاه استاد می‌شتافتتم .

باز برای من کلاس درس بود و می‌آموختم، تازه در آنوقت بود که دانستم مردی که چنان پرشکوه می‌گفت «نمیدانم»، چه اندازه دانسته‌های بزرگ را در گنجینه دل - خویش پنهان داشته بود.

در سی سال زندگی، گروهی بیمایه آرامش استاد را پیافتند و در پسین روزهای زندگی او، روزی که استاد به مجلس پرسه پدرم آمده بود، لبخند زنان نامه‌ای بمن نشان داد که در آن وی را تهدید بمرگ کرده بودند.

از آن روز به بعد او را تنها نگذاشتم و بیشتر اوقات من با او می‌گذشت تامباذا گزندی بوی رسد... تاینکه پامدادی پگاه خدمتگزار او بمن تلفن کرد که استاد سخت پیمار است. باران تندی می‌بارید، خود را بشتاب ببالینش رساندم. وی شب‌ها در کتابخانه خود ببروی نیم تختی می‌خفت، همچنان پرشکوه در میان انبو کتابها بر تخت خفته بود و کتابی گشوده در کنارش بود. دست وی را بدست گرفتم، هنوز گرم بود ولی دیگر زندگی در آن نبود. شب هنگام دوبار برخاسته بود. چراغ افروخته و کتاب خوانده بود و سپس آرام چشم از جهان فرویسته بود.

پس از درگذشت استاد، از کتابخانه ارزشمند او صورتی برداشت و کتابخانه به پیشنهاد من به نیم بها بدانشگاه تهران واگذار گردید و قرار شد که تالاری بنام پورداود تأسیس گردد و همه ساله بر کتابهای کتابخانه وی افزوده گردد تا کتابخانه استاد که همواره آخرین کتابهای ایرانشناسی را در دل خود جای میداد، پس از مرگ وی لیز کامل و مجهز باشد و باز بنای پیشنهاد من، که دخت بزرگوارش بانو پوراندخت نقیسی آنرا پدیرفت، آثار استاد نیز که برخی از آنها بکوشش من چاپ شده بود برای گران در اختیار دانشگاه تهران گذاشته شد تا حق چاپ آنها برای دانشگاه محفوظ باشد و تجدید چاپ گرددند و حق تألیف آنها پشتوانه خرید کتابهای ایرانشناسی برای کتابخانه پورداود باشد - که هیچ‌گاه چنین تالاری پدید نیامد.

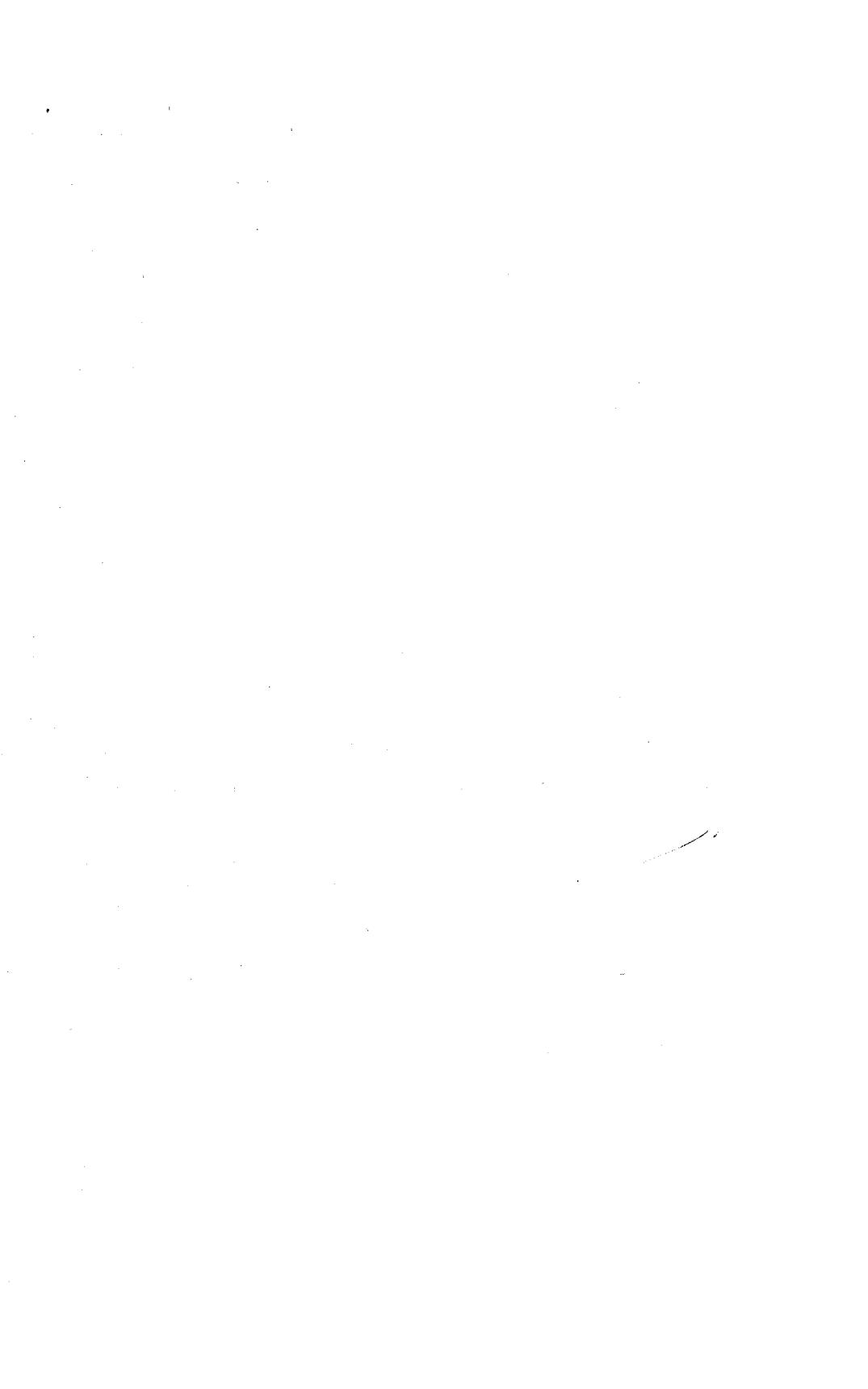
در سال ۱۳۵۳، تعدادی از کتاب یادداشت‌های گاثاها که در انبار خانه پورداود بجای مانده بود، در اختیار دانشگاه قرار گرفت و عنوان نشروع، از سوی

دانشگاه انتشار یافت و اینک چاپ سوم گاثاها انتشار می‌یابد.

استاد پیش از درگذشت، ازمن خواسته بود تا در تجدید چاپ کتابهای نایاب وی کوشش کنم ویرخی نادرستی‌ها را که در کتاب‌ها راه یافته بود درست گردانم. خود استاد نیز در مقدمه کتاب گاثاها، ص ۲ از نابسامانی‌هائی که در چاپ کتابها روی داده سخن گفته است. هنگامی که من دوره بیشترا را در اوخر زندگی استاد تجدید چاپ کردم برخی از نادرستی‌های چاپی را به طرف کردم و در مقدمه‌ای که بخواست استاد برآن کتاب نوشت «گفتم که «استاد ارجمند نمی‌خواست این نامه بهمان پیکری که در ۴ سال پیش نموده شده است، دیگر باره بی‌کاست و فزود بطبع رسد».

از جمله واژه‌هایی که استاد می‌خواست در تجدید چاپ درست شوند خود واژه «گاثاها» بود که پیشتر بصورت «گاتها» چاپ شده بود و استاد تلفظ مشهور «گات» را در میان پارسیان برگزیده بود ولی بعدها برآن شد که اصل واژه مؤنث «گاثا» را بکار برد. از این‌رو در تجدید نشر کتاب یادداشت‌های گاثاها این خواست استاد برآورده شد و در چاپ این کتاب نیز تا آنجا که تجدید چاپ به روش افسست اجازه میداد بجای گاثاها، گاثاها آورده شد. در دیگر موارد نیز استاد اندرزهایی داده بود که کم‌ویش بکار بسته شد.

اینک این سومین چاپ گاثاها که دومین کتاب از گنجینه استاد پورداود است تقدیم دانش پژوهان می‌گردد و امیدوار است کتاب‌های دیگر استاد پورداود نیز در همین مجموعه دانشگاهی تجدید طبع گردند.



مقدمه

اینک سیزده سال از سالی که این نامه از برلین برای چاپ به بمبی فرستاده شده، میگذرد. آنچه در این سالها برای این نامه گذشت و انتشار آن را تا باین هنگام کشانید، در دیباچه و پیشگفتار و سرآغاز که هریک بفاصله چند سال از همدیگر نوشته شده و همه اکنون پهلوی هم در این نامه دیده میشود، گفته آمده است. همچنین از دیباچه ای که بفرهنگ ایران باستان (پخش نخست، تهران ۱۳۲۶، صفحه بیست و سه - بیست و پنج) نوشته ام، سرگذشت تفسیر اوستای نگارنده و ضمناً همین نامه، بخوانندگان ارجمند روشن خواهد شد، فقط در آنجا باید بیفزایم که تفسیر جلد دوم یستارا که در هشتم اردیبهشت ۱۳۱۴ (= ۹ آوریل ۱۹۳۵) از آلمان برای چاپ بهند فرستاده بودم، پس از آنکه سیزده سال در آنجا بگوشه ای مانده بود، بدرخواست نگارنده آن را در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ (= ۱۶ آوریل ۱۹۴۸) برای من بتهران پس فرستادند. پس از سوختن دو مین گزارش (تفسیر) گاتها در ۲۸ تیرماه ۱۳۲۴ (= ۹ ژوئیه ۱۹۴۵) در چاهخانه بمبی که دیگر باره بچاپ آن پرداختند، پامیداینکه زودتر کار آن انجام یابد، نمونه ها را از برای ملاحظه من بتهران نفرستادند. پس از پایان کار فقط خود پنج سروд گذاشنا را (اهونود، یستا ۲۸ - وهیشتوا پیش، یستا ۳۰) برایم فرستادند و در روز ۴ مهر ۱۳۲۹ بمن رسید تا اگر غلطی روی داده باشد، اصلاح کنم. اینک فهرست اغلط در انجام کتاب دیده میشود. غرض از نگارش این چهارمین مقدمه این است که بخوانندگان ارجمند این نامه روشن باشد که پس از تاریخی که در پایان مقاله «سرآغاز» گذاشته شده، باز چند سال دیگر سرآمده و هنوز این نامه گرفتار زندان چاهخانه است. امروز که این چند سطر را مینویسم هفتم آبان ۱۳۲۹ (= ۲۹ اکتوبر

(۱۹۵) است . خدا کند این آخرین مقدمه این کتاب باشد و سال رستگاری آن ! چون بدیختانه دوین پخشن این نامه پس از سوختن دیگر باره بچاپ نرسیده معلوم هم نیست کی و چگونه انتشار خواهد یافت . ناگزیر از برای خوانندگان ارجمند دشوار است دریابند که چرا این تفسیر بهیئت یک فارسی غیرمانوس درآمده و از روش زبان رایج کنونی مادر مانده است . در پانزده سال پیش از این که در آلمان بدوین گزارش سرودهای گاثاها دست بردم ، هیچ گمان نمیرفت که این کار ایزدی را اینهمه گزند اهریمنی دری باشد و سرانجام دوین پخشن این نامه که دارای ۱۵۸۰ یادداشت است بانخستین پخش آن باهم بدست خواستاران نرسد . اگر خوانندگان پخش دوم را با آن توضیحات فراوان که گویای درستی این گزارش و گواه کوشش شبانروزی نگارنده است درهنگام دو سال ، درزیر دست داشتند ، بخوبی میدیدند که چگونه در این تفسیر ، زبان مقدس چندین هزار ساله سرزمین ایران رعایت شده است ، زیرا بسیاری از همان واژه های اوستایی که گزارندگان (مفسرین) روزگار ساسانیان از برای گردانیدن اوستا بزبان پهلوی بکار برده اند ، در این ترجمه فارسی آورده شده است و از این گذشته در این ترجمه در بسیاری از موارد ، تاباندازی که ممکن بوده ، کلمات فارسی بهمان جای کلمات معادل اوستایی خود قرار دارد یعنی لغتها در جمله ها چندان پس و پیش نشده است ، بعبارت دیگر نگارنده بفرآخور مایه خویش کوشید که ارزش یکرشته از لغات فارسی را که ریشه و بن چندین هزار ساله دارد نموده شود و پیوستگی آنها با واژه های اوستایی و فرس هیخانشی و پهلوی شناخته گردد . اگر تاین منظور بنناچار یک فارسی غیرمانوس ببار آوردم و از ادای جملات شیوا کوتاه آمدم ، معذورم . همان پخش دوم این نامه که پیش آمدهای زمانه انتشار آن را از برای مدت نامعینی پتأخیرانداخت با بهترین وجهی عذر مرامی خواست و دیگر اینکه اگر در دوین چاپ همین پخش اول اختیار داشتم روا نمیداشتم که یک کلمه بدوهیئت نوشته شود مثلا در همه جای این کتاب از کلمه « هات » و « ها » که هر دویکی است و هر دو درست است بمعنی فصل ، یکی را برمیگزیدم نه گاهی

«هات» و «گاهی» ها و در همه جای این کتاب خشنود می‌آوردم نه خوشنود، گرچه هر دو درست است و کلمات فارسی را آیین و دانایی و توانایی و پارسایی و رسایی می‌آوردم، نه بدلاخواه حروفچین گاهی آیین و دانایی و گاهی آئین و دانائی . باری شد آنچه از اختیارم بیرون بود. امیدامست همیشه نان گرامی عذرم بپذیرند و بدانند این نامه آنچنان که هست

نشانی از پریشان روزگاری است پریشان را پریشان یادگاری است

پورداود

تهران، آبان ۹۳۲ = ۱۹۵۰ کتوبر

سرآغاز

ای نام تو بهترین سرآغاز

بی نام تو نامه کی کنم ساز

ای کارکشای هرچه هستند

نام تو کلید هرچه بستند

این نامه که دومین گزارش گاثاهای نگارنده است، در یازده سال پیش ازین در برن انجام یافته از همان شهر بهندوستان فرموده شده است. «دیباچه» آن در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۱ در تهران و «پیشگفتار» آن در آغاز اردیبهشت ۱۳۲۳ در هنگام سومین مفر کوتاهم بهند، در بمبئی نوشته شده است. ازین «دیباچه» و «پیشگفتار» خوانندگان ارجمند خواهند دانست که براین نامه چه رفت و چگونه پیش آمدهای بد، یکی پس از دیگری کار چاپ آن را بدرازا کشانید. اینکه ازین «سرآغاز» خواهند دریافت که چه سان پنجمین گزند اهریمنی باین نامه ایزدی فرود آمده کارش را با مرور انداخت. در هنگام اقامتم در بمبئی (اردیبهشت ۱۳۲۳) کار چاپ این نامه را ساخته و پرداخته بایران بازگشتم و امید داشتم پس از چندی بدست خوامтарان سپرده شود و از بی آن پخشش دوم که «یادداشت‌های گاثاها» باشد نیز از چاپخانه بیرون آید. اما پس از یک‌سال و سه‌ماه انتظار، در ۲۸ تیرماه ۱۳۲۴ (= ۱۹۴۵) از بمبئی خبر رسید: چاپخانه‌ای که همه کتابهای نگارنده در آنجا بچاپ رسیده، بدم آتش رفت. با آن چاپخانه بزرگ و کتابخانه گران‌بها یش، همین نخستین پخشش و دومین پخشش (یادداشت‌ها) که هردو از برای انتشار حاضر و آماده بوده، نابود گردید و چنان هم در یک ساعت رنج سالیان دراز از دست رفت که در میان چندین هزار نسخه نیم سوخته، نتوانستند اوراقی جدا کرده از آنها یک نسخه کامل بسازند و آن یک نسخه دیگر باره از برای چاپ دوم بکار آید. کوشش دوستان

آنچه در این زمینه نتیجه نباشید، نگارنده هم از این پیش آمد تلغی و سخت، آرده و افسرده، در خود نیروی آن ندیدم که پس از گذشتن سالهای بلند دیگر باره دو جلد کتاب را که رویهم نزدیک به هفتصد صفحه است از برای چاپ دوم آماده کنم، خوشبختانه دانشمند پارسی شهراب جمشید جی بلسارا *Bulsara*، کسی که سالیان دراز رنج تصحیح نمونه های چاپی گاثاها و یادداشت هارا بخود هموار ساخته بود و در پایان «دیباچه» از او نام برده، سپاسگزاری کرد همام، پس از انجام کار هر دو جلد، از هر یک آنها نسخه ای از چاپخانه برگرفته بخانه خود برد تاب مجموع کتاب نظری کرده تقریظی بنویسد. در تاریخ ۷ فوریه ۱۹۴۵ (۱۳۲۳ بهمن) تقریظ خود را با نجمن زرتشیان ایرانی بمثی فرستاد و از انجمن برای نگارنده بتهران فرستاده شد تا اگر صلاح دانستم آن را که بزبان انگلیسی است با ترجمه فارسی در آغاز کتاب درج کنند. چون در پیش بزرگ این تقریظ که در چهار صفحه بزرگ است کار ناجیز نگارنده استوده شده، از این رو از دوستان آنچه درخواستم که از انتشار آن درجزء تأثیف خودم دست بدارند زیرا در خور اینهمه مدح نیستم. شهراب جمشید جی بلسارا که دانشمند نامبردار و مؤلف کتابهای گرانبهایی است، در حدود سه ماه و نیم پس از نگارش آن تقریظ، در ۱۹۴۵ ماهه (۱۳۲۴ دی بهشت) از این جهان رخت بربست و بسوی کشور جاودانی مزدا شتافت. اینکه دیگر باره سپاس فراوان خود را بروان او تقدیم میکنم و از اهورا پژوهش دارم هماره او را در بارگاه فروغ بی پایان خودشاد دارد.

گفتیم کاوش در میان هزاران جلد کتابهای نیم سوخته و یا یکسره خاکستر شده سودی نداد و از نگارنده سرگشته نیز کاری ساخته نبود و دردی بدرمان نمیرسید، با درد و دریغ در این اندیشه بودم که چگونه از این آسیب اهربینی رهایی یابم، تا اینکه از بمثی نوشتند که باز ماندگان بلسارا در میان کتابها و اوراق پراگنده و پهیشان او دو جلد گاثاها و یادداشتها را جستند و راهی بسوی رستگاری نمودار گردید. در این مدت هم دوست گرامی ما هوش نگ انگلیسیریا *Anklesaria* که از سوختن

چاپخانه دیرین خود زیان هنگفت دید ، خود را نباخته بچاپخانه خود دیگر باره سر و رویی داد و کار را از سرگرفت و همان رادرمدمی که درشش سال و نیم پیش از این درپایان «دیباچه» او را یاد کردم و نخواست نامی از او در این نامه برد شود، باز هزینه چاپ دوم را پرداخت . امید است دیگر آسیبی در بی نباشد و پس از انتشار، پخش دوم (یادداشتها) هم از همان چاپخانه بیرون آید و بدوسازان ایران باستان تقدیم گردد .

هم میهنان گرامی پس از خواندن این «سرآغاز» و «پیشگفتار» و «دیباچه» در همین نامه و دیدن دیباچه‌ای که در «فرهنگ ایران باستان» نوشته‌ام^۱ گذشته از دانستن سرنوشت این نامه، بخوبی خواهند دریافت که چگونه عمری در سراین تألیفات گذشت و تابجه‌اندازه شکیبا بی و بردا برای بکار رفت تا روزنه‌ای از ایران باستان بروی فرزندان این دیوار گشوده گردید .

رفع بردن سالیان بلند بامید یافتن گنج و پاداشی نبوده ، یگانه پاداش برازنده از برای نگارنده این خواهد بود که فرزندان این سرزمین خاموش ، روزگار روشن و درخشان نیاگان نامدار خود را در بند و بیاد آبادی کاشانه دیرین پدران خود بآبادی خاک ویران کنونی خود کوشند و ببویژه از تعصب که مایه پریشانی و بدینختی است روی گردانند، از همان دیوهمنا کی که خاک تیره بدید گان مردم این کشور بیخت و آنان را از دیدن فروع تمدن بازداشت ...

انتشار این نامه باندازه‌ای بدراز اکشید که آسیبهای گوناگون بر آن گذشت و از میان آنها دو مبنی جنگ بزرگ که یکی از اسباب تأخیر این نامه بود پایان یافت . این خشم دوزخی که هنگام شش سال سراسر جهان را دچارداشت در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۴ (۱۹۴۵ ماهه) در اروپا فرونشست، آلمان تسلیم شد و در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۴ (۱۹۴۵ سپتامبر) ژاپن نیز از زد خورد دست برداشت . دیگر راهها باز است، رفت

۱- نگاه کنید به «فرهنگ ایران باستان»، پخش نخست، تهران ۱۳۲۶ خسروشیدی

ص. بیست و سه- بیست و پنج

وآمد آزادامت، نامه هابمقصد میرسد، میتوان دنباله کار پیشین را گرفت، اما آن سالهای از دست رفته عمر باز گشتنی نیست. امید داشتم همه پخشها ای اوستا بفارسی درآید و بدست هم میهنان سپرده شود و بهمین امید سالها در اروپا رنج و کوشش شبائروزی را بخود هموار ساختم و چنانکه در «دیباچه» گفتم چون سندي از عمر طولانی خود در دست ندارم، کوشیدم که هرچه زودتر کاری ساخته باشم.

برخیز که پر کنیم پیمانه زمی ز آن پیش که پر کنند پیمانه ما افسوس که از دوره کوتاه زندگی هم بسالها بناچار یهوده میگذردو تدبیر ما با آنچه دیگران تقدیر خوانند درست در نمی‌اید.

برای اینکه کار چاپ این کتاب زودتر انجام پذیرد، چه گفته‌اند در تأخیر آفات است، نمونه‌ها از برای ملاحظه نگارنده بتهران فرستاده نخواهد شد. آقای کیمسرو اسفندیار افسری در همانجا بتصحیح آن دقت خواهند کرد. بامیاس و درود، کامیابی ایشان را از خداوند خواستارم و از همه دوستانی که در کار این نامه رنجی بردند سپاسگزارم.

پوردادو

تهران ۱۳۲۷ شهریور

پیشگفتار^۱

در بیست سال پیش ازین دعوت پارسیان را پذیرفته ، در ۱ آبان هجری خورشیدی (—نومبر ۹۲۵ میلادی) وارد بمیشی شدم و در ۳ اردیبهشت ۱۳۰۷ (۳ مه ۱۹۲۸) از همین بندر بارویا برگشتم . پنج سال پس از آن دیگر با رهگذارم بهند افتاد . بدعوت دولت ایران را بیندرنات تاگور Rabindranath Tagore دینشاه ایرانی بتهران رفته ، ماه مه ۱۹۳۲ را در ایران گذرانیدند . تاگور از دولت ایران درخواست که کسی را به شانسی نیکتان Shantiniketan (دانشکده تاگور در بنگاله نزدیک کلکته) بفرستد . در آن هنگام نگارنده در اروپا اقامت داشتم ، بدرخواست دولت ایران از برلن رسپار هند شدم و در ۲۱ دسامبر ۱۹۳۲ به بهشی رسیدم و از آنجا به شانسی نیکتان رفتم . چندی در خدمت تاگور گذرانده ، در دانشکده وی درباره فرهنگ ایران باستان بحث میکردم تا در ۷ مارس ۱۹۳۴ از بند رمبهشی به آلمان بازگشتم . پس از گذشتن ده سال از این سفر دومی ، دولت هند چند تن از ایرانیان را برای دیدن دانشگاهها و بنگاههای فرهنگی بهند دعوت کرد . یک هیئت سه نفری که نگارنده هم جزء آن بودم با هواپیما در ۷ اسفند ۱۳۲۲ از تهران و جانیه (بغداد) و بصره و بحرین و جنوانی Givvani (بلوچستان) گذشت ، در هشتم اسفند ریندر کراچی فرود آمدیم . پس از دیدن شهرهای سکر Sukkur ، دھلی ، لاہور ، علیگر ، بنارس ، الہباد ، بمبئی ، حیدرآباد ، بنگلور Bangalore ، میسور ، مدراس در روز ۱۲ فروردین ۱۳۲۲ مدت دعوت ما پایان یافته ، بقصد برگشتن با ایران به بمبئی

۱- درنامه‌های پهلوی بجای دیباچه یامقدمه «پیشگفت» بکار رفته است

بازگشتیم. در شهرهای نامبرده بدیدن دانشکده‌ها و بیکاه‌های فرهنگی و کتابخانه‌ها و موزه‌ها و بنای‌های تاریخی و آثار باستانی و جز اینها پرداختیم و بگروهی از دانشمندان هندو و مسلمان و پارسی و انگلیسی برخوردیم و از راهنمایی و مهمان نوازی آنان بهره‌مند بودیم. بهر شهری که رسیدیم و از هر جا که گذشتیم پذیرائی شایان از ما کردند و از هرچهت وسائل حرکت و منزل با بهترین وجهی فراهم بود، آنچنان که توانستم در این مدت کوتاه در این سرزمین پهناور در میان نوزده دانشگاه، نه دانشگاه را کماییش به بینیم و از مجموع آنها یک فکر اجمالی از اوضاع فرهنگی این دیار بهم رسانیم و بیادگاری با خود با ایران ببریم ...

این سفر سومی و کوتاه هند، بسیار ملال انگیز است، زیرا در سفر نخستین و دومین هر وقت از کشته‌ی پایین آمدم و یا با ترن با استگاه راه آهن اینجا رسیدم، از دیدار دوست مهریانم دینشاه ایرانی خوشنده بودم. با این مرد پاک مرشد که در سوم نوامبر ۱۹۳۸ (۱۳۱۷ آبان) از جهان درگذشت، در پیست سال پیش ازین در همین شهر آشنا و دوست شدیم و بسا در سر تفسیر اوستا با هم گفتگو داشتیم و از کوششهای وی پنج جلد ازین تفسیر انتشار یافت و اینکه که دیگر باره سرودهای گانها انتشار می‌یابد بجاست نام نیک آن را در بزرگوار را در این نامه بیادگار بگذارم و از مزدا پژوهش کنم روان او را هماره در پناه خود شاد دارد و دیو فراموشی و ناسپاسی را از همه دوستان وی برکنار کند.

در هنگام نگارش «دیباچه» این نامه در تهران (۱۳۲۱ اردیبهشت) دو سال و هشت ماه از دومین جنگ بزرگ گذشته بود، اکنون در هنگام نوشتن این «پیش‌گفتار» در بیشتر چهار سال و هشت ماه ازین پیکار خونین می‌گذرد و هنوز دیوکین و متیز فرمان‌گذار جهانیان است. آنچنانکه در «دیباچه» پیش‌بینی شده، این نامه از گزند اهل‌منی برکنار نمانده، سالها بر آن گذشت و هنوز از چاپخانه رهایی

نیافت. امید است در همین چند روزه اقامتم در اینجا، نخستین پخش آن انجام پذیرد و انتشار پخش دوم که «یادداشتها» باشد چندان بدرازا نکشد.

پورداود

بمبئی، اردیبهشت ۳۲، هجری خورشیدی

۲۱ اوریل ۹۴، میلادی

Bait-ol-Shad

Warden Road, BOMBAY.

دیباچه

همه رادی و راستی دین تو
همه مردمی باید آین تو
(فردوسی)

ای مزدا درستایش دستها را بسوی تو برداشته از برای همه آفرید گان
نیک دادره ای رامش خواستارم . سپاس بیکران بخداؤند مهربان که جهان رانیک
و نغزپدیدآورد . امشاسبندان و ایزدان را بپاسبانی آن برگماشت و زرتشت سپیتمان را
براهمایی مردمان برانگیخت . درود فراوان بروان و خشور ایران که بند گان را بازش
و آشتبانی اندز فرمود و پیروان دین راست اهورایی را به برانداختن دروغ اهربینی
خواند .

پس از استایش و نیایش چنین گوید گزارنده این نامه مینوی ابراهیم پوردادود
رشتی : پس از گذراندن سالیان دراز دراروپا و کمابیش شناختن ایران باستان رهسپار
هنده شدم و در آبان ماه سال ۱۳۰۴ شمسی هجری در آن دیار بکهنه ترین نوشته ایران
که گاثاها باشد پرداختم و آن را از زبان اوستا بفارسی گردانیدم و در خدادادمه ۱۳۰۵
شمسی هجری با نجام رسانیدم . پس از آن به پخش دیگر اوستا که نامزد است به
پشت پرداختم . از بیست و یک پشت سیزده «کرده» گزارش یافته در آغاز فروردین
دریک جلد بچاپ رسیده است ، جلد دوم پشتاهای پس از برگشت نگارنده باروپا
در خدادادمه ۱۳۰۷ فراهم گردیده و در آغاز بهار ۱۳۱۰ انتشار یافته است . آنگاه
پگزارش خرده اوستا که پخش دیگری از نامه آسمانی است دست بردم و در مهر
ماه ۱۳۱۰ کار آن پایان یافته است . همچنین هفتاد و دوهات (= فصل) پسنا را که
بزرگترین پخش اوستاست بزبان فارسی درآوردم . بیست و هفت هات (= فصل) آن

در یک جلد در بهمن ماه ۱۳۱۲ بچاپ رسیده است. جلد دوم یستا که دارای گزارش بیست و هشت فصل دیگر یستاست با گزارش بیست و چهار کرده (=فصل) ویسهرد که آنهم پخشی است از اوستا از برای چاپ به بمبئی فرستاده شد. چنانکه دیده میشود چهار پخش اوستا که یستا و ویسپرد و خرد اوستا و یشتها باشد بفارسی در شش جلد گنجانیده شده است. کار پخش دیگر اوستا که وندیداد خوانده میشود در دست است و تا کنون نیمی از این نامه نیز بفارسی گردانیده شده است. این نامه دینی ایران باستان که پس از هزار و سیصد سال نخستین باریزبان امروزی این مرزو بوم درآمده بزرگترین گزارشی (=تفسیر) است که تا کنون باوستا نوشته شده است. هیچیک از گزارش‌های خاورشناسان که بزبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی در دست داریم با این همه مقاله و توضیح آراسته نیست. خود پارسیان هندهم تا کنون چنین کاری نساخته‌اند. یگانه دانشمند پارسی که بیشتر پخش‌های اوستا را بزبان کجراتی درآورده کاووسجی ایدلوجی کانگا میباشد که در دهم مارس ۱۹۰۴ میلادی در شست و پنجم سالگی از جهان درگذشت. این تفسیر کهنه شده است.

پس از کاوش در چهار پخش اوستا و گذشتن ده سال و نیم از آغاز کار در این زمینه و بهتر شناختن مزدیستا و نامه دینی، دریافتیم که گاثاها آنچنان که باید بفارسی در نیامده حق آن ادانشده است، برآن شدم که دیگر باوه بآن پردازم و در این سرودهای کهن‌سال که یکی از بزرگترین و کهنترین آثار کتبی جهان بشمار است بیشتر کوشش کنم. از پانزدهم ماه مه ۱۹۳۶ میلادی باین کاردست بردم تا چهارم نوامبر ۱۹۳۷ (= ۱۳ مهرماه ۱۳۱۳ هجری خورشیدی) بپایان رسانیدم. در این هنگام یکسال و نیم روزی بمن نگذشت که کمتر از ده ساعت کار کرده باشم. این رنج را ازین‌رو برخود هموار ساختم تا هرچه زودتر سراسر اوستا بفارسی درآید و دوستان ایران باستان و میهن پرستان این مرزو و بوم را ره‌آورده از سفر طولانی خود فرستاده باشم. گذشتۀ ازاینکه بخوبی مهدانستم هنوز در ایران کسی نیست که بتواند چنین کاری بسازد و دری از ادبیات باستان بروی فارسی زیانان بگشايد و ازین ره‌آیین پاک‌نیا گان

دلاور و پارسارا پفرزندان این کشور برساند. آری از پیش آمدهای روزگار و کشاکش زندگی هم آسوده خاطرنبودم و نه از عمر طولانی خود سندی در دست داشتم. این است که خواستم هرچه زودتر کاری ساخته باشم.

آنچه تاکنون از اوستا گزارش یافته نتیجه بهترین دوره زندگی نگارنده است. مخصوصاً دورهای است که هنوز تاب و توانی داشتم و چشم نیرومندی، با چنین کوشش و پشتکار دو میں گزارش گاثاها را با نجام رسائیده بهند فرستادم. خواستم گزارش دوم گاثاها را با مقاله‌های فراوان بیارایم و آنچنان سازم که دیگر درباره این نامه دل واپس ننمایم، همچنین امید داشتم گزارش وندیداد را در همان گوشه از اروپا با نجام رسانم و آنچه در نه جلد تفسیر اوستا ناگفته مانده در جلد دهم گفته آید و آنچنان سازم که در طی سخن از مژد یستنا بسیاری از مسائل تاریخی ماروشن گردد و در بحث‌لغوی ریشه و بن یک رشته از کلمات فارسی نموده شود. اینگونه آرزو و اندیشه از هر که باشد ایزدی است اما سیزه اهریمنی هم در کار است آنچنان که در اوستا از آن سخن رفته، از اوست کارشکنی، از اوست بسی و نشی، از پتیارگسی اوست که مردم از کارنیک باز مانند، از اوست بیماری و مرگ، از اوست ویرانی و جنگ. ناگزیر اوست که روا نداشت گزارش فارسی اوستا زودتر انجام پذیرد. چنانک درست است از بیداد اهریمنی است که همین اوستادر کشور گشا بیان گستکت سکندر پرا گنده و پریشان گردید و دیگر باره در تاخت و تاز تازیان آسیب یافت آنچنان که ازاوستای روزگار ساسانیان چهاریک آن بما رسیده است. باید از رخنه اهریمنی پنداشت که دولت ایران درینچ و شش سال پیش از این ظاهراً فرستادن پول را بکشورهای بیگانه باز داشت. آنچه کوشیدم که دولت خود کام آن روز باز اجازه دهد که کسانم از ایران پولی برای هزینه زندگیم بفرستند و کار خود را که خدمتی بعین و این آب و خاک بوده با نجام رسانم، سودی نداد. آری نخواستند چیزی از خودم در راه خدمت بفرهنگ در دیار دیگری بخرج زندگیم برسد، اما میلیونها پول ملت بیجا و هم مستمند ایران را بهره‌زه در همه‌جا میپاشیدند. بنچار پس از سالها اقامت در اروپا از این دیار رخت بر بسته

در پیست و یکم بهمن ماه ۱۳۱۶ با ایران رسیدم. نگفته خود پیداست که چنین مسافرتی چه گزند بزرگی است از برای کسی که در کار مطالعه و تألیف است. کتابها یعنی ابزار کارم پس از هفت ماه از برلین به تهران رسید، از این گذشته چیزی که در بمبئی کارچاپ کتابها را تأخیر انداخت ناخوشی دوست من آقای هوشنگ انکلساریا Anklesaria صاحب چاپخانه بود. ایشان که خود از خاندان دانش و هنرند با دلسوزی و غیرت ایمان بکارچاپ مجلدات گزارش اوستا رسید گی میکردند و رو انداشتند که کار مجلدات دیگر سرسری گرفته شود و این نامه ها با استری بودند ایشان نادرست و ناخوش انتشاریابد. آری چاپ این نامه ها در آنجا هم بسیار دشوار است. باید بیاد داشت که در این نوشته ها حروف فارسی واوستا و پهلوی ولاطینی که هر چهار غریب آن دیارند بکار رفته. اگر سرپرست دلسوز و درستکاری در سر آن نباشد پاکیزه از چاپ بیرون نخواهد آمد. چیزی که بیش از بیش نامه ها گزند فرود آورد، آن در گذشت دوستم دینشاه ایرانی ملیسیتر است. این را مرد بزرگ در شب پنجمین به دوازدهم آبان ۱۳۱۷ در بمبئی بخشایش ایزدی پیوست. ریاست انجمن زرتشتیان ایرانی بمبهی با او بوده و در کار انتشار این نامه ها مردانه همت گماشته بود. از پرتو کوشش او پنج جلد گزارش اوستا بچاپ رسیده بدسترس خوانندگان گذاشته شده است. از مرگ دینشاه ایرانی دل و دست نگارنده در اینجا و دوستان دیگر در آنجا سرد و سست گردید. چون میدانستم آن شادر و روان باین نامه ها دلستگی داشت از برای خوشنودی روان وی بافسرده گی و آزرده گی دنباله کار خویش گرفتم و نیز خواستم وسایل چاپ مجلدات دیگر اوستارا در تهران فراهم آوردم، اما کسی را که بحروف اوستا و پهلوی آشنا باشد نیافتنم و انجام این کار در اینجا بسیار دشوار می شد. چندی چنین گذشت تا اینکه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبهی بخود آمد و دوستان آنجا همت گماشند که این نامه را همچنان در بمبئی، جایی که اسباب کار فراهم تر است بچاپ رسانند و ازینرو خدمتی بخاک پیغمبر ایران بکنند. چون گائیا همه مترین جزء اوستا است نخست بچاپ کردن دومین گزارش آن پرداختند که پس از انجام آن بدو مین جلد یستا

پیردازند. نمونه هاراه دور پیموده بنظرنگارنده میرسید، اینچنین بیش از نیم آن نامه بچاپ رسید و امید میرفت زودتر انتشار یابد اما بزرگترین آسیب چهارمی اهریمنی در پی بود و آن جنگ است و چیره شدن دیو خونخوار پیکار بجهانیان. اینک درست دو سال و هشت ماه است که این دیونا بکار ساز پرده بدر کرده، رفته رفته سراسر گیتی را بخالک و خون کشیده است. بیم و کینه در همه جا فرمانرو است، امروز جایی در روی زمین نماند که از این گزند بر کنار باشد. دلی در گیتی نیست که ماتم زده و اندوه گین نباشد. غریبو دیو خشم از توب و بمب بلند است و شیون از دل ماتم زدگان، روزی است که خون از پیکر جوانان واشک از چشم مادران روان است. چه روزه همگین و هراس انگیزی است. خانه و آشیانه مردم سوزان، گرسنگی و بیماری با همه دست بگردیان است. این است روز خروج اهریمن و هنگامه مویه و شیون.

تاکی درفش پیروزی ایزدی نمودار گردد و رستگاری جهان فرا رسد. تاکی فرشته آشتی و سازش بمردمان روی کندو فروغ رامش بدلها تابد. آیا در چنین روز گارتیره و آشفته این نامه بسر منزل مقصود خواهد گرایید و سخنان پیام بر سهربان ایران بگوش فرزندان مرزو بیوش خواهد رسید؟

تاخواست مزدا چه باشد و همت دوستان چه کند؟

پس از بروز جنگ همچنان نمونه ها از هند میرسید و پس از ملاحظه نگارنده بآنجا بر میگشت اما بیشتر در راه میماند و گاهی هم گم میشند. نگارنده بیهوده در اینجا چشم برآه آمدن آن و دوستان ناشکیبا در آنجا چشم برآه بر گشتن آن دوخته بودیم. یک سال و نیم اینچنین سرآمد و یک سال هم بسکوت گذشت تا چندی بیش نامه ای از هند رسیده سکوت دوستان با گله گذاری شکست و سکوت نگارنده بانگارش این مقال.

در این دوین گزارش کائناهاترجمه فارسی در بر ابر متمن اوستا جای یافته و در هر جا که لازم بوده توضیح داده شده و مقصود پیغمبر ایران ساده تریبان گردیده است. این متمن و گزارش و توضیح با چند مقاله در یک جلد گنجانیده شده است. یادداشتها در چند جلد بگرچاپ رسیده است. شماره این یادداشتها به دو هزار و یکصد و پنجاه و هشت (۲۱۵۸) میرسد.

پیشتر واژه‌های گاثا‌هادراین یادداشتها بیان شده و واژه‌های بهلوی آنها آنچنان که در زند یعنی در تفسیر بهلوی اوستا آمده نیز یاد گردیده است. این جلد دوم را کسه که هنرمندان لغت ایران را در بردارد میتوان جدا گانه پک فرهنگ گاثاها بشمار آورد. اکتفاء بیاد کردن واژه‌های گاثا‌هانشده و از برای ثابت کردن معنی هرووازه، از بخش‌های دیگراوستا و فرس هخامنشی گواه آورده شده و در بسیاری از جاهای از سانسکریت و زبان‌های هندواروپائی که با زبان ماخویشی و بیوستگی دارندیاری جستم. بسیاری از واژه‌ها که در فرهنگ‌های فارسی آمده و دیگر زبان‌زدمانیست نیز در آن یاد شده است.

از برای این گونه واژه‌های در فرهنگ‌ها گواهی آورده نشده‌اش باشد رنظم و نظر فارسی که امروزه در دست داریم پیدا نشود اما بودن آنها در اوستا و بهلوی گواه درستی آنهاست. نظریت حول زبان و قاعده و قانونی که داریم هیچ جای شبه نیست که آن واژه با تغییری که از روی قاعده یافته ریشه و بن کهنسالی دارد و روزی زبان‌زدفارسی زبانان بوده و بعد ها واژه عربی جلی آن گرفته و از یادها برده است. از آنهاست لغت «واژه» که نگارنده در این گزارش بجای «کلمه» تازی پکاربرده است.

چنان‌که میدانیم پنج سرود گاثاها از خود و خشور زرتشت بجامانده و قدمت آنها به هزار سال میرسد. این پخش از اوستا بسیار دشوار است. واژه‌هایی که در آنها بکار رفته برگزیده شده و برخی از آنها در بخش‌های دیگر اوستا دیده نمی‌شود و چه بسادر گاثاها بواژه‌هایی بر می‌خوریم که فقط یکبار آمده است. این خود پیش از پیش کارنگارنده را دشوار می‌کند. با وجود این نباید پنداشت که این نامه کهنسال نامه‌هوم مانده باشد، برخلاف از پرتو کوشش اوستاشناسان با بکارانداختن وسایل گونا گون امروزه سخنان پیامبر ایران را بخوبی میتوانیم دریافت و کمتر واژه‌ای در آن مانده که نامه‌هوم باشد. نگارنده نیز بتوت خود از تحقیقات استادان بزرگ برخوردار بوده و نوشت‌های آنان را بدقت خواندم و از هیچ زحمتی روی نگردانیدم. گزارش گاثاها همه استادان پیشین و پیسمین را بررسی کردم. همچنین گزارش برخی از هات (= فصل) یا برخی از بند (= قطعه) گاثاها را که دانشمندان در طی تألیف خود بجای گذاشته‌اند نگاه کردم. هیچیک از واژه‌های گاثاها را سری

نگرفتم. در سر هر یک و قتی صرف کردم و صبر و شکر یابی را از دست ندادم. اکتفا ب مراجعه بیک و دو مأخذ نکردم آنچه تا کنون نوشته شده و یا نهاد است مردمی داشتم پکان یکان را دیدم شماراین نامه ها از صدهم میگذرد. البته در میان نامه های فراوان از نوشتاهای کم و بیش کهنه و یا نوشتاهای خاورشناسان که طرف اعتماد نیستند و بدروستی شهرتی ندارند چشم پوشیدم.

در این گزارش بسیاری از واژه های اوستایی که در فارسی با اندک تغییری بجا مانده بکار رفته است. اگر آن واژه در فارسی بمانرسیده واژه ای که برابر اوستایی در گزارش پهلوی (= زند) آورده شده و در فارسی بجا مانده همان را به کار بستم. اگر آن واژه پهلوی هم در فارسی بجای نمانده امالغت متراծ دیگر پهلوی که در توضیح آورده شده و اتفاقاً لغتی است که هنوز در فارسی رایج است همان لغت را در این گزارش فارسی بکار بردم. اینچنان در این گزارش بوازه تازی نیازمند نبودم.

در اینجا باید آورشوم که در گزارش پهلوی اوستا (= زند) چه بسا واژه ای از برای ترجمه اوستایی آورده شده که مفهوم آنرا نمیرساند یعنی که گزارندگان اوستا در روزگار ساسانیان معنی یکدسته از واژه های اوستا را که دیگر در ایران زمین رایج نبوده در نیافته اند. بویژه اینگونه واژه های پهلوی در گاثا ها بسیار و در گزارش پهلوی پخش شهای دیگر اوستا کمتر دیده میشود.

همچنین در گزارش پهلوی روزگار ساسانیان واژه هایی که اصلاً درست خوانده نشده و معنی آنها بست نیامده کم نیست علم لغت philologic کنونی کم و کاست معنی سنتی پارینه را جبران کرده، امروزه در گاثا ها واژه ای که ریشه وین آن شناخته نشده باشد کم است و آن چند واژه هم که نشناخته مانده سبب بیگانه ماندن ما بمعنی جمله نشده است، مقصود پیغمبر ایران در سراسر گاثا ها روش و آشکار است.

امید است این نامه بسیار دشوار که با اینهمه کوشش و کار بفارسی درآمده و از چندین آسیب رهائی یافته ب دسترس هم میهنان گذاشته میشود (اگر باز بیش آمدنا گوار دیگری روی ندهد) خوانندگان را سودمند آید، بدله راهی یابد، آنچنان که بیاد ایران

باستان و روزگار سرافرازی نیاگان، بهبهودی روزگار ناخوش خودکوشیم و از پیش آمدهای رشت نهراسیم و بدانیم که این خاکجاودالی تا از نام و ننگنشنانی است و از تاریخ تمدن بشر ایرانی است باید همچنان پایدار بماند.

در بیان برآن رادمردی که هزینه چاپ این نامه را پرداخته و نخواسته از اونامی برده شود درود و سپاس میفرستم. از مزدا خواستارم که این رادمرد پاک مرشد را از بخشش‌های بیکران خود بهره مند کناد و روان پاک رزتشت از او خشنود باد.

از دانشمند ارجمند آقای سهراب جمشیدی‌جی بلسارا Bulsara بسیار سپاس‌گزارم که رنج تصحیح نمونه‌ها را پذیرفته و در سر آن دقتی که در خور دانشمندی است بکار برده‌اند، آنچنان که نگارنده فقط آخرین ملاحظات خود را با آن افزوده است. درود و سپاس فراوان بدوستان گرامی انجمن زرتشیان ایرانی بمبشی که در انتشار این نامه‌ها همت گماشته و از هیچ خدمت در این راه خودداری نکرده‌اند، تقدیم مینمایم. دادار مهربان بهمه پاداش نیک دهد.

پوردادود

تهران، ۱ اردیبهشت ماه ۱۳۲۱ شمسی هجری

۱ ماه مه ۱۹۴۲ سیلادی

بهار و مزدیستا

آمد بهار ای نازنین کیتی بکام خویش بین
در فروردین جامی ذمی یاد آورد از فرگی
مردمی ز مادر باستان بر خاست ز آذرپاتکان^۲
کفتا که من بیغمبرم زرتشت والا گوهرم
دستور مینبو بارگاه آرم سوی گشتاسب شاه^۳
مندا فرستاده من اشیرین فبان داده منا
رخنده پندار آمدم ز بینده گفتار آمدم
کرد ارم آین بروی داد آوری دین گسترشی
دادار من مندا بود یکتا و بیهمتا بود
دادار دو کیهان یک آین جاویدان یکی
آینم آزادی دهد خرسندی و شادی دهد
ز آین من دانا شوی روشن دل و بینا شوی
دینم جهان گلشن کند آسوده ز اهربین کند

۱ این چگانه در فروردین ماه ۱۳۱۶ سروده شده، مضمون آن از گاتها برداشته شده است
۲ آتریات سمه‌بهره‌سوس. Atropāt در اوستا در بهلوی آزویات ^{آزویات} آتریات ^{آزویات} شده و در فارسی آذر باد خاندانی که در آذر بایجان شهر باری داشتند چنین نامیده میشده آن سر زمین بنام آنان آتر پاتکان (= آذر بایجان) خوانده شده است در سنت است که بیغمبر ایران از آن دیوار است نگاه کنید به غصتن جلد یشتها من ۵۰۷ و بدومین جلد یشتها من ۸۵ و بجهد خوده اوستا ص ۳۱ - دین در اوستا دننا وسیله. daēna فارسی است نگاه یادداشت ۲ از بند ۱۱ هات ۳۱ اپستان: در اوستا سیتام ^{دنه و بعدمه} Spitāma نام خاندان زرتشت است چندین بار بیغمبر خود را در گاتها سیستان زرتشت خوانده است در نامه بهلوی بندesh و در سروج الذهب سیستان و اسیستان آمده و نهیم نیای پیغمبر بر شرده شده است نگاه کنید به بند ۱۵ از هات ۴۶ در هین جلد — در سنت زرتشت از خاندان فریدون پسر آین دانسته شده است فریدون در اوستا تهر ای تون ^{تلادیه وسیله}. Athwya و پدرش آتهوه سه گوشه.

۴ کی گشتاسب در اوستا و بشتاب و ایوبه‌سوزد. Vištāspa بیغمبر چهار بار در سرودهای خود از این شهر یار هزمان خود که دوست و بشتاب وی بوده نام میبرد
* دیو در اوستا دنو وسیله. daēva و در سانسکریت دووا dēva نام گروه بروگاران آریائی پیش از زرتشت است در پختهای دیگر اوستا دیو نام بروگار باطل است و کسی که اورا بیروی کند نیز دیو خوانده شد
تو مر دیو را سردم بد شناس کسی که ندارد بیزدان سپاس (فردوسی)
زرتشت دین خود را مزدیسن ^{هیکوود سعدی} mazdayasna خوانده یعنی مزدا پرستی و کش باطل را دئوبسن وسیله ^{سدیده}. daēvayasna یعنی دیو پرستی

وز راز گتی آکمی دانی کبست از انگکین
وز راستی کردن سپر زاندیش به خود زرین
زینهار ز آسیب بد ان و ز آز و خشم سهمکن
شد تیره روز مردمان هم از مهین و از کهین
هشدار کویت دشمن است بنشسته ایدون در گمین
وز کرده ات یا بی سزا آفی د چار و نج و کین
تا بر دلت آید فروغ روشن کند راه بیسن
آنکه ندانی ره ز چه افتی زبون در پارگین
خیره سری شرمندگی است بیدین است کوته استین^۲
تا چیر گردی بر بدی بارستگاری همنشین
کردار به اندوختن این است فرمان مهین
جز راستی راهی مدان آن راه فردوس برین
سربر کنی گردی رسا بر تر ز چرخ هفتین
ارشاد مانی بایدت از کشت شادان ن زمین
زان اهر من کریان کنی گردد جهات فرودین
برف و ز آذرنسک خوان ز آن بس بکشت و کارهین^۰

۱ این بیشاویان و سران دبو بستا که زرنشت از آنان آزده و دلتنگ است مکراً بنام کترین
و ساسه: Karapan و گوی و سه: Kavi در گاتها یاد شده اند

۲ کوته استین: یست، فرومایه

بریو دلق ملمع کندها دارند دواز دستی این کوته استینان بین (حافظ)
۳ گرودمان: در اوستا گرودمان ^{گرودمان} garō-dēmāna در پهلوی گروتمان
۶۵۰۲ بینی خان و مان سرود و ستایش، سرای نیاش از این واژه بارگاه فر اهورا و بهشت برین
اراده میشود در لغت اسدی عربی تعریف شده. نگاه کنید پاد داشت شاره^۴ از بند ۱۶ هات^۵

۴ فروردگان: فروشی ^{لاسکسیو} fravarti (در فرس هغامشی فروزتی fravashi) در فارسی
در پهلوی فرو هار ^{هار} fravahār در فارسی فرود و فرورد گوئیم یکی از بروهای آدمی است که
بس از مرگ بسوی جهان ذ برین گراید اما هر سال در هنگام نوروز از برای سرکشی باز ماندگان
بخان و مان دیرین فرود آید جشن فروردین که بنام این روح اذلی و جاودانی خوانده شده هنگام
فرود آمدن فرورد هاست از آسان برای زمین مراستی که در این جشن بجای میآورند از برای
خنودی این میهانان مینوی است نگاه کنید بخشتن جلد بسته بمقاله «فر و هر»^۶ من ۵۸۲-۰۴۰
* نسک: سک اندوس naska در اوستا بمعنی نامه (كتاب) است اوستای روزگار
سلسیان دارای یست و یک نسک بوده نگاه کنید بمقاله «گاتها» صفحه اول آن

از برتو دین بھی بای بی فروع و فرهی
در رزم دیو خیره سر از مهر بر بستن کمر
ای خاکیان ای خاکیان از دیو ناید چر زیان
زین بیشاویان و سران زین بدلان زین گر هان^۱
خوی بدت اهریمن است زواند و وزوشیون است
کردار بد در این سرا آنجا کند دوزخ بیا
هی هی بپرهیز از دروغ مپذیر از آن بند و بیوغ
گر سر زند از تو گنه روزت شود تا روت به
فرمانبری فرخندگی است درمان درد زندگی است
بیذ بر دین از بخردی این دین پاک ابزدی
پندار نیکو تو ختن گفتار خوش آموختن
زین خاکدان تا گر زمان و زمردمان تا ایزدان^۳
بپرهیزگار و پارسا مردی شوی ابزد نما
ار زندگانی بایدت از کامرانی بایدت
ار میهن آبادان کنی کشت و چن خندان کنی
ای پور بوم باستان خشنود کن فروردگان^۴

دین دیپری

دین دیپر به ۱۹۷۷
(السبای اوستانی)

VOWELS حرفهای با صدا

English	معنی امثال	املاً لاتین	املاً فارسی	املاً فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
a short	خدا	ahura	آهور	سون‌لند.	کوتاه	س.	۱
ā long	دهش	ādā	آدا	سون-	بلند	س.	۲
e short	ما میرستیم	yazamaide	یزـمـیدـ	سونـلـوـنـ.	کوتاه	۱.	۳
ē long	دین	daēnā	دـنـا	سونـلـسـ.	بلند	۲.	۴
ə short	بیکار	ə-vərezika	اورزـیـکـ	سونـلـوـنـ.	کوتاه	۱.	۵
ə long	نیرو مند	əmavant	آموـنـتـ	سونـلـوـنـ.	بلند	۱.	۶

۱. س در سر و میان و پایان واژه میاید چون سهـ. آمـ ama زور، نیرو سونـلـسـ. آـپـرـ apara پس

۲. س نیز در همه جای واژه دیده میشود چون سـهـ. آـتـ ātar آتش، آذر؛ سـنـسـ. آـزـاتـ āzāta آزاد

۳. ۱. در سر و واژه دیده نشده، در تصریف افعال در انجام واژه بسیار است چنانکه در سـهـنـدـوـنـ یـزـمـیدـ yazamaide در بخشی از نسخ خطی اوستا و در بخشی از فرهنگهای اوستانی بجای نـ. (۱) بلند در میان واژه ۲. (۲) کوتاه نوشته شده است

۴. نـ. نـزـ در سـرـ واـژـهـ دـیدـهـ نـشـدـهـ، در میان واـژـهـ بـسـیـارـ است چون سـونـلـوـنـ. تـئـشـ maēsha مـیـشـ؛ سـونـلـوـنـ تـئـشـ maēya مـیـخـ؛ سـونـلـوـنـ daēva دـوـ و جـرـ آن

۵. این حرف مانند هـ انگلیسـ، چنانکه در garden، بر زبان رانده میشود، مانند اصوات e و o و u در زبان انگلیسـ، مـبـهمـ است چنانکه در history 'gardener' حرـفـ. (۳) در سـرـ واـژـهـ دـیدـهـ نـشـدـهـ (یـکـارـ، تـبلـ، نـهـ و دـرـزـنـدـهـ)

از ادوات نقـیـ است مـانـدـ سـ. (۴) در سـونـلـوـنـ. آـخـشـنـوـتـ a-xshnūta نـاخـشـنـوـدـ حرـفـ؛ (۵) در تـرـکـیـبـ هـ؛ (۶) بـجـایـ هـ سـانـسـکـرـیـتـ گـرـفـتـ شـهـ چـونـ هـ؛ (۷) اـرـتـ ereta در سـانـسـکـرـیـتـ دـرـستـ؛ هـلـکـوـهـسـ اـرـزـتـ arzata سـیـمـ در سـانـسـکـرـیـتـ rajata هـلـکـوـهـسـ. مرـغـ mār̥ya در سـانـسـکـرـیـتـ وـ جـرـ آـنـ

۶. (۸) بلـندـ در گـاتـهاـ بـسـیـارـ دـیدـهـ مـیـشـودـ. بـجـایـ هـلـکـوـهـسـ هـلـکـوـهـسـ در گـاتـهاـ در بـعـثـهـایـ دـبـگـرـ هـلـکـوـهـسـ. amavant (نـیـروـ منـدـ، زـورـ منـدـ) آـمـدهـ است

اوستا	فارسی	مثال از اوستا	املاً فارسی	املاً لاتین	معنی امثال	English
۷	کوتاه	رسانه	گلون	gaona	گو نه	o short
۸	بلند	رسانه	نوئیت	nōit	نه	ō long
۹	آو.	رسانه	آنکمن	ānhan	دهان	aw ā
۱۰	آن	رسانه	أنسو	āsu	تالک، شانه	ə
۱۱	کوتاه	رسانه	ایند	idha	اکتون، اینک	i short
۱۲	بلند	رسانه	ایشتی	īsti	دارائی، خواسته	ī long
۱۳	کوتاه	رسانه	اور و را	urvarā	گیاه رستی	u short
۱۴	بلند	رسانه	اوه	ūtha	می، چربی	ū long

حروفهای یصدۀ CONSONANTS

k	کردن	kar	کتر	وبد	ک	۱۵
g	گامیدن، رفتن	gam	گم	رسانه	گ	۱۶
x = kh	خرد	xratu	خرستو	ولاسمه	خ	۱۷

۷. در آغاز واژه بدده نشده در میان میابد چون **وستا** در توک draoga دروغ؛ **وستا**. **ستور** staora ستور و جر آن
 ۸. (ō) بلند نیز در سر واژه بسیار کم است در میان و بیان آن بسیار است چون **واسو** vasō بازو، بدلغواه بکام
 ۹. مانند **ow** انگلیسی در vow بر ذبان رانه میشود رسانه آونکهرن آخر آنharəna

۱۰. (آن = ə) از حروفی است که در بینی گفته میشود (خیشوی) مانند an فرانسه در واژه های boulanger 'langue' ancre

۱۱. مانند بسیاری از حروفی با صدا در هه جای واژه میابد چون **پروکس** pištra پیشه؛ **پدر** pitar پدر؛ سلا. آری ari درد، رنج آزار

۱۲. (i) بلند مانند i. (i) کوتاه در هه جای واژه میابد چون **میزد** mīzda

۱۳. مانند u آلمانی در واژه kultur تلفظ میشود چون **لور**. او رُوبی urupi رویه؛ **بازو** bāzu بازو

۱۴. بلند و کشیده چون **تُورا** tūra تورانی؛ **تُون** tanū تن در سر واژه نادر است

۱۵. مانند کاف فارسی است چنانکه در رسنه. کام kāma کام؛ رسنه و رسنه کهر کاس kahrkāsa کرکس.

۱۶. مانند کاف فارسی چنانکه در رسنه. کانو gātu گاه، جا؛ رسنه کرم garēma

۱۷. مانند خ، رسنه. خرا xara خر؛ رسنه خوب xumba خوب

English	معنی امثال	املاً لاتین	املاً فارسی	املاً فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
γ = gh	روان شدن	γ̄zar	غَزَرْ	غَزَرْ	غ	غ	۱۸
č = ch	شهر	čithra	چیثرا	چیثرا	چیثرا	چ	۱۹
j	جاماسب	jāmāspa	جاماسب	جاماسب	جاماسب	ج	۲۰
t	تب	tafnu	تفنو	تفنو	ت	ت	۲۱
d	دور	dūra	دور	دور	دور	د	۲۲
th	گات	gāthā	گانها	گانها	گانها	ذ	۲۳
dh	بو، بوی خوش	baodha	بُهُودَة	بُهُودَة	بُهُودَة	ذ	۲۴
t̄	او میراد	barat̄	برات	برات	برات	ت	۲۵
p	بل	pərētu	پرتو	پرتو	پرتو	پ	۲۶
b	بردن	bar	بر	بر	بر	ب	۲۷
f	فرستاده، فرشته	fraēsta	فرشته	فرشته	فرشته	ف	۲۸

۱۸ = غ در سر واژه بسیار کم است، سلسه لفظ آنتر an-ayra می‌آغاز ایران روز سی ام ماه ابران خوانده شده است

۱۹ = ج چیجیشا چیچست، چیچست، دریاچه ارمیه čāēōasta

۲۰ = ج چیچیشا چیچیشا چیچیشا زیمش، خوش

۲۱ = ت، پسلاس تنوڑ tanura تور نگاه کنید بشارا ۲۰ جرف چ = یا

۲۲ = د، وسیله دخشم daxma دخمه؛ وسیله داتر dātar دادار

۲۳ = یا گ. جای th انگلیسی و ث تازی دانسته شده باید ته تلفظ شود چون

زدنه زرثوشت Zarathuštra زرتهشت = زرتهشت این حرف در فارسی

و بهلوی گاهی به هاه و گاهی به تاه و گاهی به سین تبدیل میشود چون پسلاس میثرا

= مهر؛ لکیسیه تهوشش thwaxsha = تهشا (کوها) پسلاس. یوهر

(بور) پسر، پس

۲۴ = ی. بیانی ذال دانسته شده در تلفظ مانند th در then then انگلیسی است در سر واژه دیده نشده در میان واژه میاید چون پلکه puxdha پونخه پنجم

۲۵ = (ا) این حرف انگلیسی زم را از t = (ت = t) که در شاره ۱۰ گذشت تلفظ میشود در افعال واژه بسیار آمده چون پوسهپه. ستنتوت یا staot̄ او میشود چند بار در سر واژه آمده چون پوسهپه. تکش tkaēša کیش؛ پوسهپه. بتکش tbaesh ستیزیدن، دشمنی کردن چنانکه دیده میشود پیش از حرف و = ک (k) و پیش از حرف و = ب (b) آمده جز از این دو مورد در سر واژه دیده نشده است

۲۶ = پ چون سدهپه. آسب aspa اسب پوسهپه. هفت hapta هفت

۲۷ = ب چون رسپه. بخ bayā بخ روسهپه. بخت baxta بخت

۲۸ = ف چون پسلاس و فرا vafra برف؛ پسلاس گوفر gufra زرف

اوستا	فارسی	مثال از اوستا	املاً فارسی	املاً لاتین	معنی امثال	English
۳۹ کله.	و	سکولاس.	آورَ	awra	ایبر	w
۳۰ آنگ.	آنگ.	واسوند.	ونگهُو.	vaihu	وه' به خوب نیک	ang=ān nasal
۳۱ آنگ.	آنگ.	وسوند.	دیگهُو.	daiihu	دیه	ang=ān nasal
۳۲ ن	ن	ایساد.	تنهان	nmāna	خان و مان	n
۳۳ ن	ن	رسوند.	هشتمت	haētumant	رودهیر مند	ₙ

۴۹ کله. در سر واژه نیامده برابر است با ^w انگلیسی چون ^{وا}ستکلاد. آنها و آنها نام پدر فریدون است؛ ^{وا}ستکلاد. چهور ^čathwar چهار

۳۰ آنگ تلفظ میشود چون ^سندور. آنگهُو anhu بسیار کم است که ترکیب ^سندور. چنانکه در آنگهُو ^سندور و ونگهُو ^ولدور. که در بالا یاد کردیم بیش از حرف ^ا (اُ = u) یا به صوت آنگ در برخی از واژه های فارسی نیز بجای مانده چنانگ و ^وندورساز. ویو نگهان Vivañhana که نام خاندان جمشید است در بهلوی و فارسی و یونجهان شده (ایوس) در کتب نویسندهان ایرانی و عرب چون طبری و حمزه و مسعودی و ابن اللندیم و یروانی و یاقوت و ابن الایمن این نام تحریف شده او نجهان، آنجهان، یونجهان و جز آن نوشته شده است با این هه تحریف تلفظ آنگ بجا مانده جز اینگه کاف فارسی بعیم عربی تبدیل یافته است؛ ^وندورس. یونگه ^وbaiha در فارسی بنگ شده و ^وندورس. کنگه ^وkaiha جایگاه سیاوش در فارسی کنگ

کنون بشنو از گنگ دو داستان بدین داستان باش هداستان که آن را سیاوش بر آورده بود بسی اندور و زنجها برده بود-فردوسي زکوه کیلان او را است تا بدان سوی بر زاپ خوارزم او را است تا بدان سوی گنگ - فرخی در بسیاری از واژه های دیگر فارسی صوت اصلی آنگ بجای نمانده انگرو مشتیبو ^سندور. ^وندورس. añrō-mainyu در فارسی اهرین شده

۳۱ آنگ مانند ^و پیش از س. میاید و از حروفی است که از گلو و بیتی ^و مقدم بر آن حرف د. (= ای ^و) یا حرف ^و. (= ای ^و) باشد سهیات کد. نوشته مشود yeñhe-hätaṁ daitihu ده؛ ^وندورس. ^وندورس. یونگه ها نام یونگه از آیات اوستامت

۳۲ ن = ن چون ^وند. ز nar نز، مرد؛ اسهم. نام nāma نام ^و ن = ن در آغاز واژه نیاید و نه در پایان آن و نه در میان دو حرف با صدا Vowels ^و نه. حرفی است مانند ^و. (= o) چون ^وندورس. دندان، ^وندورس. چند اما همیشه بیش از حرفهای و ^و. (= d)، ^و. (= چ چ)، ^و. (= ج ج)، ^و. (= ت ت) و ^و. (= ک ک)، ^و. (= گ گ) دیده میشود چون؛ ^وندورس. هندام handāma

اوستا	قادسی	مثال از اوستا	املاً فارسی	املاً لاتین	معنی امثال	English
۳۴	م	میزد	میزد	myazda	میزد	m
۳۵	ی	یسن	یسن	yasna	ستایش، برستش	Y
۳۶	ی	نیاک	نیاک	nyāka	نیا	y
۳۷	و	وارز	وارز	varez	ورزیدن	w
۳۸	و	هاون	هاون	hāvana	هاون	v
۳۹	ر	رئوشن	رئوشن	raoxshna	روشن	r
۴۰	س	سرت	سرت	sarēta	سرد	s
۴۱	ذ	زیا	زیا	zyā	ذیان رساندن	z
۴۲	ش	اوشت	اوشت	uṣṭra	اُشت، شتر	š=sh
۴۳	ش	شو	شو	shu	شد ن	sh

اندام؛ پسپهر. پنج panča پنج؛ پنجه پهلوان. رنجیشت renjišta سبکترین، چابکترین سپهپر. انتر antarə اندر (inter)؛ پسپهوسا. هنگ hančana هنگ هنگ شهر دور و بزرگ آب که خوانی همی هنگ افراسیاب — فردوسی عصمهان. آموزش səngha

۳۴ = م پسپهوسا. سرت marata مردم از مصدر مر mar مدن در گذشت

۳۵ ۳۵. این حرف یا ه بزرگ (majuscule) است فقط در سر واژه نوشته میشود چون چون چون یا تو yātu جادو؛ پسپهوسا. یو yava جو

۳۶ ۳۶. این حرف یا ه خرد (minuscule) است در میان واژه میآید چون چون پسپهوسا. یستنجه yasnya در خور ستایش؛ پلیپهوسا. وهیه vahmya در خور نیایش

۳۷ واو او بزرگ (majuscule) است در سر واژه میآید چون چون پلیپهوسا. گشتاسب؛ پلیپهوسا. وزغ vazaya وزغ Vistāspa

۳۸ ». واو خرد (minuscule) در میان واژه نوشته میشود چون پلیپهوسا. یون جوان yavan

۳۹ = ر چون لسعهوسا. رسن rasman رزم یعنی صفت میدان کارزار

۴۰ س = س چون ددهوسا. ستا stā سنا، ایستاندن

۴۱ ز = ز مانند z فرانسه بربان رانده میشود چون کسدارهوسا. ذمیریت زرد؛ پلیپهوسا. وزیدن vaz وزیدن

۴۲ زیان رانده میشود ۰۰ در سر واژه نیامده در میان و بیان میآید چون پلیپهوسا. وهیشت

vahiſta بهترین = بهشت؛ پلیپهوسا. خوش xshvaš خوش؛ ددهوسا. سیش spis شیش

شیش در همه جای واژه میآید چون پلیپهوسا. شام shāma آشام، نوشیدنی؛ لسعهوسا. قلش raēsha ریش (زم)؛ پلیپهوسا. دخش daxsh آموزانیدن، نودن

گانها

اوستائی که امر و زه در دست داریم چهار یک لوستائی است که در روزگار ساسایان در دست داشته اند در نامه پهلوی دینکرد که در نخستین نیمة سده نهم میلادی برابر نخستین نیمة سده سوم هجری بدستیاری آنور فرنبغ آغاز شده و در پایان همان قرن بدستیاری آنور یاد پسر امید انجام گرفته^۱ در پخشهای هشتم و نهم از آن نامه از بیست و یک نسخ^۲ اوستا که تا چند قرن پس از تاخت و تاز تازیان در دست بوده یک یک بنام خود یاد گردیده و از گفقار هر یک از آنها کم و بیش سخن رفته است جز اینکه در همان هنگام از میان بیست و یک نسخ اوستا از ناتر نسخ (ینجمن نسخ) متن اوستا بجا بوده و گزارش پهلوی (= زند) آن از دست رفته بوده و از وشتک نسخ (بازد همین نسخ) متن اوستا و گزارش پهلوی آن هر دو از دست رفته بوده است نویسنده دینکرد در باره این دو نسخ کم شده چیزی نمی نویسد بس از آنها نام میرد از نسخهای دیگر آنچنان سخن داشته که هیچ جای گمان نیست که در آن روزگار سراسر اوستای روزگار ساسایان راجز از دو نسخ با گزارش پهلوی آنها در زیر دست داشته است.

بیست و یک نسخ اوستا بگفته دینکرد و نوشهای دیگر مزدیسان،
باندازه بیست و یک واژه (ماریک mārik چهارده کلمه) یتها اهو و تیریو...^۳

(۱) نام دومین گرد آورنده دینکرد باید امید باشد نه Hêmêd که وست
خوانده: Sacred Books of the East Vol. XXXVII Intro xxxii
نگاه کنید به Osteuropäische und ostasiatische streifzüge von
Marquart; Leipzig 1903 S 295.

(۲) نسخ در اوستا نسخ naska اسودوس. چنانکه در یستا ۹ پاره ۲۲ آمده یعنی
نامه (کتاب) در پهلوی نسخ ادو خسروانی گفت:

چه مایه زاهد بر هیز گار صومعکی که نسخ خوان شد بر عشقش وا یارده گوی
نگاه بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۲۵ در مقاله دین دیوی گفتیم که مسعودی
در کتاب التتبیه والاشراف اوستا را دارای بیست و یک سوره نوشته است

(۳) یتها اهو و تیریو .. یک بند شعر است در وزن مانند بند های اهوند گات و
دارای سه شعر است، از آن یاد خواهیم کرد، در شرافت این نماز خرد در جلد خرد
اوستاص ۵۷-۴۲ سخن داشتیم بنخستین جلد یستا، گزارش نگارنده، ص ۲۰۶-۲۰۲
نیز نگاه کنید

فرو فرستاده شده، هر یک نسک بر ابر می‌افتد بیکی از واژه‌های آن اینچنانی:

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
یتها	اهو	وئیریو	اتها	رتوش	اشات	چیت
() پهنه‌س.	سنجه.	واسدراجی.	سنجه.	لسمونه.	سنجه.	لرمه.
(نسک) سوتکر ورشت مانسر بفع دامدات ناتر پاچک رتودات ایتک						
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
هچا ونگهتوش	دزدا مننگمکھ	شیئوتنهنام	انگهتوش	مزدائی		
(ب) برسمنه.	واسدزونه.	واسدزونه.	داسدزونه.	داسدزونه.	واسدزونه.	
(نسک) بریش کشکیسروب ویشتاسب ساست وشتگ چیزدادت سپند بغانیشت						
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
خشنده‌رمه	اهورائی	آ	بم	دریگویو	ددت	واستارم
(ت) بیلیوسکه‌لخه.	سنجه‌لسر.	سنجه.	سنجه.	واسدزونه.	واسدزونه.	
(نسک) نیگاتوم کنباسر نیجت هوسپارم سکاتوم وندیداد هادخت ستوت یشت ^۱						

(۱) نامهای یست و یک نسک در بهلوی، آنچنان که در دینکرد یاد گردیده:
 ۱ سوتکر varštmānsar ' ۲ ورشت مانسر vaštakar ' ۳ بخ bak ' ۴ وشتگ vaštak ' ۵ ناتر nātar ' ۶ پاچک pājag ' ۷ رتودات ایتک ratō-dāt-aitag ' ۸ بریش barīš ' ۹ کشکیسروب وسودیدار kaškisrōb ' ۱۰ ویشتاسب ساست vištāsp-sāst ' ۱۱ وشتگ vištāsp-sāst ' ۱۲ چیزدادت citradāt ' ۱۳ سپند stōt ' ۱۴ بغان یشت bakān-yašt ' ۱۵ نیکاتوم nikātūm ' ۱۶ گنبا سرنجت ganbā-sar-nijat ' ۱۷ هوسپارم hūspāram ' ۱۸ سکاتوم sakatūm ' ۱۹ وندیداد hātōxt ' ۲۰ هادخت javit-śedā-dāt ' ۲۱ ستوت یشت stōt-yašt '

یتها اهو وئیریو... بخط لاتین

yathā. ahū. vairyō. athā. ratuš. aśātēti. hačā
 vairheus. dazdā. mananhō. shyaothananym ańheus. mazdāi.
 xshathremča. ahurāi. ā. yim. drigubyō. dadat. vāstārem.

بیست و یک نسخه اوستا بسه بهر (باهار bahār) پخش کردیده، آنچنان که یتها ادو و تیر یو . . . دارای سه شعر (کاس سه) است، هر بهری برآبر می‌افتد با یک از آن شعرها هر یک از آن بهر سکانه دارای هفت نسخه بوده: نخستین بهر گاسانیک و سوییک gāsānīk دو مین بهر هاتک مانسریک سوییک hātak-mānsarīk و سومین داتیک dātīk نام داشته اینچنین

نسکهای (داتیک)	نسکهای (هاتک مانسریک)	نسکهای (گاسانیک)
۱ نیکا نوم	۱ دامدات	۱ ستوت بیش
۲ گنبا شرنجیت	۲ مانز	۲ سونکر
۳ هوپارم	۳ پاجک	۳ ورشت مانسر
۴ سکا توم	۴ رتودادات ائیتک	۴ بُغ
۵ بریش	۵ وندیداد	۵ وشتگ
۶ کشکیسروب	۶ چیتهر دات	۶ هادخت
۷ سیند	۷ ویشتاسب ساست	۷ بفان بیش

در پخش هشتم نامه دینکرد در کرده (فصل ۱) ۱ پاره ۵ نسکهای سکانه چنین تعریف شده: «نسکهای گاسانیک در داش مینوی و کار مینوی است؛ نسکهای داتیک در داش جهانی و کار جهانی است» نسکهای هاتک مانسریک در آکاهی از کردارهای میان این دو (مینوی و جهان) در خود دینکرد در پاره ۱۳ از کرده ۱ گفته شده «گفتارهای این سه بهر همیشه با تعریفی که از هریک از آنها شده، درست نمی‌افتد. بسا در نسکهای گاسانیک بگفتارهای هاتک مانسریک و بگفتارهای نسکهای داتیک بر میخوریم و در نسکهای هاتک مانسریک آموزشای گاسانیک و داتیک آورده شده و در نسکهای داتیک سخنایی از نسکهای گاسانیک و هاتک مانسریک یاد کردیده است» از بیست و یک نسخه اوستای روزگار ساسانیان برخی یکسر، از میان رفته و از برخی چند پاره در اوستائی که امروزه در دست است، بجا مانده و برخی

دیگر آنچنان که بوده، هنوز هست، از آنهاست کاتها که بی کم و بیش بما رسیده است در جلد و ندبداد باز از نسکها یاد خواهیم کرد و آنچه از ماهه دینی ایران که بگفته دینکرد رو به مرتفه دارای هنر از فرگرد (سوره، فصل) بوده^۱، در اوستای کنونی بیادکار مانده سخن خواهیم داشت

چنانکه دیدیم در دینکرد، ستوت یشت بیست و یکمین نسل بور شمرده شده اما در بهر سکانه در سر نسکهای گاسانیک جای داده شده است

ستوت یشت که در خود اوستا ستوت یسنیه ^{و هم سطبه}^{و هم سطبه}

نامیده شده در میان هفتاد و دوهات (سوره، فصل) از یسنا که اسر و زه در دست داریم بجا مانده پنج کاتها و چند باره دیگر از یسنا را باید از ستوت یشت دانست^۲ چنین مینماید که سرودهای کاتها و آنچه از کاتها شمرده میشده ستوت یشت نام داشته و شش نسل دیگر گاسانیک در گزارش

(شرح، توضیح) کاتها بوده است در پخش نهم دینکرد در گرده های

۶۸-۲ ز سوتکر نسل و ورشت مانسر نسل و ببغ نسل مفصل سخن رفته است سوتکر دارای ۲۲ فرگرد است و هر فرگرد آن درباره یکی از پخشها

کاتهاست: نخستین فرگرد یتا اهو وئیریو؛ دوم اشم وهو؛ سوم ینگکه ها قام

چهارم هات ۲۸ پنجم هات ۲۹ ششم هات ۳۰ هفتم هات ۳۱ هشتم هات ۳۲ نهم هات

۳۳ دهم هات ۳۴ یازدهم هفت هات (یسنا ۱-۳۵ ۴) دوازدهم هات ۳۴ سیزدهم هات

۴ چهاردهم هات ۵ پانزدهم هات ۶ شانزدهم هات ۷ هفدهم هات ۸ هجدهم هات

هجد هم هات ۹ چونزدهم هات ۰ پیstem هات ۱ پیست و یکم هات ۳ پیست و دوم

هات ائیریمن که هات ۴ باشد همچنین در دینکرد از ورشت مانسر نسل که

دارای ۲۳ فرگرد و از ببغ نسل که دارای ۲۲ فرگرد نوشته شده از گفتارهای

هر یک از آن فرگردها یاد شده و گفتارها همان است که در سوتکر نسل

بیز آمده: از یتها اهو تا ائیریمن اما در هر یک از این سه نسل سخن از

گزارش کاتهاست که آنهم بزبان خود اوستا بوده و اسر و ز هم نمونه ای از آن

(۱) نامه هشتم دینکرد کرده ۱ باره ۲۰

(۲) نگاه نخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، ص ۳۱-۳۰

گونه گزارش در اوستائی که در دست است بجا مانده و آن یسنا ۱۹-۲۱ میباشد که نامزد است به بagan یشت و در آنها از یتها اهو وئیریو، اشم و هو، ینگکه ها تام سخن رفته است^۱.

در دینکرد، گذشته از یتها اهو وئیریو و اشم و هو و ینگکه ها تام و هفت هات و ائیریمن (= یسنا ۵)، هر یک از هفده هات گانها بنامهای خود که یاد خواهیم کرد، نامیده شده است، آنچنان که بهیچ روی جای گان نیست که گانها آنچنان که در درگاه ساسانیان بوده و نویسنده دینکرد در زیر دست داشته تا کنون در اوستا بجا مانده است^۲

آنچه در اوستا بلجه گانها نوشته شده همه را پخشهای گاتایی نامیده اند یا آنچنان که در دینکرد و در نوشتہای دیگر مند یسنا آمده، گاسانیک، از آنهاست یتها اهو وئیریو که گفتیم یک بند و دارای سه شعر است دویهمرقه دارای ۲۱ واژه (کامه) و در وزن شعر درست مانند بندهای نخستین گات اهونود میباشد. دیگر اشم و هو که دارای ۱۲ واژه است و آن نثر است سدیگر ینگکه ها تام و آن هم یک بند سه شعری است و دارای ۱۵ واژه است و در وزن شعر درست مانند بندهای چهارمین گات و هو خشتر (= هات ۱۵) میباشد

از این سه بند که در پاره های ۱۳-۱۵ از یسنا ۲۷ آمده در جاهای دیگر سخن داشتیم^۳ گذشته از آنها هفت هات که در خود اوستا همینگ هاییتی haptanhāiti خوانده شده از پخشهای گاسانیک بشمار است چه در انشاء و لهجه مانند گاتهاست جز اینکه در نثر است هفت هات عبارت است از یسنا ۱-۳۵ و در میان نخستین گات اهونود و دومین گات اشتد جای داده شده، باز از آن سخن خواهیم داشت^۴

دیگر از پخشهای گاسانیک ائیریمن ایشیه سولوسیس، دیروزد.

(۱) نگاه بنخستین جلد یسنا ص ۲۰۲

(۲) ینگکه ها تام ... ۳۴۳-۳۴۴. یوسد ۶۴-۶۵. yeiihē hātām از روی بند ۲۲

هات ۱۵ و هو خشتر گات ساخته شده بیاد داشت از هات ۲۲ نگاه کنند

(۳) نگاه بجلد خرد اوستا ص ۴۴-۴۶ و نخستین جلد یسنا ص ۲۰۲-۲۱۶ و ص ۲۷

(۴) نگاه بمقاله هفت هات در جلد دوم یسنا در زیر چاپ است

ایم میباشد که آنهم یک بند است، دارای چهار شعر و رویه مرتفه airyaman. ishya (۵۳) واژه است و در وزن شعر مانند پنجمین گات وهیشتو ایشت هات =

میباشد^۱

در آغاز گفتیم اوستائی که امر و زه در دست داریم چهار یک اوستائی است که در روزگار ساسانیان در دست داشته اند آنچه از نامه مینوی که پس از دستبرد و بیداد تازی و خونریزی و ویرانی منول و تثار چون چنگیزو تیمور بجای مانده به پنج بهر بخش توان کرد نخست یستا که هفده هات کانها در آن گنجانیده شده دوم و یسپرد سوم یشت چهارم و ندیداد پنجم خرده اوستا^۲ از هر یک از آنها بجای خود سخن داشتیم^۳

یستا که در خود اوستا یسن ^۴ یعنی درود، پرسش، ستایش، نیایش از همین واژه است جشن در فارسی^۵ یستا که سر آمد بهرهای دیگر نامه مینوی است دارای هفتاد و دو سوره یا فصل است و هر فصل آن راهات یا ها کویند، برابر واژه اوستائی هایتی ^۶ haiti در پهلوی هات ^۷ hat چنانک هر یک از بیست و دو فصل و ندیداد را پرگرد یا فرگرد تامند و هر یک

(۱) نگاه پجلد خرده اوستا ص ۱۵۴-۱۵۵ و بجلد دوم یستا به هات ۴ و بیاد داشت
پاره ۱ از کرده ۲۴ و پسپرد، نیز در جلد دوم یستا
چنانکه میدانیم هر یک از دوازده ماه بی کم و بیش دارای سی روز بوده: $12 \times 30 = 360$ پس از اتمام اسفند ماه پنج روز دیگر میزدندن تا سال خورشیدی درست ۳۶۵ روز باشد این کیسه سال را که در تازی خمسه مسترقة نامند در فارسی پنجه دزدیده و بهیزک و پنجه و پنج وه و اندر گاه مینامیدند با روزهای گانها و بهر یک تام یکی از پنج گات میدادند اینچنین: اهونود گات، اشتود گات، سبتمد گات و هوختشتر گات وهیشتو ایشت گات نگاه بخرده اوستا، گزارش نگارنده ص ۲۱۱

(۲) پسپرد در خود اوستا و پسپرد رتو' ^۸ دارد و پسپرد لسموس^۹: vispe-ratavō
بشت = بشتی ^{۱۰} یستی ^{۱۱} یستی ^{۱۲}; yaštī و ندیداد = وی دنوادات ^{۱۳} وایوسی^{۱۴}: vidaēvō-
خرده اوستا در پهلوی خور تک اوستا که ^{۱۵} هوروم سو dāta-

(۳) در باره یستا نگاه کنید پنجمین جلد یستا ص ۲۳-۳۲ در باره و پسپرد به قاله آن در جلد دوم یستا و از برای بشت پنجمین جلد بشتها ص ۱۴-۲۷ و از برای و ندیداد به قاله آن در جلد و ندیداد (هنوز بخط نرسیده) و در باره خرده اوستا بجلد خرده اوستا ص ۲۰-۲۹ نگاه کنید

(۴) بیاد داشت شماره ۶ از بند ۱ هات ۳۰، در جلد بیاد داشتهاي پنج گانها نگاه کنید

از بیست و چهار فصل و یسپر درا یک کرده خوانند همچنین هر یک از بیشترها
بلند که پچند فصل پخش شده، هر یک از آن فصل را کرده گویند.^۱
در میان هفتاد دو هات از یستا، هفده هات از آن پنج کاتهاست. این
هفده هات از روی وزن شعر و از روی شماره شعر در هر بند (چون بند مه
شعری و بند چهار شعری و بند پنج شعری) به پنج دسته پخش شده
نمختین دسته تامند است به اهونود گات دومین اشتود گات سومی سپتمد گات
چهارمین و خشتر گات پنجمین و هیشتوایشت گات در خود اوستا چنین
خوانده شده اند: اهون ویتی سو^۲اه^۳اه^۴. ahunavaiti اوشت ویتی
spēntā uštavaitī^۵ سپنتا میئیو^۶ ut^۷اه^۸اه^۹. هر دو^{۱۰} و هر دو^{۱۱}.
و هو خشته ر vahistōištī^{۱۲} و لایه^{۱۳}اه^{۱۴}اه^{۱۵}. vohu-xshathra و هیشتوایشتی^{۱۶} و اهون^{۱۷}اه^{۱۸}.
گردیده جز اینکه نام نمختین گات که اهونود باشد از یتها اهو ویتی بو^{۱۹}اه^{۲۰}.

(۱) هایتی سو^{۲۱}اه^{۲۲}. hāiti از مصدرها سو^{۲۳}. hā- (بستان، بیوستن، بند کردن)
در آمده از همین بنیاد است هاتر سو^{۲۴}اه^{۲۵}. hāthra که اندازه ایست چنانکه در فر گرد
هشتم و ندیداد باره ۱۰۰ آمده در پهلوی هسر سو^{۲۶}اه^{۲۷}. hāsr هاتر و منگه سو^{۲۸}اه^{۲۹}.
و سو^{۳۰}اه^{۳۱}. massatīh که در باره ۲۶ از دومین فرگرد و ندیداد آمده یعنی به
بلندی یک هاتر؛ تو هاتر اس^{۳۲}. سو^{۳۳}اه^{۳۴}. که در باره ۱۱۴ از
فرگرد چهار دهم و ندیداد آمده نیز صفت است یعنی نه هاتر نگاه بیادداشت شاره ۱۰ از بند
۱ هات ۲۹ بجذب خرده اوستا ص ۲۱۲ یاد داشت شاره ۵ نیز نگاه کنید هایتی یعنی فصل و
باب یا سوره بکار رفته نظر بریشه واژه یعنی بهم بیوستگی و بستگی است فرگرد از مصدر
کرت و سلهم^{۳۵} karat با جزو فر^{۳۶}اه^{۳۷}. fra (فرابریدن) در آمده است از همین بنیاد
گرده که نیز معنی فصل است واژه کرت و سلهم^{۳۸} karata که در پهلوی کارت و سلم و
در فارسی کارد گوئیم نیز از همین بنیاد است

فرگرد در پهلوی فرگرت را^{۳۹} در نوشتهای پهلوی یعنی فصل بکار رفته همچنین
گرده در پهلوی کرتک و امو در نوشتهای پهلوی و یا زند بین معنی است فرگرد با کرده
درست یعنی sectio لاتین که در فرانسه section شده و فصل عربی است
(۲) اوشت ویتی مانند نامهای دیگر پنج کاتها بهشت تائیت است در تذکر اوشت
ونت سو^{۴۰}اه^{۴۱}. uštavantی سو^{۴۲}اه^{۴۳}اه^{۴۴}. اوشتا سو^{۴۵}اه^{۴۶}. و اوه^{۴۷}اه^{۴۸}.
ای که اشتود گات با آن آغاز شده است

سون. واسردایط. *yathā. ahū. vairyō* برداشته شده است چنانکه میدانیم اهونودگات با واژه‌های اهیا یا سا سونداس. *ahyā yāsā* آغاز یافته است یتها اهو وئیر یو که کتفیم یک بندو دارای سه شعر است و درست مانند بندهای اهونودگات است و در وزن شعر هم با آن یکی است، ناگزیر روزی در سر اهونودگات بوده اما در اوستای کمنونی جای آن در پاره ۱۳ از هات ۲۷ میباشد و در سراسر اوستا تکرار شده است،

اهون وئیتی سونداس سونداس *ahunavaiti* صفت است بهیئت تائیث در نذکر اهون ونت سونداس سونداس *ahunavant* یعنی در بردارنده اهون سونداس *ahuna* آهون نیز صفت است یعنی در بردارنده آهو سونداس *ahū* (سرور، بزرگ، خدایگان) و از این واژه یتها آهو وئیر یو اراده میشود

در کرده ۲۴ ویسپرد در پاره ۱ آمده: «این پیروزی را میستائیم که هست میان آهون (و) ائیریمن...»، چنانکه دیده میشود در خود اوستا آغاز پخش کاساییک آهون (= یتها اهو وئیر یو...) که کتفیم جای آن در پاره ۱۳ از هات ۲۷ میباشد و انجامش ائیریمن (= ائیریمن ایشیه سولوسه). دیگر اوستا آهون با واژه وئیریه آمده: آهون وئیریه سونداس. واسردایط. چنانکه در یسنا ۹ پاره ۱۴ آمده: «زرنشت آهون وئیریه *ahuna. vairyā* را نخست در آریا ویج (ائیرین وئجنگه سولوسه. واسردایط). چهار بار بسرود» آهون وئیریه در پهلوی اهونور مهر *ahunavar* یا سونداس نامیده شده است گذشته از نخستین کات که نامش از یتها اهو وئیر یو برداشته شده، نامهای چهار کات دیگر آنچنان که کتفیم از واژه ایست که در آغاز همان کات بکار رفته است

اهونودگات دارای هفت هات یاها (= یسنا ۲۸-۳۴)، اُشتدگات چهار هات (= یسنا ۴۶-۴۳)، سینتمدگات نیز چهار هات (= ۴۰-۴۷)، و هو خشترگات یک هات (= یسنا ۱۵)، و هیشتوایشت کات نیز یک هات (= یسنا ۵۳) میباشد هر یک از این هفده هات نیز بنام خود خوانده شده و آن نامها از نخستین

واژه های همان هات میباشد اینچنین: اهون وئیتی سنه «س» در «پ». ahunavaiti اهیا یاسا سنه «س» در «پ». ahyā-yāsā = بستا ۲۸)، خشماویه گثوش اوروا xshmāvya-gēus-urva = بستا ۲۹)، ات تا و خشیا at-tā-vaxshyā = بستا ۳۰)، تا و اوروا تا سنه «س» در «پ». سنه «س» در «پ». x̄aētumaiti = بستا ۳۱)، خوتتو میتی سنه «س» در «پ». (یعنی در بردارنده واژه خوتوش سنه «س» در «پ»). ات تا و خشیا x̄aētumaiti = بستا ۳۲)، یتها آیش-یتها سنه «س» در «پ». yathā-āis-ithā = بستا ۳۳)، یا شیئو تهنا سنه «س» در «پ». ya-ṣyaothanā = بستا ۳۴)، اوشت وئیتی uštavaiti = بستا ۳۵)، نت تهوا پرسا سنه «س» در «پ». tat-thwa-pərəsā = بستا ۴۴)، آت فر - و خشیا سنه «س» در «پ». kamnamāzā = بستا ۴۵)، کمن مترا سنه «س» در «پ». at-frvaxshyā = بستا ۴۶)، سپنتا-مینیو سنه «س» در «پ». spəntā-mainyū = بستا ۴۷)، بزی-ادا سنه «س» در «پ». yezi-adā = بستا ۴۸)، آت ما یوا سنه «س» در «پ». at-mā-yavā = بستا ۴۹)، کت موئی-اوروا سنه «س» در «پ». vohu-xshathrā = بستا ۵۰)، و هو خشثرا سنه «س» در «پ». vahištōištī = بستا ۵۳)، و هيستو ايشتی سنه «س» در «پ». در انجام هر يك از اين هفده هات. جمله اي نيز افروده شده و نام همان هات ياد گردیده اينچنین: هات اهیا یاسارا میستانیم، هات خشماویه گثوش اوروارا میستانیم، هات آت تا و خشیارا میستانیم و جز آن

چنانکه ديده ميشود هفده هات گانها در میان هفتاد و دو هات بستا جای داده شده و گانها از هات ۲۸ آغاز شده و با خود هات ۵۳ انجام يافته و در میان اعونو دکات (= بستا ۲۸-۳۴) و اشتد دکات (= بستا ۴۶-۴۳) هشت هات فاصله است و آن عبارت است از بستا ۴-۲-۳۵ هات را هفت هات خواند و در خود اوستا هپتنگ هائیتی سنه «س» در «پ». haptanhāiti

(۱) خوتتو میتی بهشت تائیث در تذکیر خوتومت سنه «س» در «پ». x̄aētumant يعنی در بردارنده واژه خوتوش سنه «س» در «پ». xv̄aētus این هات بدومین واژه سر آغازش تاءزد شده، نخستین واژه آن اخیا چا سنه «س» در «پ». ahyāčā میباشد.

شده است چنانکه از نام آن پیداست هفت هات عبارت است از یسنا ۴-۳۵ و آن پس از کانها که مترین پاره نامه مینوی است در انشاء و گفتار هانند گانهاست جز اینکه بنشر است در نامه دینکرد، هفت هات یک فرگرد بشمار رفته در نامه دیگر بهلوی شایست نه شایست در کرده ۱۳ پاره ۲۶-۱۶ که از هفت هات سخن رفته، یسنا ۴ از هفت هات شمرده نشده است زیرا یسنا ۴ نه در انشاء و نه در گفتار مانند هفت هات نیست و آن پاره است که پس از آن به هفت هات افزوده شده است چون در دو مین جلد یسنا از هفت هات سخن داشتیم در اینجا بیش از این تباید همچنین در میان و هو خشتر کات (= یسنا ۵۱) و وهیشتوا ایشت کات (= یسنا ۵۳) یک هات که یسنا ۲ باشد فاصله است این هات بنشر است در انشاء و گفتار نه مانند سرودهای هفده هات کانهاست و نه مانند هفت هات (= یسنا ۱-۳۵) منثور، پاره است کم و بیش مانند چهل و هشت هات دیگر از یسنا

در نامه بهلوی شایست نه شایست کرده ۱۳ پاره ۰۵ آمده: «آغاز کانها «اهایا سا» و انجامش «دریگنو و هیو» میباشد چنانکه میدانیم نخستین کات اعونود (= یسنا ۳۴-۲۸) با واژه های اهیا یاسا سعویدس. yāsā آغاز یافته و پنجمین کات وهیشتوا ایشت (= یسنا ۵۳) با واژه های دریگنو و هیو و لیق سد^(۱). و سیمیه. drigaovē. vahyō پذیرفته چنانکه کتفیم در شایست نه شایست نیز هفت هات (= یسنا ۱-۳۵) از کانها شمرده شده اما یسنا ۴ بشمار نیامده و نه یسنا ۵۲ کات که در خود اوستا کانها gāthā نامیده شده یعنی سروود در سانسکریت نیز کانها gāthā بهمین معنی است در بهلوی کاس و سو- gā و جمع آن کاسان و سو^(۲).

(۱) کانه ویه و سیمیه. gāthwya که در پاره ۱۹ از یسنا ۱۰ و در پاره ۱۴ از یسنا ۶۵ و جز آن آمده صفت است یعنی گانالی یا سروودی در بهلوی گسانیک و سوپراو gāthra ریخت و سیمیه. gsānīk؛ گانه و ریخت و سیمیه. در پاره ۱۰۰ فوردهن یشت آمده یعنی سروود خوان؛ برزی گانه، ریخت، سیمیه. در پاره ۸۹ مهر یشت یعنی بلند سرا ینده

بنای شعر در سه‌های گاتها، مانند سرودهای ودا *vēda* نامه دینی بر همنان، بر هجاست (syllabet)

نخستین گات، اهونود که گفتیم دارای هفت هات میباشد (= یسنا ۲۸-۳۴) رو به مرقته صد بند است و هر بند آن دارای سه شعر است و هر یک شعرش دارای شازده هجاست: درنگ (césure) پس از هفتمین هجاست: ۹ + ۸ اینچنین: آهیا یاسا نمنگها | اوستان ز ستو رفذ رهیا

سیزدهم. هجدهم. هجدهم. | ددهم. سیزدهم. ددهم.

دومین گات، اشتد دارای چهارهات میباشد (= یسنا ۴۲-۴۳) رو به مرقته شصت و شش بند است و هر بند آن دارای پنج شعر است و هر یک شعرش دارای یازده هجاست: درنگ پس از چهارمین هجاست: ۷ + ۴ اینچنین: اوشتا اهمای | بهمای اوشتا که مای چیت
دویدهم. سیزدهم. | پنجم. هجدهم. و سیزدهم.

سومین گات سیزتمد دارای چهارهات (= یسنا ۴۰-۴۷) و رو به مرقته چهل و یک بند است و هر بند آن دارای چهار شعر است و هر یک شعرش دارای یازده هجاست: درنگ پس از چهارمین هجاست: ۷ + ۴ اینچنین: سپتا مینو | و هیشتا چامنگها
دهمدهم. هدهم. | و سیزدهم. هدهم.

چهارمین گات، و هو خستر دارای یک هات (= یسنا ۱۵) بیست و دو بند است و هر بند آن دارای سه شعر است و هر یک شعرشی دارای چهار ده هجاست: درنگ درست در میان افتاده: ۷ + ۷ اینچنین: وُ هو خشته هر م ویریم | با کم ای بی بیر مشتم
والذم. طی سلایه. و سرایه. | سیزدهم. سیزدهم.

(۱) شصت و شش بند از سرودهای دومین گات اشتد، آنچنان که گفتیم هر یک از بندش دارای پنج شعر است، جز اینکه بند ۱۵ از هات ۶۶ امروزه دارای چهار شعر است یک شعر از آن دیر گاهی است که از میان رفعه چه در نامه پهلوی شایسته شایست در کرده ۱۳ پاره ۱۵ نیز گفته شده که آن بند یک شعر کم دارد

پنجمین گات، و هیشتو ایشت دارای یک هات (= یستا ۵۳) نه بند است و هر بند دارای چهار شعر است: دو شعر کوتاه و دو شعر بلند. شعر های کوتاه هر یک دارای دوازده هجاست و در نگ کمین از هفتمین هجاست: ۵+۷ اینچنین: و هیشتا ایشتیش سراوی | فَرَّأَهُ شَتَرَهُ
واسنونه. پیغمبر. دلشد. | یسلطنه. دلشد.

شعرهای بلند هر یک دارای نوزده هجاست و در نگ یکبار می باشد از هفتمین هجاست و بار دیگر می از چهاردهمین هجاست: ۵+۷+۷ اینچنین:
اشات هچا آهُ رو | مزادو بُوئی ویسای آهُ هو تکه ویم
سیوه. بند. سیوه. سیوه. سیوه. ویمه. ویمه. س. | سیوه. سیوه.

هر یک از بندهای گاتها در خود اوستا و چس تشتی واسنونه و بند.
namideh شده در پهلوی و چست اویوه و هر شعر افسمند vačastašti
اسونه. afsman در پهلوی پیمان سیوه (بیمان، اندازه) و کاهی هم کاس
سیوه. کاس در پهلوی هم به معنی گات بکار رفته و هم به معنی یک شعر از گاتها ۲
واژه پاد روسی pada که در بند ۸ از هات ۵ به معنی سرود بکار رفته،

(۱) در شایسته شایست کرده ۱۳ یاره ۴۲ نیز هر یک از نه بند و هیشتو ایشت گات چهار شعر نوشته شده جز اینکه بند ششم آن پنج شعر دانسته شده است براستی آن بند هم مانند هشت بند دیگر دارای چهار شعر است اشتباه شایسته شایست از اینجا بر خاسته که در آن بند چند واژه افزوده دارد و در وزن شعر زیاد تر است باید برداشته شود و آن چند واژه هم خراب شده معنی ای از آنها بر نماید. ناگزیر همین واژه هاست که در شایسته شایست یک شعر شمرده شده است نگاه کنید بیاد داشت شاهره ۸ از بند ۶ هات ۵ در جلد بیاد داشتهای پنج گاتها

(۲) و چس تشتی از دو واژه آمیزش یافته: نخست از وچنگه واسنونه vačanīh (کفتار، سخن، واژه) از مصدر وچ واسن (گفتن) نگاه بیاد داشت شاهره ۱۷ از بند ۱۱ هات ۲۸ دوم از تش سیوه tash (بریدن، تراشیدن) نگاه بیاد داشت شاهره ۴ از بند ۱ هات ۲۹ بنا بر این و چس تشتی یعنی کفتار از روی اندازه بریده شده یا سخن موزون افسن از مصدر پس واسد pas در آمد که به معنی بستن است چنانکه در فرگرد پهلوان یاره ۱۰ از فرگرد چهارم و ندیداد آمده و به معنی بند است افسن از مصدر پس باجزه آمیاشد، ایس سیوه a-pas بنا بر این افسن یعنی بو بسته و بهم بیوسته نگاه بیاد داشت شاهره ۱ از بند ۱۷ هات ۴۶

باید بمعنی نیم شعر باشد یعنی یکدسته از هجاهای (syllabes) که بواسطه یک درنگ (سکته، وقف) از هجاهای دیگر آن شعر جدا شده است^۱ دویست سی و هشت (۲۳۸) بند کاتها از روی وزن شعر واز روی شماره شعرهای هر بند به پنج کات (= سرود) دسته بندی شده نه از روی گفتارهای آنها، چنانکه بزوادی خواهیم یاد کرد، گفتارهای بسیاری از بندهای یک کات با گفتارهای بندهای دیگر همان کات پیوستگی ندارد کاتها در اوستا دارای نخستین پایه و از سرودهای خود پیغمبر دانسته شده است، با هر یک از هات (هایتی سرسدهد) و بند (وچستشی) و شعر (افمن) و واژه (وچنگه واسمدهن = واژه) و گزارش (آز تینتی سرسدههون =azainti زند) آن سقوه شده است^۲

کاتها در ودا، نامه دینی بر همنان، شعرهایی است که پس از گفتارهای نثر آمده باشد همچنین است در نامه های دینی بوداییان از خود گاتهای فرتشت بخوبی پیداست که این سرودها دنباله اندرزها و آموزشای منشور بوده که بد بختانه از میانه رفته است^۳

از پی اندرزها و آموزشای پیغمبر ایران چند شعری می آمده که خلاصه سخنان منشور بوده و آسانتر بیاد پیروان دین سپرده میشده، دوست هاند

(۱) پد پسو pad بمعنی یا و پد پسو. pada و پند پسپ. padha بمعنی بی که انداره ایست، بمعنی نیم شعر با یکدسته از سیلابهای (syllabes) شعر است که در فرانسه hemistiche درست مانند واژه فرانسه pied میباشد که معنی پاست و نیز دو سیلاب باهم یک pied خوانده میشود: شعرهای دو از ده سیلابی دارای شش yieds و شعرهای ده سیلابی دارای پنج pieds میباشد

(۲) نگاه به بستا ۹ باره ۱ و بستا ۵۷ باره ۷ و بستا ۷۱ باره ۶ و بسید کرده ۱۳ باره ۳ و وندیداد فرگرد ۱۹ باره ۳۸ و جز آن

(۳) نگاه به Awestalitteratur von K. F. Geldner, im Grundriss der Iranischen Philologie II Band S. 29;

Die Gatha's des Avesta, Zarathushtra's Verspredigten von Chri Bartholomae, Strassburg 1905 S. V

Trois conférences sur les Gâthâs de l'Avesta par A. Meillet: Paris 1925 p. 39-43.

گلستان سعدی که نثر و نظم بهم آمیخته و هر گفتار و اندرزی بچند شعر
آراسته شده آپنان که در سود خاموشی پس از سخفانی بشر گوید

سخن را سر است اینداوند و بن میاور سخن در میان سخن
خداآوند تدبیر و فرنگ و هوش نگوید سخن تا نبیند خموش

از میان سرودهای کاتها برخی بی آغاز مینماید و برخی دیگر انجامش
بیدانیست، بسا بندهای یک سرود از هم بردیده و رشتۀ پیوستگی آنها از هم
گسته است این پریشانی و پاشیدگی برای این است که گفتارهای منشور از
میان رفته، آنچه در پارینه سرودها را بهم می‌پیوسته و معنی آنها را روشن
می‌ساخته امروزه در دست نیست. کاتها چنانکه سراسر اوستا نامه است
پر اگونده و پریشان و گویای ستم اسکندر و بیداد تازی و خونریزی مفول و
تغار است در روز اشکانیان، پس از ناخت و تاز اسکندر و جانشینان یونانی وی
آنچه از سرودهای پیغمبر ایران بیادها مانده بود گردد هم آورده شده، همان
است که تا کنون هم بی کم و بیش در دست داریم باز جای سپاس است که پس
از آنمه ویرانی و سیه روزی که با ایران روی داده، سرودهای از خود و خشور
زرتشت بجا مانده و امروزه میتوانیم دریابیم که آینین یاکش چه بوده و از سوی
آفریدگار یکانه اهورا مندا چه بیامی بجهانیان رسانیده و بویژه ایرانیان را
چگونه برآ راست خوانده است آین و آموزش پیغمبر باریختگی و پاشیدگی
کاتها بخوبی روشن است: آفریدگار یکانه مندا اهورا است، از اوست آنچه
نیک و نفر است، دیوها: گروه پروردگاران آربیائی سزاوار ستایش نیستند از
آنان جز گمراهی و سیاه روزی نماید؛ راستی و منش نیک و توأمی و اندیشه
سازگار و رسائی و جاودانی که بهفت امشاپیندان نامزد شده انداز نیروهای
مندا اهورا هستند مردمان باید بکوشند که از این نیروها برخورد و شوند؛
پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک مایه رستگاری است چنانکه پندار بد و
گفتار بد و کردار بد مایه تباہی است؛ دروغ سهمگین ترین دشمن مردمی
است باید از آن دوری جست و براستی روی نمود؛

مندا اهورا نیازمند قربانی و خون کاو و کوسفند نیست، یکانه پرسش
که بیشگاه وی یذیرفته شود نماز راستی است؛ هر آنکه زمین آبادان کشند و
بکشت و وزیر دارند از چار پایان سود منند نگهداری کنند خداوند را از خود
خوشنود سازد، در این جهان و در دیگر جهان پاداش باید در این جهان بد
در برابر نیک و زشت در برابر زیباست، زندگی جنگی است میان این دو،
مردمان راست که از برای پیروزی نیکی و شکست بدی بکوشند هر آنکه در این
جهان با کردارهای نیک خود گوهر خوبی را یاری دهد در دیگر سرای پاداش
یافته به بهشت در آید و هر آنکه گوهر بدی را با کردارهای ناستوده خویش یاری
کشند در دیگر جهان پادافراه باید و در دوزخ در آید، روان جاودانی است
پس آزمایش روز پیش از نیکان بشماردفت از پل چینوت (صراط) کذشته
در کشور جاودانی مندا (بهشت) گراید و اگر از بدان باشد در خان و مان
دروغ (دوزخ) در آید

این است آین زدشت، آنچنان که در گاتها آمده و در سر آنها ایستادگی
گرده و در هر بندی از آن سرودها بروشنب نو و شیوه دلپذیر یاد شده است
زند در خود اوستا آزینتی سزپهود. *azainti* یا آزنتی سزپهود.
زند *azanti* آمده از مصدر زن *zana*، که بمعنی دانستن و شناختن
است باجز آ س. ۱ مت آزنتی سزپهود. *mat.azanti*
صفت است یعنی بارند^۲ در گزارش پهلوی شناسکیه وسیعه وسیعه *šnāsakih*

(۱) زن *zana* در اوستا بد و معنی آمده نخست زادن چنانکه در بستا ۴ باره و آبان بیش باره ۸۷ و نخستین فرگرد و ندیداد باره ۱۷ و 'جز آن در گزارش پهلوی زاتن دوم دانستن در فرگرد ششم و ندیداد باره ۴۵ با جز' آو بکار رفته: سسزا، ava-zan با جز' بیتی آمده: سوزرسا، *paiti-zan* چنانکه در خود گاتها، هات بند ۱۱ بمعنی شناختن و پذیرفتن است بیاد داشت شماره ۴ از آن بند و بیاد داشت شماره ۹ از بند ۳ هات ۳۰ نگاه کنید

(۲) مت آزنتی با صفتی دیگر چون مت آفسمن هسپه مدوفه سا، *mat. afsman* (باشر) و مت و متس و چس ثقی هسپه ولسدندسیهود. *mat.vacastasti* (با بند شعر) و مت پرسو هسپه *mat.peresu* (با برش) و مت پیشی پرسو هسپه *mat.paiti-paresu* در پله ۱ از کرده ۱۴ و بسید و در سر آغاز کرده ۱۶ و بسیرد آمده است

(شناصائی) از آزتی در اوستا (= زند) گزارشی اراده شده که نیز بزبان اوستایی است و چنانکه گفته شد بیان یشت (= یسنا ۲۱-۱۹) که در گزارش یتها اهو وئیریو... واشم و هو... وینگره‌ها قام میباشد نمونه ایست که از این گونه گزارش در اوستا بجا مانده است امر و زند که در پهلوی هم زند^۱ گویند نام گزارش اوستاست بزبان پهلوی که از گاه حاسانیان بما رسیده است گزارش پهلوی کاتها چندان ارزش لغوی ندارد بخوبی از آن گزارش پیداست که گزارندگان (تفسرین) معنی سنتی را دو نظر داشتند نه معنی اصلی هر یک از واژه‌ها را گذشته از کاتها که از حیث لهجه با پخش‌های دیگر اوستا فرق دارد گزارش پهلوی اوستا تا بازدازه کلید دریافتمن معنی نامه مینوی است ترجمه کاتها دارمستتر Darmesteter بزبان فرانسه که هانند ترجمه دیگر اوستا از روی گزارش پهلوی (= زند) انجام یافته ترجمه ایست مادرست میتوان گفت در میان دویست و سی هشت بند کاتها در ترجمه دارمستتر، آنچنان که نگارنده هر یک را سنجیده، کمتر یافته است که بمعنی بی برده باشد چه بنیاد آن ترجمه گزارش پهلوی کاتها است ا همچنین گزارش سانسکریت کاتها، در جزو یسنا، که بدستیاری دستور پارسیان نریو سنگ Neryōsang در قرن دوازدهم میلادی از روی گزارش پهلوی فراهم شده بنیاد درستی ندارد^۲

(۱) نگاه کنید به Trois conférences sur les Gâthâs de l' Avesta par A. Meillet p. 10-11

(۲) نگاه بخوده اوستا، گزارش نگارنده، صفحه ۱۷۹-۱۸۰

پیشه‌وران

پیشه در اوستا پیشتر *پریسلاس* pištra و در پهلوی پیشك روپسرو pēšak از برای گروه چهار کانه مردم که پیشوایان و رزمیان و کشاورزان و دستورزان باشند بکار رفته است^۱ چنانکه خواهیم دید نخست مردمان بسه گروه پخش میشده، طبقه چهارم افزوده شده است. گروه سه کانه در کانها بنامی و در پختهای دیگر اوستا بنام دیگر یاد شده اند. در سرودهای کانها از برای رزمیان و آزادکان «خوئتو» سمعن x̥āētu بکار رفته و از برای برزیگران و زدن *فارازن* varəzna و از برای پیشوایان دینی ائیر یمن سولانتسهای *airyaman*.

در هات ۳۲ بند ۱؛ هات ۳۳ بند ۳ و بند ۴؛ هات ۶ بند ۱؛ هات ۴۹ بند ۷ این واژه‌ها باهم آمده است^۲ در هات ۴۶ بند ۵ نیز «خوئتو» سمعن x̥āētu تنها آمده و در هات ۵۳ بند ۴ «خشنو با واژه واستریه *واسلاسلاس*. vāstrya یکجا آورده شده است.

نخست به بینیم معنی لفظی آنها چیست و در گزارش پهلوی اوستا (= زند) در برابر آنها در پهلوی چه آورده اند: خشنو لفظاً یعنی خویش از واژه خو س. x̥va (= خود) در آمده است در گزارش پهلوی به خویش سهود خویشیه سهودس (خویشی)، خویشان سهودس گردانیده شده است و در زن varəzna از مصدر ورزه *varəz* در آمده بمعنی کردن، همان است که در پهلوی ورزین *وارز*^{۱۱۵۵} و در فارسی ورزیدن گوئیم. این واژه در گزارش پهلوی به ورزش *وارزیش* varzišن گردانیده شده و چندین

۱ پیشتر در اوستا بد و معنی آمده نخست پیشه دوم آرد باین معنی هم در فارسی سجا مانده پست گوئیم:

منم روی از جهان در گوش کرده کفی پست جوین را توشه کرده (نظمی)

۲ در بند ۳ از هات ۳۳ ورزینه *وارزین* varazn سهودس varazēnya آمده

بار هم به وارون سله *vārūn*^۱ یا والون *vārūn*^۲ وارونیه *vārūnīh* وارون ون سله *vārūnān*^۳ و از برای توضیح افزوده شده: همسایک چووسو^۴ (همسایه): همسایکیه چووسو؛ همسایکان چووسو^۵ همچنین دو برابر ورزن که در یستا^۶ (هفت هات) در پاره^۷ آمده و از آن یاد خواهیم کرد، در پهلوی وارون سله *vārūn* آورده شده است.^۸

ویرف^۹ فلادان *varez* نیز در اوستا بمعنی جای و سرای و آرامگاه و نشیم است، چنانکه در یستا^{۱۰} پاره^{۱۱}؛ ویسپرد کرده^{۱۲} پاره^{۱۳}؛ اردبیهشت پیش پاره^{۱۴} در گزارش پهلوی پاره^{۱۵} از یستا^{۱۶} نیز این واژه به ورزشن *varez*^{۱۷} کردانیده شده اما در توضیح افزوده اند گروتمن *varezman*^{۱۸} در این سه پاره اوستا ورز *varez* با صفت خو^{۱۹} نونت سه^{۲۰} *xanvant*^{۲۱} بمعنی درخشنان آورده شده است^{۲۲} و از آن جای و سرای درخشنان و باشکوه راده شده و افزودن واژه گروتمن (گرزمان) که بارگاه فر^{۲۳} ایزدی است، از برای نمودن همین معنی است:

واژه برزن که در ادبیات فارسی بمعنی جای و سرای و محله و ده گرفته اند:

آمد این تو بهار توبه شکنی پرنیان گشت باع و برقن و گوی (رودکی)
باید با واژه ورزان *varəzāna*^{۲۴} یا هیئت دیگر آن ورزن *varjana*^{۲۵} که در کاتها آمده یکی باشد، برابر سانسکریت ورجن *vṛjana*^{۲۶} همچنین برخی از داشمندان وردن *vardana*^{۲۷} را که در فرس هنخامنشی بمعنی شهر است و چندین بار در سنگ پیشته بهستان (کتبه بیستون) آمده باورزان اوستا یکی دانسته اند^{۲۸}

۱ نگاه کنید یاد داشت شاره و از بند پهارده هات سی و چهار

۲ نگاه کنید یاد داشت شاره و از بند شازده هات سی و یک

۳ در بند ۲ از هات ۳۲ و در بند ۴ از هات ۴ سه^{۲۹} *xanvant*^{۳۰} آمده است

۴ نگاه کنید بنختین جلد گزارش اوستا ص ۱۹۴ یاد داشت شاره ۱ آن

واژه‌های دیگر از بنیاد مصدر ورقهٔ ولدیهٔ *varez* (ورزیدن، کار کردن) در اوستا بسیار است از آنها سمت در کاتها: ورقی ولدیهٔ *verezī* (= ورقی ولدیهٔ *varezī*) در هات ۴۵ بند ۹؛ ورقینت ولدیهٔ *varezyānt* در هات ۲۵ بند ۴ و جز آن باز از همین ریشه و بن بچند واژه دیگر در اوستا بر میخوریم چون ورق ولدیهٔ *vareza* یعنی ورزش و کار، در یستا ۷۱ پاره ۱۷؛ ورزانو تبیش ولدیهٔ *varezānō-tbis*. پروردیهٔ یعنی برزیگر آزار، در کزارش پهلوی به‌مایه آزار گردانیده شده است؛ در یستا ۶۵ پاره ۷ آمده؛ ورثتو ولدیهٔ *varštva*. یعنی کردار در یستا ۱۱ پاره ۱۷ آمده، و جز آن.

در فارسی کذشته از ورزیدن و ورزش که یاد کردیم واژه‌های برز و ورز، برزیگر یا ورزیگر کشت و برز یا کشت وورق، کشاورز، ورز و (کاوتر که از برای کشت و ورز بکار برند) همه از همان ریشه و بن است.

اما ائیریمن سولددسسهٔ *airyaman* که در گزارش بهلوی ایرمان سدهٔ *ērmān* و ایرمانیه سدهٔ *ērmānīh* شده و دو ادبیات فارسی ایرمان بجا مازده، در فرهنگها بمعنی مهمان و عاریت گرفته شده است. در شاهنامه سه بار بکار رفته، یکی از آنها در داستان رفتن کشتاصلب است به روم:

آگر کشته گردد بدست تو گرگ تو باشی بروم ایرمانی بزرگ
کمال اسمعیل گوید:

ای شرع پروری که کذشت از جناب تو دولت بهر کجا که رود ایرمان بود؛
رفیع الدین لنبلانی راست:

بدخواه تو خانه هستی چو رفت گفت
جاوید زی تو خانه خدا کاپرمال برفت؛

فخر الدین کرگانی در داستان ویس ورا مین سروده:
چو داری در خزان ایرمانی چرا جوئی دکر جا ایرمانی
چنانکه دیده میشود در این شعر معنی بنده و چاکر از آن بر می‌آید ایرمانسرای

بعنی سرای سینچ و خانه عاریت گرفته شده، خاقانی کفته.
بارب چه مخالف پسری کز وجود تو دارالخلافه پدر است ایرمانسرای aryaman در سانسکریت بعنی یار و دوست است و در ودا vedā نامه آسمانی بر همنان با ورون و میتر Mitra Varuna از کروه پروردگاران آدیتیا Āditya بر شمرده شده است^۱

از کانها کندشته، در جاهای دیگر اوستا بسیار به ائیریمن سوداشه است. Airyaman بر میخوریم و از کروه ایزدان یا فرشتگان مزدیستنا بشمار است، در فر گرد ۲۲ و ندیداد از این سخن رفته که اهربیمن بدگشش ۹۹،۹۹۹ کونه بیماری بجان پدید آورد و ائیریمن (=ایرمان) بفرمان اهورا مزدا از جهان مینوی فرود آمده، از برای هر یک از آن ناخوشیها دارو و درمانی آورد. اینچنین ایرمان را باید بخشتهین پژشک دانست، کسی است که دارو درمان بعیاریها سپرده باوست. در مجلدات دیگر این کزارش اوستا از این ایزد سخن داشتیم^۲ در اینجا بیش از این نباید زیرا در پنج سرود کانها ایرمان ایزد فرشته باد نشده است.

در هفت ها که می از کانها کهنهترین پخش اوستا است، بجای ائیریمن سوداشه: airyaman (= ایرمان) واژه هخمن^۳ هخمن^۴ آورده شده، چنانک در یستا ۰ ۴ پاره ۴ اینچنین: «خوت و سعی» x̄aētu ورزن فاکر^۵ vərəzəna ؛ هخمن^۶ هخمن^۷ hax̄eman یا هخمن هرسنه^۸ در پاره ۲ از همان یستا (یستا ۰ ۴) تنها آمده و در پاره ۳ آن با واژه های نر اسل nar که در فارسی نیز نر کوئیم و واسطه واسده^۹ vāstrya یعنی برزیگر یکجا آمده است. در اینجا باید باد آورد

۱ نگاه کنید بخشتهین جلد کزارش یشته اص ۸۴

۲ نگاه کنید بگراش جلد خرده اوستاص ۱۵۵-۱۵۴ و جلد دوم یستا هات ۵۴، به ائیریمن ایشیه سوداشه: دوسره: airyaman išya

Foundations of the Iranian Religions by Gray - K. R. Cama
و به Orient Institute No. 15 Bombay 1929 pp. 131-2.

شونم که واژه نر *nas* در اوستا اسم جمیع گروه لشکر یا بکار رفته یعنی دومین طبقه از مردمان که رژیمان باشند چنین خوانده شده است در خود گاتها، در هات ۴۸ بند ۱۰ بهمین معنی بکار رفته است

در جاهای دیگر اوستا هخمن *hax̥emn* در سویه‌سده *hax̥emān* جد اکنه آمده چنانک در پاره ۷ از بسناء و در گزارش پهلوی به همه کیه پرسیده؛ همکر تاریه چوامسلوگ گردانیده شده است شک نیست که در هفت دات از واژه هخمن طبقه موبدان و پیشوایان دینی اراده شده است اما لفظاً این واژه بمعنی دوستی و یاری و همراهی و یکانگی است چنانکه سکمن *sakman* در سانسکریت، از مصدر هج *hač* در آمده که بمعنی همراهی کردن، آمیزش کردن، انبازی کردن، بیوستن، پیوندیدن است از همین بنیاد چند واژه دیگر در اوستا داریم از آنها ست هخنی *hax̥i* در ساتسکریت سخی *saxi* بمعنی دوست و یار در فرگورد چهارم و ندیداد پاره ۴ و در زامیاد بیشتر پاره ۹۵ و جز آن آمده است؛ هخندر *hax̥edhra* بمعنی دوستی و یاری و یکانگی؛ در خورشید بیشتر پاره ۵۰ و مهر بیشتر پاره های ۷۹-۸۰ و جز آن بکار رفته است هوش هخنی *hus-haxi* در گاتها، در هات ۳۲ بند ۲ آمده صفت است بمعنی خوب دوست، ییک یار، هخامنشیش *Hax̥amanis* که نام پنجمین نیای داریوش است لفظاً بمعنی دوست منیش هخامنشان شاهنشاهان هخامنشی بنام همین کس خوانده شده است.

در سنگ نیشته بهستان آمده: «میگوید داریوش پادشاه: پدر من ویتناسب، ویتناسب پدر ارشام *Aršama*، ارشام پدر ارباز من *Ariyaramna* ارباز من پدر چیش پیش *cispis*، چیش پیش پدر هخامنشیش، از این رو ما هیخا منشیا نامیده شدیم»

این است معنی لفظی خشتو *x̥aētu*؛ ورزن *ṭaēz*؛ ائیریمن سولسده *vərəzēna* *airyaman* هخیمن *hax̥emn* هخمن. هیچیک از این معنیها در بند هایی که از گاتها و هفت ها بر شمردیدن متناسب نمیافتد از خود آن بندها بنحوی پیداست که این واژه ها از برای

تعیین سه طبقه از مردمان بکار رفته و گروهی از دانشمندان اوستا دان و ایران شناس هم جز این مناسب ندیده اند^۱ اینچنین: «خشنوُ یا نر اند nar اسم جمع است از برای طبقه سران و سپاهیان؛ ورزن یا ورزنه که گاهی با صفت فلایه^۲ است. vāstrya یا واستریه واسدده‌دندس. vāstryō-fshuyanṭi فشوینت آمده؛ واستریو فشوینت وسدده‌دندس. فلایه^۳ سپاهیان؛ از برای کشاورزان و بروزیگران؛ ائیرین یا آنچنان که در یسناه^۴ (هفت‌ها) آمده؛ هخمن^۵ از برای موبدان و پیشوایان و دامایان؛ چون در وجه اشتقاد ترتیب را وعایت نکردیم لازم است بیاد آوریم که دامایان و پیشوایان نخستین گروه یا طبقه اول از مردمان بشمارند؛ سران و سپاهیان دومین گروه؛ کشاورزان سومین گروه.

در آغاز کفته‌یم در پیش‌های دیگر اوستا این سه گروه بنام دیگر یاد شده اند. بوآهه هائی که در این پیش از نامه آسمای از برای تعیین طبقات مردم بکار رفته کم و بیش آشناشیم اینچنین: نخست آنهرون سلسه‌دندس. āthravan یا آنهرورون^۶ سلسه‌دندس. athaurvan یا آنهرورون سلسه‌دندس. در پهلوی آسرودک سعدلو^۷ یا آسرون سعدلا^۸ لفظاً یعنی آذربان. از این واژه گروه دامایان یا پیشوایان دینی (طبقه روحانی) اراده می‌شود؛ دوم رته‌شتر^۹ سلسه‌یون سهمد rathaēstar یا رته‌شتنا سلسه‌یون سهمد. rathāištā یا رته‌وشتا سلسه‌یون سهمد. در پهلوی سه‌ونجه‌سلا arteštār لفظاً یعنی گردونه (جنگی) سوار، نامی است که بدو مین گروه از مردمان داده شده یعنی رزمیان و سپاهیان؛ سوم واستریه واسدده‌دندس. vāstrya لفظاً یعنی کشتکار، سومین گروه از مردمان که کشاورزان باشند چنین خوانده شده‌اند. در پهلوی^{۱۰} واستریوش اسیمه‌دندس^{۱۱} باین سه واژه در اوستا بسیار بر هم خودیم و بویژه در هر جا که از آنها گروه سه‌گانه مردم اراده شده باهم

^۱ نگاه کنید به Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 908
^۲ Trois conférences sur les Gathas de l' Avesta par A. Meillet
^۳ Paris 1925 p. 19

آورده شده چنانک در یستا ۱۱ پاره ۶؛ یستا ۱۳ پاره ۳؛ ویسپرد گرد ۳
پاره ۲ و پاره ۵؛ وندیداد فرگرد ۵ پاره ۲۸ و پاره های ۵۷-۵۸؛ فرگرد
۱۳ پاره های ۴۴-۴۵؛ فرگرد ۱۴ پاره های ۱۰-۸؛ فروردین بیش
پاره های ۸۹-۸۸؛ زامیاد بیش پاره ۸؛ ویشتابیش بیش پاره ۱۶ و چز آن.
اینک ریشه و بن این واژه ها آنهرون^۱ از آنر سهند *ātar* (آنر
سهند، آنهر سلا *āthr*، آنر سهند *ātar* نیز آمده) در فرس
هخامنشی در چز آنهر بیادیه *āthriyādiya* که نام یکی از ماههای فرس هخامنشی
لست یعنی [ماه] ستایش آذر در فارسی آذر (= آتش) کوئیم.

رتیشتر: از دو جزء ترکیب یافته نخست از رته سلس *ratha* که
معنی گردونه و ارابه است در سانسکریت *ratha* در لاتین *rota* در آلمانی
Rad (چرخ) دوم از مصدر ستا *sta* که در فارسی ستادن و ایستادن
کوئیم. رتیشتر یعنی بگردونه سوار چون جنگاوران با کردنی در پنهان
کارزار بتکابو در میآمدند، رزمیان چنین خوانده اند^۲

از واژه واستریه و صفت فشویت در یادداشتی کانها سخن داشتیم^۳
بیش و ران سه کانه ایرانیان درست بر ابر است با بیش و ران سه کانه
هندوان: براهمن *Brahmana* (بیشوایان) خشنریه *Xəatriya* (رزمیان)
ویسیا *Vaisya* (کشاورزان)

پادشاه و همه سران و لشکریان از ارتشتاران؛ موبدان و بیشوایان
و دیگران و دامایان از آنور بانان؛ برزیگران و شبانان و همه دستورزن چون
آمنگر و کشگر و درو دکر (نیجار) و چز آن از واستریو شان بشمار بودند.
در بند هنن فصل ۱۷ یاد شده: در روزگار جمشید از برای نگهبانی هر یک از
سه بیش سه آتش از آسمان فروند آمده، در دادگاه (برستکاه) فرونهادند

۱ در باره گردونه چنگی نگاه کنید بمقابل «اسب» نگارنده در مجله ایران امروز
چاپ تهران سال سوم شماره سوم خورداد ماه ۱۳۲۰ م ۱۱ ازش که در این چند سال اخیر
بعنی لشکر گرفته شده درست نیست زیرا یک چز آن افتاده است

۲ نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۵ هلت ۲۹ و یادداشت شماره ۷ از بند

در تاریخ ایران هم آتشکده: آذرباچان (آذربایجان) و آتشکده: آذرفروین در کاریان (فارس) و آتشکده بزرگترین مهر در ریوند (خراسان) معروف و در روزگار ساسایان از زیارتگاهان بزرگ بشمار بودند. آتشی که در آنها زبانه میکشید فروغ ابزدی و پشت و پناه گروه مردمان میدانستند آذر کشتب آتش پادشاهی و رزمی بوده؛ آذرفروین، آتش موبدی و میشوائی؛ آذر بر زین مهر آتش کشت ورز و بر زیگری چون در جاهای دیگر در گزارش اوستا از این آتشکدها سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید^۱

دو آغاز مردمان به گروه پخش شده پس از آن دستور زان یاد است کاران را از کشاورزان جدا کرده هو تختان نامیدند. در اوستا نیز از این چهارمین طبقه یکبار یاد شده و آن در پاره ۷۰ از یسنای نو زده است اینچنانی: کائیش پیشتر ایش؟ آن همو رو تهشتناو و استریو فشو بانس. هوئیتیش وسدن. پرسنده سدن؟ سولس^۲. سلسوی سه سه. ولسدنه لایه. دی^۳ دی^۴.

برو و ۲، هتخش (= دستور ز^۵) بیشه ها^۶ - آذربان، ار شتار، بر زیگر کله بجا ای دستور تز یعنی چهارمین گروه، چنانکه دیده میشود در متن هوئیتی

آمده و جز همین یکبار دیگر در اوستا بچنین واژه برنمی خوریم در گزارش پهلوی همین واژه هو تو خش^۷ رسنه hutuxš گردانیده شده یعنی خوب تختا، نیک کوشا یا نیک کار^۸

هوئیتی^۹ بجهود^{۱۰} hūiti باید از مصدر^{۱۱} که بمعنی ساختن و فراهم گردن است، در آمده باشد^{۱۲} در کار نامک او تختیز پایکان از گروه سه کانه

۱ نگاه کنید جلد دوم پشتا ص ۳۰ و جلد خوده اوستا ص ۳۲۱-۳۲۰

۲ بر زیگر گله ببور = و استریو فشو بت و سدن^{۱۳} دی. (دی^{۱۴} مسجه). Kāis.

vāstryō f̄suyaṇtī^{۱۵} piṣṭrāiā. ? - āthrava. vāstryō f̄suyas. hūiti^{۱۶}

در گزارش پهلوی پنین آمده، و سدن^{۱۷} رسنه سدن^{۱۸} رسنه سدن^{۱۹} رسنه

۳ کتار پیشک^{۲۰} - آسرون، ار شتاره و استریوش و هو تو خش

۴ نگاه یادداشت ۹ از بند ۲ هات ۲۹

۵ نگاه یادداشت ۴ از بند ۱۵ هات ۲۱

و سه آتشکده که باد کرد یم نامبرده شده^۱ و در نامه تنسر از چهار طبقه سخن رفته است^۲ همچنین جا حظ در کتاب التاج از گروه «چهار کانه نام مبیرد»^۳ شک نیست که این طبقات تاروز کار ساسانیان هم برقرار بوده، طبری در تاریخش از و استریوشان سالار و ارتشاران سالار و مسعودی در کتاب التنبیه ولاشر اف از هتخشبند و استریوشبد نام مبیرند^۴

در داستانها ما از چهار گروه مردمان سخن رفته و تأسیس آن جمشید پیوسته است. بلعمی در پادشاهی جمشید گوید: و هم مردمان وا بر چهار گروه کرد از این گروه دیبران و دانایان اند و گروهی لشکریان و گروهی کشاورزان و گروهی بیشه وران و هر گروه را گفت که مبادا بعزم کار خود هیچ کار کنند^۵. در شاهنامه نیز در آغاز داستان جمشید از پیش کردن جمشید مردمان را بچهار گروه سخن رفته و نام نخستین کاتوزی و دومین گروه نیساری و سومین گروه نسودی و چهارمین گروه اهنو خوشی نوشته شده است اینچنین بین اندرون سال پنجاه خورد
ز هر بیشه ور انجمن گرد کرد
کروهی که کاتوزیان خوانیش
برسم پرستند کاف دانیش
پرستنده را جایگه کرد کوه
جدا کرد شان از میان گروه
همی نام نیساریان خوانند
صفی بر دکتر دست بشانندند
کجا شیر مردان لشکر و گشورند

Kārnāmāk-i Ārtakshir Pāpākān by E. K: Antīā ۱ نگاه به

Bombay 1900 p. 4, chapt. I § 13

۲ نگاه بنامه تنسر بعضی مینوی تهران ۱۳۱۱ ص ۱۲

۳ کتاب التاج چاپ قاهره ص ۲۵

۴ گاه کنید به Tabari von Nöldeke. Leyden 1879 s. 110-111 und s. 444-445

L'Iran Sous les Sassanides par Art. Christensen, Copenhagen, 1936, p93-94 و به

۵ در بلعمی چاپ هندج ۱ ص ۳۹ بجائی دیبران و دانایان، « ویروان و دانایان » نوشته شده در آن چاپ سراپا غلط چنین غلطی مابه شکفت نیست

سودی سه دیگر گره را شناش کجا نیست بر کس از ایشان سپاس
بکارند و ورزند و خود بدرولد بگاه خوش سر فتش نشوند
چهارم که خوانند اهنو خوشی همان دست ورزان با سر کشی
کجا کار شان همکنای پیشه بود روانشان همیشه پر آندیشه بود

بدین تابع نام هیچیک از این چهار گروه دوست نوشته نشده است شک
نیست که فردوسی این واژه ها را درست بکار برده، بعد ها بدست نسخین
شاهنامه خراب شده است این گونه غلطها بوبشه در مورد واژه هایی که
در فارسی متروک شده، دو نسخ شاهنامه بسیار دیده میشود

کاتوزیان لغتی نیست که بتوان از برای آن دیشه و بنی پیدا کرد، آنچنان
خراب شده که باید از آن چشم پوشید و بوأزه که در اوستا و پهلوی از برای
طبقه پیشوایان آورده شده متوجه گردید.

چنانکه میدانیم خدا یمامک پهلوی مأخذ اصلی شاهنامه است. شاید
بعجای کاتوزی که در نسخ شاهنامه آمده، خود فردوسی آنوری یا آسوری گفته
و نوشته باشد یا بیک هیئت دیگر کم و بیش نزدیک بوأزه پهلوی و پازند.
در بیک نسخه شاهنامه که در سال ۸۸۵ هجری نوشته شده آموزیان بعجای
کاتوزیان نوشته شده است^۱ این واژه هر هیشتی که داشته باشد مفهوم آن
با کار نخستین گروه که موبدان و پیشوایان باشند مناسبی دارد زیرا در پارینه
موبدان و هیربدان از آموز کاران بودند^۲ چنانکه دیدیم بلعمی هم نخستین
گروه را دیبران و دامایان نوشته است.

همچنین از نیماری معنی بر نمیآید ناگزیر در اصل ارنشتاری بوده
یعنی لغتی از همین بنیاد که در وزن شعر درست بیفتد اما نسودی که از
برای گروه کشاورزان آمده، بنگارنده یقین است که در اصل پسودی بوده یعنی

۱ این نسخه در انگلستان است، ملکی چیستر بیتی Chester Beatty که یکی از
توانگران معروف لندن است، کتابخانه ممتاز و پرمایه ای از کتب قدیم دارد

۲ نگاه کنید بجلد دوم یشناص ۲۷۹

بکاتب صهیوی روی داده بجای «پ» «ن» نوشته است، چنانکه در شاهنامه نستور بغلط بجای بستور نوشته شده است در کارنامک از تختیش پاپکان و در طبری هم بستور، بسطور آمده است^۱

از اینکه پسودی باید درست باشد از اینرو است که در اوستا و پهلوی و فارسی میتوان بنیادی از برای آن جست: در اوستا فشو *fšu*^۲ همچنین پسو *psud*^۳ هر دو بمعنی چار پایی خانگی و جانور اهلی است برابر *pecus* در لاتینی از مصدر فشو *fšu*^۴ که بمعنی پروراندن چار پایان، از کاه پرستاری کردن و از رمه گاو و گوسفند نگهداری کردن است^۵ فشوینت *fšuyant*^۶ اسم فاعل (صفت) است از مصدر فشو یعنی پروراننده کله و نگهدارنده ومه. شبان (بضم شین) که چوبان هم کوئیم یعنی کله بان مرکب است از فشو و بان، از واستریبو فشوینت *psudmādī*. *fšu*^۷ «سپهپ» که یاد کردیم گروه برزیگر اراده میشود چنانکه در پاره ۱۷ از یسنا نوزدهم^۸ اهنو خوشی یا اهنوخشی که در شاهنامه چهارمین گروه از مردمان دانسته شده، اگر بجای نون «ناء» آورده شود بخوبی یاد آور هو تو خش *hutuxs*^۹ پهلوی است یا آنچنانکه مسعودی یاد کرده هتخش (= هو تو خش)

۱ بستوده پسر زدیر و برادر زاده کی گشتاب است در اوستا بست و گیری *vairi* «سوداد» *Basta-vairi* خوانده شده لفظاً یعنی جوشن بر بسته نگاه کنید بنخستین جلد پشتها ص ۲۷۸ و بد و مین جلد پشتها ص ۸۷

۲ فشو در اوستا هم اسم آمده و هم مصدر

۳ نگاه کنید ییاد داشت شماره ۹ از بند ۰ هلت ۲۹ و بیاد داشت شماره ۷ از

چینود پل

(صراط)

سیه روی خیزد ذ شرم گناه سوی چینود پل نباشدش راه^۱
بسیاری از عقاید منزدیستا در باره روز پیش و رستاخیز بدینهای دیگر
رسیده، از آنهاست عقیده پل صراط که در حبود سده سوم یا چهارم میلادی
بدین بهود راه یافته و از آن دین بکیش اسلام در آمده است^۲

پلی که روان در گذشتگان باید از آن کذشته به بہشت با بدوخن
در آیند، در اوستا چینوت ^{زندگی} *cinvat* خوانده شده است. این واژه از
مصدر چی *zī* با جزوی *و* *vī* (وی چی ^{زندگی} *vī-zī*) در آمده است
همین مصدر است که با جزء (préfixe) *vī* در فارسی «گزیدن»
و در پهلوی و پیشتر ^{زندگی} *vičitan* شده است. از همین بنیاد است صفت

۱ اسدی طوسی در گر شاسب نامه چاپ تهران ۱۳۱۷ م ۱۳۷ شعر ۱۲ باز بهمن
واژه در ص ۳ گر شاسب نامه شعر ۱۳ بر خوردم

۲ این عقیده که از دین زرتشتی بنامه دینی یهود نامزد به تلویه راه یافته چنین نقل
شده است: «در هنگام ظهور موجود خداوند همه ملتها را گردhem آورده و پیورده گاران
(بنان) آنان جان پخشیده بجهنش در آورد آنها نکه بستاش پرستند کان خود گواهی دهند
آنگاه باید مردمان از روی پلی بلند که بر بالای دوزخ بر افراشته تا بسوی بہشت کشیده
شده بگذرد

مانکه بیدینان بروی آن پل بای گذاردند، آن پل ماتند نخی بلریک شود و هه در می
دوخ سر نگون گردند، اما خداوند خود بیرون یارسانی بمن اسرائیل را راهنمایی کند
و از آن پل بگذرد» فرقی که میان مزدیستا و دین یهود درباره این پل دیده میشود
این است: نزد ایرانیان روان هر کسی بس از مرگ باید از چینود پل بگذرد اما نزد بیهودان
در هنگام ظهور موجود؛ دیگر اینکه نزد ایرانیان دین و کردار هر یک از مردمان یکر
دختر زیبا و خوش اندامی یا بیکر زن ذشت و پیاره در آمده روان را دد سر آن پل
بسی بہشت دهی کند یا بسوی دوزخ کشاند

نگاه کنید به Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowiz; Giessen 1920 S. 180-181.

و به La Vie Future d'après le Mazdeisme par N. Söderblom Paris 1901 p. 94,

چینوت *ازماينده* *činvan* به معنی آزماینده، باز شناسنده، برگزیننده،
چینوت یا چینوت با واژه پرتو *pərətu* که به معنی پل است می‌آید
و با هم با واژه پشو *pəshu* که آنهم به معنی پل و گذراست آورده شد.
است. چینوت پرتو *ازماينده* *činvat-pəretu* در پهلوی چینوت
پوهل *چونه* شده و در فارسی چینود پل شده فردوسی گوید:

چوفین گونه بمن سراید جهان همی تیره گردد امید نهان
نماند بفرزند من نیز نخت بگردد ف نخت و سرایدش بخت

۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰

گذشن چو بر چینود پل بود بزیر بی اندر همه گل بود^۱
چنانکه از معنی لفظی خود ولث، چینود برو می‌آید، این پلی است که از برای
آزمایش روان همه در گذشتگان بر افراشته شده روان نیکان و بدان باید از آن
بگذرند. در سر این پل است که کردار نیک از کردار بد شناخته شود. از
آنجاست که بآمار کردار مردمان رسند، از آنجاست که مند و پاد فراه گزینند،
از آنجاست که راه بهشت و دوزخ پیش گیرند و هر کسی آن درود
عاقبت کار که کشت.

از واژه پرتو *pərətu* تنها، که گفتیم به معنی پل است، نیز
در اوستا چینود اراده شده است چنانکه در یسنا ۱۹ پاره ۶ آمده:

۱. واژه چینود همین یکبار در شاهنامه آمده و آن در داستان شیرویه پسر خسرو
برویز است در شاهنامه چاپ Mohl در آنجا چینود با «راه» نوشته شده است شک نیست
که این غلطی است از ناسخ نگویی خود فردوسی مانند اسدی طوسی چینود با «دال»
گفته و نوشته است تبدیل تاء اوستانی و فرس هخامنشی و پهلوی به دال در فارسی و تبدیل
این دو حرف در فارسی بهم یکبار بسیار معمولی و رایج است اما تبدیل تاء به راه در زبانهای
هند و اروپائی که زبانهای ایران هم از آنهاست بسیار نادر است

Indo-Iranian Phonologie by H. Gray; New York
1902 § 192 and § 199.

نگاه کنید به

در فرهنگ‌ای فارسی نیز بخط جمله در و با شکل گوناگون دیگر یاد شده است

«ای زرتشت سیتمان، کسی که در این جهان خاکی آهون وَ^۱ ویریه^۲
از برخواند با او باد خود بگزراند یا آهسته بربان راند یا ستایش کنان بلند
براید، من اهورا مندا سه بار روانش را از فیر پل گذرانده به بهترین هستی
(= بهشت) رسانم؛ از بهترین فندگی برخوردار سازم؛ از بخشايش بهترین
راستی بهره مند کنم»

یغمبر چندین بار در سرودهای خود از چینود پل باد کرده در بندهای
۱۱-۱۰ از هلت ۶۴ فرماید: «ای مندا اهورا، هر آن مردو زنی که بعای
آورد آنچه که تو از برای جهان بهتر دانستی، از برای پاداش درستکرداری
وی بهشت بدوار زانی باد. من با کسانی که بستایش رهبری کردم از چینود
پل خواهم گذشت. کریمها و کویها از برای تباہ کردن گیتی مردم را
بکردارهای زشت میکمارند، آنانی که روان و دین شان بهراس خواهند لقاد
در آن هنگام که بچینود پل رسند. هماره از کان خان و مان دروغ (=
دوخ) خواهند بود»

در بند ۱۳ از هات ۵ فرماید: «اینچینین بیرون دروغ تباہ کرد
از برای خویش پاداشی را که او برای درستی است، روانش در آن هنگام که
کردارهای جهانی هویدا کردد، در سر چینود پل بهر لس افتد، چه از وقتار
و گفتار خود از راه راستی دور گشت»

در پخشهاي دیگر اوستا نيز از اين پل ياد شده چنانکه در يسنا ۷۱
پاره ۱۶؛ و پيرد گرده ۷ پاره ۱۰؛ و نبدداد فرگرد ۱۹ پارهای ۲۹-۳۶؛
سيروزه بزرگ و خرد در پاره ۰۳؛ کشتاسب يشت پاره ۴۲ و جز آن شرط
گذشن از اين پل همان کردار نیك است، اگر کسی نیك کردار نباشد چینود
از برای وی نیك پل نگذشتنی خواهد بود یا آنچنان که در پاره ۳ از فرگرد

۱ آهون وَ^۱ ویریه^۲ سه^۳. ولسوالی ahuna-vairyā که در پهلوی اهونور
۲ ahūnāvar نگاه بفرده اوستا من ۴۵ خوانده شده نام یتها اهور ویریه ولسوالی. میباشد

سیزدهم و ندیداد آمده، پلی خواهد بود دُوژآیه و دلسره دس. *dužāpya* یعنی دشوار راه یا سخت گذر.

در سر همین پل است که دُننا وسیع است. *daēnā* (= دین، وجودان) آدمی بیکری شده بروان روی کند آنچنان که در پارهای ۳۶-۲۹ از نوزدهمین فرگرد و ندیداد آمده: پس از مرگ روان برآهی رسد که در آنجا چینود پل بر افراشته شده، دختر زیبا و خوش اندامی که نمودار دین پاک و نیک است روان پیرو دین راستین را روی پل چینود که بربهراء برسد. *Harā* است کذارنه بکثار ایزدان مینوی رساند و در کرزمان از بخشایش اهورا مندا و امشاسپندان برخودار سازد.

در ها دُخت نسک مفصل از پیکر پذیر فقط دین سخن رفته و در نوشتہای دیگر دینی گا بیش از آن یاد شده است: روان در بامداد روز چهارم پس از مرگ از بستر کسی که در کذشته جدا گشته روی بجهان زبرین کند، چون در سریل چینود رسددین خود را نمودار بیند، اگر در گیتی نیکوکار و پارسا بوده دین خود را بیکر دختر زیبا در باید و او را از پل کذازنه به بهشت رهنمون گردد اگر گناهکار و نا درست بوده دینش در سر آن پل بیکر ذنی ذشت و پیاوه بدو روی نموده بدوفخ کشاندش^۱.

در نامه نهم دینکرد که از بزرگترین نوشتہای دینی پهلوی بشمار است در فصل نوزدهم در فقره ۳ آمده « چینود پل از کوه دایتیک که در ایران ویج است تا بالبرز بر افراشته شده است. در میان پل، در زیر آن، در دوزخ است. چینود گذری است که همه نیکان و بدان باید از آن بگذرند آن گذر از برای پاکان بیهای نه نیزه که هر نیزه ببلندی سه نای (= تیر) باشد فراغ گردد اما از برای گناهکاران چون لبه استره شود^۲.

^۱ در باره دین و بیکر یافتن آن نگاه کنید بقاله « دین » و گزارش ها دُخت نسک در جلد دوم یشتهاص ۱۵۹-۱۷۳.

نگاه کنید بدینکرد، کتاب نهم فصل ۱۹ چاپ سنجانا جلد ۱۷ و بترجمه وست West

Sacred Books of the East Vol. 37, Chap. 20, p. 210

^۲ استره بضم اول و ثالث و فتح را آلتی است که بدان موى بسترند (تیغ)

در پهلوی استره ۴۰۰ و نو

در گراوش پهلوی (= زند) پاره ۳۰ از فرگرد ۱۹ و ندیداد که باد کردم چنین آمده: «از چینود پل باید بگذرند» پلی که بک سرش بچکات دایتیک و سر دیگرش بالبرف پیوسته است^۱ در فصل ۲۱ دادستان دینیک گوید: «چینود پل از البرز بچکات دایتیک بر افراشته شده، از آن راهها کشیده شده، برخی فراغ و برخی دیگر تنگ. آن راههای فراغ پنهانی بیست و هفت نی باشد و آن راههای تنگ، چون لبه استره باشد. چون نیکوکار بآنجا رسد براه فراغ در آید، آن پل ببلندی نه نیزه بهن کردد و پنهانی هر نیزه سه نی باشد: چون کناهکار بآنجا رسد، آن کذر چون لبه استره باریک شود. پارسا از آن گذشته به بهشت رسدو نادرست سرنگون گشته بد و خ افتند»^۲ بندesh

۱ ایران و پنج-دایتیک-چکات الیزه ایران و پنج در اوستا سردادسas. واسیپوسون. Airyana-vaejaih بسناص ۵۲-۳۳: دایتیک در اوستا دایتیا وسدهدss. dāitya، از هین بیناد است واژه «داد»، نامی است که برود چیعون (آمو، آمودریا) داده شده یعنی رودی که از روی داد و قانون است که این نام عنوانی است که باین رود داده شده نام اصلی آن باید و خوش Vaxšu باشد از مصدر وخش واسدهدss. افزودن و بالیدن، که یونانیان اکسوس Oxus خوانده اند. گاهی دایتیا با صفت ونکوهی واسدهدss. vanguhi آورده شده یعنی وه (= به) و چند بار هم آب دایتیا خوانده شده همین صفت سبب وجه تسمیه این رود به وه روت گردیده و چینیان هم در نوشتهای خود وه روت (= بهروز) باد کرده اند چیعون رود خوارزم است. - چکات: در متن بهاری بادایتیک آورده شده وسدهdss. وسیه‌لوا چکات دایتیک یعنی گویی که از داد ایزدی بهره ور است چکات یا چکاده در فرهنگهای فارسی باد گردید. یعنی بالای پیشانی و سره کوه گرفته شده است در شاهنامه یکبار بکار رفته بیامد دوان دیده بات از چکاد که آمد سیاهی ز ایران چو باد در فصل ۲ دادستان آمده: «بگفته موبدان بزرگ چکات دایتیک در ایران و پنج در میان جهان است» - اما البرز این کوه در اوستا هرā سرسلاس. Harā نامیده شده و با صفت برزیتی رلهزرسون. bərəzaiti (برز: بلند) آمده در پهلوی هر بورز سلجه نگاه بجلد ۲ یشتهاص ۳۲۴

۲ وست West هر «نی» را ۴ بی و ۸ بند (inches) بر آورد کرده و «نیزه» را بد رازی ۱۴ بی گرفته است اینچین چینود از برای نیکوکار نیزه ۱۲۶ بی فراغ گردد نگاه به SBE Vol. XVIII, p. 49

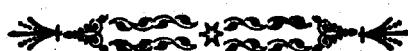
در باره چینود و شمار روز یسین بفصل ۲۰ دادستان دینیک و بفصل ۲۵ فقره ۶ و بفصل ۳۴ فقره ۴ نیز نگاه کنید

در فصل ۳۰ از رستاخیز سخن داشته در فقره ۳۳ گوید: «آنکه زمین از فسردگی و یخ وارهدا نشیب و فراز نماند؛ کوهی که چینود بزر آن برافراشته شده هموار گشته از میان برود.»

در مینو خرد فصل ۲ فقره ۱۲۳ آمده: «آن هنگام که وان مرد پاک بچینود رسد، آن پل بینهای یک فرسنگ فراخ گردد.»

ارد او را در گردش دوزخ و همسکان (برزن) و بهشت در فصل ۴ اردا ویرا فنمه گوید: «آنکه که با راهنمایان خوبیش سروش پیروز گر پاک و ایزد آذر بیل چینود راه گرد، در آنجا روان نیکوکاری دیدم که سه روز پس از مرگ از بستر کالبد خود جدا گشته و رو بجهان مینمی گذاشته بود» در فصل ۵ همان نامه گوید: «آنکه که بچینود رسیدم آن پل بینهای نه نیزه فراخ گردید و من با همراهان خود سروش پاک و ایزد آذر باسانی و کشاپش و دلیری و پیروزی ازان گذشتیم» باز در او را ویرا در فصل ۱۷ همان نامه در گردش دوزخ که پس از نماشای بهشت دیگر باره بچنود پل رسیده گوید: «روان گناهکاری را دیدم که در سه شب نخستین پس از مرگ بر پنج اندر بود و دینش گردار نکوهیده اش را بیکر ذنی زشت و پتیاره بدو نموده وی را بدوزخ میکشاند.»

این است چینود پل در دین ایران و بنیاد صراط در دینهای دیگر



گاثاها

سرودهای زرتشت

اهونودگات یستادهات ۲۸

۱ *خواستارم^۱ در نماز^۲ با دستهای بلند شده^۳، نخست،
ای مندا رامش^۴ از برای همه آفرینش^۵ سپند مینو^۶،
ای اردبیشت^۷ (و) اینکه خرد^۸ بهمن^۹ را خوشنود
توانم ساخت^{۱۰} و گوشورون را^{۱۱} ^{۱۰}

* این ها دارای پازده بند است بندهای ۱-۵ بهم پیوسته است اینچنان:

در نخستین بند یغیبر از برای رامش و خوشی سراسر آفریدگان نیک که از
بر تو سپند مینو (روان پاک خداوندگار) یکر هستی یافته اند دست بنغاز و نیاش برداشته
خواستار است که از آینه راستین (آشا) خرد امثا سپند پهمن و فرشته^{*} نگهبان جانداران سودمند
گوشورون را از خود خوشنود گردازد

در دومین بند آرزو شده که یاران و بیرون دین بهی بیانی آین راستین از آبادی و
بخشایش از دی در هر دو گیتی برخوردار گردند چه در این سرای سینج و چه در جهان
جاودانی آیند.

در بند سوم یغیبر فرماید: سرود ستایش من بدرگاه اهورا مندا و مهین فرشتگان
(امثا سپندان) سرود یکتا یورستی است آنچنان که بیش از این نبوده است امید است
آنگاه که من آنان را در راه دین گستری یاری هیغوانم بنام بخشند و امثا سپند
سپندار مذ (آزمبی) کشور جاودانی مینوی (=بهشت) از برای دینداران یارا یاد

در بند چهارم فرماید: من در نهاد خوش بر آن شده ام که روان مردم را با هراهی
منش نیک (بهمن) نگهبان باشم و چندان که بتوانم مردم را یابین راستین رهبری کنم زیرا از
پاداشی که مندا اهورا در روز پسین از برای گردارهای نیک خواهد داد بخوبی آکا هم

اللهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ

اللهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ

(اللهُ أَكْبَرُ)

(اللهُ أَكْبَرُ)

اللهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ

در بند یتجم گوید: کی خواهد بود آن روزی که من بدیده خود راستی و منش نیک و
بارگاه فروشکوه اهورا و فرمانبرداران مزدا را توانم نگیرست؟ از این گفتار های آسانی
و نویدها بسوی فردوس بین چنان سازم که زیانگذارترین از مردم هم باشد بخاشایش روز یعنی
بایین راستین بگروند

از سپند مینو - سپتو مثیبو دن پهپه - spənta-mainyu که خرد یا روان
باک مرد است جداگانه سخن داشتیم همچنین از آشا = اش سپیس asha که در فارسی اردیبهشت
گوئیم هین کله است که گاهی بمعنی راستی گرفته ایم و گاهی بمعنی دین راستین همچنین از
وهومنگه و لیانه - هداسون - vohu-manaih که در فارسی بهمن گوئیم سخن رفت و در هرجای
از گاتها که منش نیک نگاشتیم معنی هین واژه است

آرمیتی سلنهمه - armati یا آرمیتی سلنهمه - که در فارسی سپند ارمذ گوئیم نیز
یکی از مهین فرشتگان یا از امشاسبیندان است بسا معنی این واژه را که پار سائی و برد باری
و فروتنی است بکلار برده ایم

از امشاسبیندان دیگر چون شهربور و خردادو امرداد در مقاله "امشاپیندان سخن رفت
از گوشورون = گلوش اورون - چهارم - دلرس - gəus-urvan" که فرشته نگهبان جانداران
سودمند است نیز جداگانه سخن رفت و در یاد داشتها هم ریشه و بنیان هریک از این واژه ها را
یاد کردم

۲ من که بشما روی می‌آورم^۱، ای مندا اهورا، با منش نیک،
بن ارزانی دارید^۲ آن آبادی^۳ دوچهان^۴ خاکی^۵
و مینوی^۶ را بدستیاری^۷ اردیبهشت که بیاران^۸ کشایش^۹
دهد^{۱۰}

۳ من که شمارا، ای اردیبهشت، سرود‌کویم^۱ بروش نو^۲
و بهمن و مندا اهورا و کسانی را که سپندارمذ^۳ از
برایشان کشور^۴ نکاستنی^۵ بیلاند^۶: بیاری من رسید^۷
هر آنکاه (که شمارا بیاری) همی خوانم^۸

۴ من بیاد سپرده‌ام^۱ که روان^۲ را با همراهی^۳ منش نیک
نگهبانی کنم^۴، چه از پاداش^۵ مندا اهورا از برای کردار^۶
آکاهم^۷ تا هرچند^۸ که توان^۹ و توش دارم^{۱۰} خواهم
آموخت^{۱۱} که دین راستین (اشا) جویند^{۱۲}

۵ ای راستی، کی چون دانائی ترا خواهم دید^۱ و منش نیک
را^۲ و توانا ترین^۳ بارگاه^۴ اهورا (و) پیروان^۵ مندا را^۶
از این مهیف نز^۷ کفتار^۸ بگروانم^۹ زیانکاراف^{۱۰}
با زبان مان^{۱۱}

(۲) قیمی. واسع. چیزی س. سیمی س. رهبری دینی دینی. واطی علی. چیزی س. سیمی س.
سید روحی. وسدی چیزی. سیمی س. سیمی س. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی.
سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی.
سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی.
سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی.

(۳) قیمی. واسع. سیمی س. دل روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی.
سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی.
سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی.
سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی.
سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی.
سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی. سید روحی.

(۴) قیمی. دل چیزی. چیزی. چیزی. چیزی. چیزی. چیزی. چیزی.
واطی علی. وسدی. سیدی. سیدی. سیدی. سیدی. سیدی. سیدی.
سیدی. سیدی. سیدی. سیدی. سیدی. سیدی. سیدی. سیدی.
وایدی. وایدی. وایدی. وایدی. وایدی. وایدی. وایدی. وایدی.
قیمی. دینی دینی. دینی دینی. دینی دینی. دینی دینی.
سیدی. سیدی. سیدی. سیدی. سیدی. سیدی. سیدی. سیدی.

(۵) سیدی س. وسدی. فکری س. وسدی دینی.
سیدی دینی. واطی علی. واسع چیزی سیدی.
سیدی سیدی سیدی. سیدی سیدی سیدی.
دینی دینی سیدی. دینی دینی سیدی.
سیدی. چیزی س. سیدی دینی دینی.
وایدی دینی دینی. سیدی دینی دینی. سیدی دینی دینی.

۶ * بیا با منش نیک، بده بخشایش^۱ پایدار^۲ راستی از گفتار^۳
درست^۴ خویش بزرگتست، ای مزدا، و بما پناه نیرومند
(بخش) ای اهورا تا که ما بستیزه دشمن^۵ چیر شویم^۶ ^۷ ^۸

۷ ^۹ بده، ای اردیبهشت، آن یاداش^۱ (و) آبادی^۲ منش
نیک، تو ای سپندارمذ بده بگشتاب سب خواهش^۳ (خویش)
و بمن آن ده، ای مزدا و پادشاه^۴ که پیغمبر^۰ شما سرود
ستایش^۶ روایتند^۷ ^۸

۸ ^۹ بهتری^۱ خواستارم از تو ای بهتر، تو ای اهورای با بهتر
راستی همکام^۲ خواهانم^۳ از برای فرشوشت^۴ دلیر^۰ و از
برایم و از برای کسی که تو آن را ^۶ به بخشائی^۷ منش
نیک، هماره جاودان^۸ ^۹

* در بندهای ۶ - ۱۱ پیغمبر از مزدا خواستار است که بد و یارانش دارانی منش نیک
(بهم) و بخشایش جاودانی راستی (اشا) ارزانی دارد و در برایر سنتیزه بدخواهان آنان
بنانه دهد بوزیره یکی کشتاب سب که پشتیان آینه پیغمبر است و فرشوشت که وزیر یکی کشتاب سب
است کامیابی و رستگاری بخشد برای اینکه اهورا مزدا آرزوی پیغمبر و هر یک از
یارانش را بر آورده کامروا سازد باید بستایش و نیایش ایستاد تا در کشور جاودانی
مینوی (بهشت) در خور بخشایش ایزدی گردید آری هر آنکه را اهورا مزدا یاک و نیک منش
شناخت کامیاب و رستگار سازد و سخنان خواهش وی در ییشگاه مزدا پذیرفته گردد
پیغمبر در انجام فرماید: هر آن یکی که در جهان از مردم سرزنه من آنها را در گنجینه*

(۶) فاطمه. مسدويه. مسدس
مسدويه. مسدس-مس. مسمسدرجه.
مسمسدرجه. مسمسدرجه.
مسمسدرجه. مسمسدرجه. مسمسدرجه.
مسمسدرجه. مسمسدرجه. مسمسدرجه.
مسمسدرجه. مسمسدرجه. مسمسدرجه.
مسمسدرجه. مسمسدرجه. مسمسدرجه.

(۷) مسدويه. مسمس. مسمس. مسمس.
مسمسمسدرجه. مسمسدرجه. مسمسدرجه.
مسدويه. مس. مسمسدرجه.
مسمسدرجه. مسمسدرجه. مسمسدرجه.
مسمسدرجه. مسمسدرجه. مسمسدرجه.
مسمسدرجه. مسمسدرجه. مسمسدرجه.

(۸) فاندرمسدرجه. مسمس. فاندرمسدرجه.
مسمس. مسمس. فاندرمسدرجه. مسمسمسدرجه.
مسمس. مسمسمسدرجه. مسمسدرجه.
مسمسدرجه. مسمسدرجه. مسمسدرجه.
مسمسدرجه. مسمسدرجه. مسمسدرجه.
مسمسدرجه. مسمسدرجه. مسمسدرجه.

کردار نگاهداری خواهم کرد تا اینکه در روز شمار سنیده گردد و از روی آن پاداش بخشیده شود در بند دوم از ها ۳۴ و در بند دهم از ها ۴۹ نیز از نگاهداری کردارها باد شده است

† در این بند، چنانکه گفتیم، یغیر خواستار است که گشتاسب بازی خوبش رسد و کارها گردد و از برای خود خواستار است که بتواند دین مزدا روا کنند و سرودهای خود بگوش سردم رسانیده آینه بکتر اند
‡ یغیر از برای فرشوثر وزیر کی گشتاسب از اهورا مزدا که خواستش با راستی (اشا) پکان است و از برای خود و از برای همه کسانی که در خور بختابش ایزدی باشند منش نیک جاودانی آرزومند است دارائی منش نیک نزد یغیر بهتر از هر چیز است

* از برای این نیکی^۱، ای اهورا مزدا اوای اردیبهشت و ای
بهتر منش^۲، باید که شمار آزرده کنیم^۳، (باید) بکوشیم^۴
که شما را ستایش^۵ پیش آوریم^۶ شمائید که آرزو^۷ زودتر^۸
بر آورید و (آن آرزوی) بکشور سود^۹ (= بهشت) ^{۱۰}

۱۰ آن دانایانی^۱ که تو در راستی و منع نیک سزاوار^۲
شناختی^۳، ای مزدا اهورا، آمان را برسیدن آرزو^۴، کام^۵
دواکن^۶، چه میدانم از برای رستگاری^۷ سخنان^۸ خواهش^۹
نzed شما^{۱۰} کار ساز^{۱۱} است ^{۱۰}

۱۱ [†] چون من راستی و منش نیک^۱ را جاودان^۲ نگاه خواهم
داشت^۳، تو ای مزدا بخرد^۴ خویش بیاموزان^۵ (و) از
دهان^۶ خود بیاگاهان^۷ نخستین^۸ جهان^۹ چگونه^{۱۰} بود^{۱۱} ^{۱۰}

* یغیر فرماید: اهورا مزدا و امشاسپندانش اشا (= اردیبهشت) و وهشت منگه
والسرویسمه. همندان: manah. vahišta: همن) هستند که بهتر از هه توانند
مردم را کارروسا سازند و بسود کشور جاودانی مبنی که بهشت باشد بر خوردار گشته از
اینرو از گناه و نافرمانی باید آنان را آزردن

(۹) سـ{سـدـنـدـ}. وـ{اسـعـ}. {ـ{دـعـ}. سـ{رـهـ}(ـ).

وـ{سـیـوـسـ}. سـ{رـعـ}، سـ{رـعـ}، سـ{رـمـدـ}.

سـ{سـدـدـسـ}. سـ{رـدـسـ}. وـ{اسـدـدـدـ}. ۶۴۹۰.

وـ{سـهـجـ}. فـ{امـ}. وـ{سـهـجـ}. وـ{سـدـهـ}. ۶۴۹۳.

وـ{سـهـجـ}. ۶۴ «سـیـدـهـ» دـ{رـسـعـ}، سـ{رـمـدـ}.

وـ{سـهـجـ}. سـ{لـیـسـلـ}، سـ{لـیـسـلـ}.

(۱۰) سـ{عـ}. وـ{مـیـشـ}. سـ{رـعـ}، سـ{رـعـ}، سـ{رـمـدـ}.

وـ{سـوـسـمـ}، دـ{رـمـ}. وـ{سـفـیـشـ}. سـ{سـوـسـمـ}.

وـ{سـهـجـ}. وـ{سـیـوـسـ}. سـ{رـهـ}(ـ).

سـ{رـعـ}، دـ{رـجـ}. ۶۴ «سـ». سـ{رـعـ}، سـ{سـدـنـدـ}.

سـ{عـ}. فـ{امـ}. سـ{لـیـسـلـ}، دـ{رـجـ}.

وـ{سـهـجـ}. سـ{لـیـسـلـ}، دـ{رـجـ}، وـ{سـهـجـ}.

(۱۱) وـ{مـیـ}. سـ{دـنـدـ}. سـ{رـعـ}. {ـ{دـعـ}، سـ{عـ}، سـ{رـمـدـ}.

سـ{سـدـدـسـ}. وـ{اـجـ}. وـ{سـهـ}. «سـقـعـ»، سـ{رـمـدـ}.

۶۴ «سـ». وـ{سـیـوـسـ}. سـ{رـهـ}(ـ).

۶۵ «سـ». سـ{دـبـرـیـسـ}. لـ{کـنـسـ}، سـ{رـمـدـ}.

سـ{سـدـمـ}، سـ{رـهـ}. سـ{هـجـ}. ۶۴ سـ{عـ}، سـ{رـمـدـ}.

وـ{سـهـدـنـدـ}. سـ{هـ}. سـ{رـمـدـ}. دـ{رـجـ}.

وـ{سـهـجـ}. دـ{رـجـ}.

«این نیکی» که در آغاز این بند آمده همان دارانی مش نیک است که در بند پیش

گشت

† چنانکه از خود این بند بر می‌آید پرسش یغمبر، در بازه جهان مبنی آینده است در آنجایی که کدارهای جهانی مردمان را که یغمبر از برای روز شمار نکند از اری کرده خواهد سنجید

* بشما یکه کرد گوشورون^۲ از برای که مرا
آفریدید^۳ که مرا ساخت^۴ خشم^۵ و ستم^۶ و سنگدلی^۷
و درشتی^۸ و زور^۹ مرا بستوه آورد^{۱۰}. مراجوز از شما
نگهیان^{۱۱} دیگری نیست: ایدون^{۱۲} نیکی^{۱۳} کشاورز^{۱۴}
بمن ارزانی دارید^{۱۵} ۵۵

آنگاه^۱ آفرینند^۲ جانور از اردیبهشت پرسید^۳: تو
چگونه^۴ ردی^۵ بجانون میدهی که بدو خورش^۶
همچنین^۷ نگهداری^۸ بسزا^۹ تواند دادن^{۱۰} کی راشما
سردار^{۱۱} وی برگردید^{۱۲} که دروغ^{۱۳} و خشم باز دارد^{۱۴}، ۵۵

* این ها ماتدهای بیش نیز دارای بازده بند است و یکی از دلکشترین سرودهای
گاته است زیرا که گویای آغاز آبادانی ایران زمین است گوشورون که در نسبتین بند از های
۲۸ نیز باد شده دوان چلر یا بان یا فرشته است که بنگهبانی جانوران سودمند گاشته است
بدرگاه آفریدگار خوش بر آورده از ستم و یداد و خوزتی مردمان گله مند است
و خواستار است که در بناء بر زیگران دلوز و شبانان مهر بان آسوده و خرم فیست کند
آنگاه آفریدگار از امتنابین اردیبهشت، ناینده^{۱۰} درستی و راستی پرسید چگونه مهتر و سروری
باید از برای بستاری چلر یا بان برگردید: اردیبهشت در پاسخ گوید: در گذشته چنین سردار
آین شناس و مهر بان نیست و خود مزدا فر^{۱۱} هه بهتر داند که بیش از این دیوها (گروه
برورده کاران) به آین گزبلودند و بیرون آنان چه گردد و به خواهند کرد اینکه داد گسترشی
با خود اهوداست پس از آن دوان چار بیان بدد و آفرین ایستاده لز مزدا در خوست
که بار سایلن و شبانان را از آسیب کیش دروقیع و بیرون یداد کر دیوها نگاهدارد اهورا مزدا
به گوشون گوید: از برای چار بیان سرور و شهر باری که از خود آنها باشد نیست آفریدگار
آنها را از برای شبانان و بر زیگران بپید آورد تا در بناء آنان خوش زیند و مایه^{۱۲} خوش و
زندگی مردمان باشند

(۲۹) (درسته و معرفه)

(۱) سلیمان درسته. نعمت‌الله. (س). نعمت‌الله. (س).
 و معرفه‌دند. س. کیانی‌دکوه. و. س. سعیدی‌خان.
 س. س. سعیدی‌خان. سعیدی‌خان.
 (۲). سعیدی‌خان. و غیره درسته. و غیره درسته.
 احمد. نعمت‌الله. فاسد‌دند. سلیمان‌مع. نعمت‌الله.
 سعیدی‌خان. نعمت‌الله. فاسد‌دند. فاطمه. فاطمه فاسد‌دند درسته.

(۲) سوسن معرفه‌دند. نعمت‌الله. نعمت‌الله.
 سعیدی‌خان. و سعیدی‌خان. نعمت‌الله. (س). نعمت‌الله.
 نعمت‌الله. سعیدی‌خان. و سعیدی‌خان. سلیمان‌مع.
 نعمت‌الله. فاسد‌دند. فاسد‌دند. فاسد‌دند. فاسد‌دند.
 و غیره. نعمت‌الله. نعمت‌الله. نعمت‌الله.
 نعمت‌الله. و غیره (غیره). سعیدی‌خان. فاسد‌دند.

گوشورون لازماً سپند بهمن، نایابنده منش نیک پرسد: پس در میان مردمان از کی امید برستاری توانیم داشت؟ امتناسبند بهمن باسخ دهد: بگانه کسی که بدین راستین گوش فرا داده زرتشت سیستان است اوست گشترا نده آموزش مزدا اذ اینرو با او گفتار قز و دلخیز بخشیده شده است چون گوشورون نام زرتشت بشنید، دیگر باره ناه آورد: چگونه چنین سرد ناتوانی مارا خشنود تواند ساخت مارا آرزوی شهریار توانانی است تا در سایه ششیر وی جهانیان رام و زمین از کشت و ورز و بروش چار بایان سودمند خرم و شاد شوند ه بیخبری اندرزگوی که از او فرمان نبرند و ستم هیجانان پایدار باند کی خواهد بود آن دوزی که شهریار زیردستی بداد ما رسد؟ آنگاه زرتشت گفت: بار خدایا بروان چار بایان نیروی بخش بر انگیز آن شهریاری که آبادانی و رامش تواند دادن، آری ای مزدا تو چنین کسی را توانی بر انگیختن هلا ای سردم سرا بینیرید و دین راستین من دریاید تا راستی و منش نیک و شهریاری بشادوی کنند و جهان از بروزگران آباد و چار بایان از بروش شبانان شاد گردند گوشورون پس از شنیدن آواز زرتشت آرام گرفته در بافت که در پناه آمین وی چار بایان سودمند هم آسوده تواند ذیست

۳ باو (با آفرینندۀ جانور) اردیبهشت پاسخ گفت^۱ از برای چار یا سردار^۲ بی ازاری^۳ نیست در آنجا^۴ نتوانند دریاقن^۵ که با زیردستان^۶ درست^۷ رقتار کنند^۸ درمیان کسان^۹ نیرومندتر^{۱۰} کسی است که مرا خواند^{۱۱} (و) من بیاری^{۱۲} وی رسم^{۱۳} ۸۸

۴ (اردیبهشت گوید) مزاد سخن^۱ بهتر بیاد دارد^۲ که پیش از این چه^۳ ورزیدند^۴ دیوهای^۵ مردمان^۶ و همچنین پس از این^۷ چه خواهند ورزید. او راست، اهورا راست داد گستری^۷ آنچنان که او خواهد^۸ مانیز بر آئیم^۹ ۸۸

۵ ایدون^۱ بر آئیم^۲ بادستهای بلند شده^۳ آفرین خوانیم^۴ روان من و جانور بارور^۵ باخواهش^۶ مزاد را بر آن داریم^۷ که نه بر است زندگی کنند^۸ (و) نه بشبان^۹ از دروغبرست^{۱۰} آسیب^{۱۱} رسد ۸۸

۶ ایدون اهورا مزدای آیین^۱ شناس خود گفت^۲ ، با فرزانگی^۳ : (از برای تو) یک سردار یافت نشده^۴ و نه^۵ ردی^۶ بدروستی^۷ ، چه^۸ ترا آفریدگار^۹ از برای شبان و برزیگر ساخت^{۱۰} ۸۸

پیشکش. سمع خواهد داشت.

(۳) معرفه سد. معرفه سد. جذب. معرفه سد.
سود و میزان جذب. معاد جذب. معاد جذب (سد)
س (سد) جذب. فایو درخواز.
فایو درخواز. سد جذب. سود جذب. سد جذب (سد)
سد جذب. سد جذب. سد جذب. سد جذب.
سد جذب. سد جذب. سد جذب.

(۴) سیوسه. سد سده. سد (سد) جذب.
سد. جذب. فایو (سد) جذب. معاد (سد) جذب.
سد (سد) جذب. سد (سد) جذب.
سد (سد) جذب. فایو (سد) جذب. سد (سد) جذب.
سد (سد) جذب. فایو (سد) جذب. سد (سد) جذب.
سد (سد). سد (سد). سد (سد).

(۵) سه. فایو. (سد) سد. سد (سد). سد (سد).
سد (سد) سد. سد (سد). سد (سد). سد.
سد (سد). سد (سد). سد (سد).
سد (سد). سد (سد). سد (سد). سد (سد).
سد (سد). سد (سد). سد (سد). سد (سد).
سد (سد). سد (سد). سد (سد).

(۶) سه. فایو سده. سد (سد).
سد (سد). فایو (سد). فایو (سد). فایو (سد).
سد (سد). سد (سد). سد (سد). سد (سد).
سد (سد). سد (سد). سد (سد). سد (سد).
سد (سد). سد (سد). سد (سد). سد (سد).

۷ سخن^۱ «افرونی»^۲ مندا اهورای باراستی همکام^۳ از برای
چار پا آفرید و بفرمانش^۴ فراوانی^۵ از برای بخورش
نیاز مندان^۶ ، آن پاک^۷ (دارد)
* کیست از نوای بهمن در میان مردمان^۸ انکه از ما
نکهداری کند^۹ ؟ ^{۱۰}

۸ * (بهمن گوید:) یکانه کسی که اینجا من شناخته^۱ (و)
کسی که آیین^۲ ما شنیده^۳ زر تشت سپیتمان است^۴ ،
ای مزدا^۵ که (اندیشه) ما و اندیشه^۶ دین راستین
بکستر اندا^۷ ، از اینرو با و گفتار^۸ دلپذیر^۹ دادیم ^{۱۰}

۹ + آنکه بنالید^۱ گوشورون: که من خشنود شوم^۲ باواز^۳
ست^۴ یک نکهدار^۵ ، یک مرد ناتوان^۶ بجای یک شهر یار
توانان^۷ که آرزوی من است^۸
کی^۹ خواهد بود^{۱۰} آن هنکام^{۱۱} که باو^{۱۲} باری^{۱۳} فبردست^{۱۴}
داده شود؟ ^{۱۵}

۱۰ (زرتشت گوید:) شما^۱ ای اهورا، ای اردیبهشت، ای بهمن
با آفان^۲ نیرو^۳ دهید و آن توأمائی^۴ که از آن او^۵ خان
و مان خوب^۶ و رامش^۷ تواند دادن.
من نیز بر این اندیشیدم^۸ ، ای مزدا که نوئی نخستین^۹ پدید
ارند^{۱۰} این^{۱۱} ^{۱۵}

* ناگری این نویش از گوشورون و چاورد باور است که در بند پنجم در خواستند
که مزدا بنگان را از آسب بدان آسوده بدارد

(۷) ۶۴۳۰ سیکنچ دند. سرمه (ج).

۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سیکنچ دند. سرمه (ج).
۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سیکنچ دند. سرمه (ج).
۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سیکنچ دند. سرمه (ج).
۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سیکنچ دند. سرمه (ج).
۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سیکنچ دند. سرمه (ج).
۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سیکنچ دند. سرمه (ج).
۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سیکنچ دند. سرمه (ج).
۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سیکنچ دند. سرمه (ج).

(۸) سرمه. ۶۴۳۰ دند. فاده‌های (ج).

۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سرمه (ج). فاده‌های (ج).
۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سرمه (ج). فاده‌های (ج).
۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سرمه (ج). فاده‌های (ج).
۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سرمه (ج). فاده‌های (ج).
۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سرمه (ج). فاده‌های (ج).
۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سرمه (ج). فاده‌های (ج).

(۹) سرمه. ۶۴۳۰ دند. (س). اسیدهای (س).

۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سرمه. ۶۴۳۰ سرمه (ج). (سرمه).
۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سرمه (ج). (سرمه).

۶۴۳۰ ۶۴۳۰ س. فاده‌های (ج). فیبر (ج).

۶۴۳۰ ۶۴۳۰ سرمه. ۶۴۳۰ سرمه.

۶۴۳۰ ۶۴۳۰ وسیع. ۶۴۳۰ سرمه (ج). سرمه (ج).

(۱۰) ۶۴۳۰ سرمه (ج). سرمه (س).

۶۴۳۰ سرمه (ج). وسیع. سرمه. سرمه (ج).

۶۴۳۰ سرمه (ج). فلزات. سرمه (ج).

۶۴۳۰ سرمه (ج). سرمه (ج). وسیع.

۶۴۳۰ سرمه (ج). سرمه (ج). وسیع.

۶۴۳۰ سرمه (ج). کربوهیدرات (ج). خاصیت (ج).

۱۱ کجاست^۱ راستی و منش نیک و شهریاری^۲؟ پس مرا
شما، ای مردم^۳، پذیریده^۴، ای مزدا، از برای شناختن^۵
مه^۶ آین من^۷.

* ای اهورا، مارانست اکنون^۸ یاور^۹ از برای بهره^{۱۰}
مانند شما ۱۱ کسانی ایستاده ایم^{۱۱}

* گوشورون پس از شنیدن آواز زرتشت لرام گشته گوید: آین زرتشت یناه ما
خواهد بود از آزار یید ادگران آسوده برای سود و بهره^{۱۲} جهانیان آماده ایم

(۱۱) دروس سمعیہ و لفظیہ دروس
 دروسیں ملکیت ملکیت ملکیت ملکیت ملکیت
 دروسیں ملکیت ملکیت ملکیت ملکیت ملکیت

سینا هات ۳۰

۱ * اینک سخن میدارم^۱ از برای آنانی که خواستار شنیدن
اند^۲ آنچه را که سرددانانی^۳ باید بیاد بسپرد^۴ : از سایش^۵
اهورا و درود^۶ بهمن و از شادمانی^۷ کسی که آن را خوب
بیاد بسپرد^۸؛ آن کسی که راستی و همچنان روشنا^۹ خواهد
نگریست^{۱۰}

* در این ها که نیز ماتند دوهای پیش دارای دوازده بند است از دو گوهر
خوبی و بدی سخن رفته این يك بدين راستین دادار يكتا اهورا مزدا هیغواند و آن دیگر
بکیش دروغین دیوها، گروه بروور دگاران کشاند یبغیر زرشت از برای این بر انگیخته شده
که راه از چاه باز نماید و سردم را بر راستی رهنوں گردد

سوی تو نوید گر فرستادند	بر دست زمانه ز آفرینش دو
یکتی سوی دوزخت هیغواند	یکتی سوی غر و نست میتو
هر يك بر هیت میکشد لکن	بر شخص پدیده نا ورد نیرو
این با خوی نیك و نست جمکت	اندر ره راست میکشد بازو
و آن جان ترا هیکنده تلئین	با کوشش مورو گزیری راسو
بر گیر ره بهشت و کوشش کن	کاین نیست ره معحال و نامرجو ناصرخسرو

و خشور زرشت فرماید: اینک از سایش اهورا و درود بهمن سخن بدارم و از دستگاری
و شادمانی کسانی که سخنگان یاد بسازند و کار بندند آنها نان که بیدین داشتی و برسیدن
بیارگاه بر فر و فروغ مبنی کامیاب گردند شارا از هر آنچه نیکو و سوده است
یا کامن، هر چه که از شا سرد و زن راست که با منش روشن، جدائی میان دین راستین
و کیش دروغین پذانید، يك از بد باز شناسید پیش از یايان گرفتن گردش گیتی و فرا رسیدن روز
شار در باید، که در سر انجام رستگاری با ماست در آغاز آفرینش دو گوهر نودار شدند
یکی نامزد به سینت ملینیو *anra mainyu* هستند. *spenta mainyu* (= سیند مینو) و دیگری
انگر ملینیو سولس-هستند *anra mainyu* (= اهرین) سیند مینو ناینده خرد يك مزدا
با پندار و گفتار و گردار نیک؛ اهرین ناینده روان تیره با پندار و گفتار و گردار زشت
هر دو خود را بجهانیان بشودند از سردمان کسانی که روشندل اند بیکی روی نوده سیند مینو

(۳۰) (سینه‌برداری). مرض سینه (۳۰)

(۱) سینه (۳۰). واکسن سینه درست. دستی: سینه (۳۰).
 سینه (۳۰). سینه‌برداری. عورت سینه عربی: واکسن سینه (۳۰).
 سینه (۳۰). سینه‌برداری. سینه (۳۰).
 سینه (۳۰). سینه‌برداری. واکسن سینه (۳۰). سینه (۳۰).
 سینه (۳۰). سینه‌برداری. سینه (۳۰).
 سینه (۳۰). سینه‌برداری. سینه (۳۰). (سینه).

برگزیدند و آنانی که تیره نهاد اند بیدی گراییده اهرین برگزیدند چون در هان آغاز زندگی اذ سینه مینو کاخ هستی و از اهرین کریوه نیستی بنیان نهاده شده ناگزین در انجام زندگی گتی دوستاران راستی و نیکی در سرای جاودانی از بختایش ایودی برخودار گردند و بیروان دروغ و بدی برنج دوزخ دهار آیند اهرین دروغیور از برای خود گردار بدگزید و سینه مینو که گوئی آسان یابدار جامه رسای اوست و همه کسانی که با گزارهای ستوده خواستار خوشنودی مزدا هستند راستی برگزیدند. دیوهای گروم بروزدگاران ییشن، نیز فرقته گشته در میان این دو گوهر خوب از بد باز شناختند. آنچنان که منش زشت برگزیده با خشم و کین بتباه کردن زندگی بود اختند. کسی که در این جهان خوب از بد باز شناسد و به سینه مینو روی آورد اماثیندان چون شهربور (شهر بلدی و توواناتی مزدا) و بهن (= منش نیک مزدا) و اردیبهشت (= راستی مزدا) و سینه‌ارمند (= پارسائی مزدا) وی را باوری کشند و در کوشش در راه راستی و در بر انداختن دروغ بست و پنهان وی باشد آنچنان که در روز شاد پس از آزمایش یین پاک در آبد و در خور یاداش گشته در برابر گراهان بد کش اهرین غشتن کسی باشد که سر افزار بسوی بهشت خرامد در آن هنگامی که سرای کناهگاران فرا رسید هانگاه کشور مینوی مزدا (= فردوس) از برای یاداش کسانی که در بر انداختن دروغ و پیروزی راستی کوشیدند بر آراسته گردد. بکنند ما از گسانی باشیم که زندگی تازه و خرم کنیم و مردم را از برای بختایش کشور جلوهای رسانیم. بکنند مزدا و مهیں فرشتگانش مارا یاری دهند و چنان سازند که بد گانی و وزیر (= شک و رب) از میان بروند و همان خوب از بد باز شناسد اینک ای مردمان اگر دینی که مزدا فرو فرستاده در یافتید و از آسایش و رامش جاودانی بیروان راستی و از رنج و زیان دیر یا یاری بیروان دروغ بی بر دیده، آینده بگامان خواهد بود،

با بند دوم از ها ۴ نیز نگاه کنید

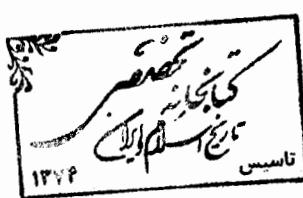
۲ بشنوید^۱ با گوشها^۲ آنچه بهتر است (و) به بینید^۳
 ۴ بامش^۴ روشن^۵ جدا^۶ میان دوکش^۷ هریک، هریک^۸
 از برای خویشتن^۹ بیش از (فارسیدن) انجام^{۱۰} بزرگ^{۱۱}
 دریاقن^{۱۲} که آن بسود ما پایان خواهد پذیرفت^{۱۳} ^{۵۵}

۳ ادر آغاز^۱ آن دو گوهر^۲ همزاد^۳ در پندار و گفتار
 و گردار^۴ بهتر و بتر^۵، در اندیشه^۶ هویدا شدند^۷ درمیان
 این دو، نیک اندیشان درست برگردیدند^۸ نه بد اندیشان^۹ ^{۵۵}

۴ و آنکه که این دو گوهر به مرسیدند^۱ نخست هستی
 و نیستی^۲ بنیان نهادند^۳ و همچنان^۴ در انجام^۵ بدتر^۶
 زندگی^۷ که پیروان دروغ را خواهد بود و پیروان راستی را^۸
 بهتر جایگاه^۹ نه^{۱۰} ^{۵۵}

۵ از این دو گوهر، دوستار دروغ^۱ بدتر رفتار^۲ برگردید^۳،
 راستی (برگردید) پاکتر روان^۴، لآنکه از آسمان^۵
 استوارتر^۶ جامه در بر کرده^۷ و کسانی که شادمانه^۸ با
 کردارهای آشکار^۹ اهورا مندا را خشنود کنند^{۱۰} ^{۵۵}

* دو کش: مزدیستا یا فین راستین مزدا و دیوستا یا دین دروفین گروه پروردگاران
 † دریله: دو گوهر یا دو روان خوب و بد به بند دوم از ها ۴۵ نیز نگاه کنید
 ‡ بهتر جایگاه: بهشت بین، سرای جاودانی در آجاتی که یاکان و نیکان آدام کرند
 § آسمان پایدار چون جامه است بر بالای رسانی روان پاک ایزدی



(۲) نہ سُنْدَه. نہ نہ سُدِنَه. واس-نہ دن نہ سُدَه.
 نہ نہ سُنْدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه.
 نہ سُدَه. نہ سُدَه. واس-نہ دن نہ سُدَه.
 نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه.

(۳) نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه (درخوازه).
 نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه (درخوازه).
 نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه.
 نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه.

(۴) نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه.
 نہ سُدَه (درخوازه). نہ سُدَه (درخوازه).
 نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه.
 نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه.
 نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه.
 نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه.

(۵) نہ سُدَه. نہ سُدَه (درخوازه). واس-نہ سُدَه.
 نہ سُدَه. واس-نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه (درخوازه).
 نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه.
 نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه.
 نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه.
 نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه. نہ سُدَه.

۶ از میان این دو (گومر) دیوها^۱ نیز (بدی از خوبی)
درست باز نشناختند^۲ چه هنگامی که آنان باهم در گفت
و شنود بودند^۳ فریب^۴ بآنان فرارسید^۵ آنچنان که
بد تر منش برگردیدند^۶ آنکه باهم بسوی خشم^۷ شناقتند^۸
مازنگی^۹ مردمتباه کنند^{۱۰} ^{۸۸}

۷ او باو^۱ خشنر فرارسد، و هومنگه و آشا و باندام^۲ (او)
آرمیتی پایداری واستواری^۳ دهد، آنچنان که او در برابر
پاداش^۴ تو از (آزمایش) آهن^۵ نزد آمان^۶ نخستین
کردد ^{۸۸}

۸ و هنگامی^۱ که سزای^۲ این گناهکاران^۳ فرارسد، پس
آنکه، ای مزدا^۴ کشورت^۵ را بهمن در پایان^۶ برپا کند^۷
از برای کسانی^۸ که دروغ را بدستهای راستی سپرندند^۹ ^{۸۸}

۹ و خواستاریم از آناف باشیم^۱ که زندگی^۲ نازه^۳ کنند^۴
ای مزدا و شما ای سروران^۵ دیگر واردیبهشت همراهی تان را
از زانی دارید^۶ آنچنان^۷ که اندیشهای^۸ باهم^۹ بتوند^{۱۰} در
آنچانی^{۱۱} که شناسائی^{۱۲} پریتان^{۱۳} است ^{۸۸}

* دیوها، گروه بروزدگاران گمراه کننده در بند های ۳ - ۵ از ها ۳۲ و در بند
۲۰ از ها ۴۴ نیز باد شده اند

† خشنر *xshathra* = شهرور، و هومنگه *vohu-manah*، *vo-hu-ma-na-hi*.
manah = بهمن، اشا (آش) *seh*. *asha* = اردیبهشت، آرمیتی سلسله های سلسله های
ärmaiti = سپندارمذ از امشاب پندان یا همین فرشتگانند، نایینده، توانانی و منش نیک و راستی
و پارسائی دادار اهورا مزدا هستند

از آزمایش آهن گذاخته و آتش بر افروخته که در روز شار باک از ناباک و سره
از ناسره شناخته خواهد شد جداگانه سخن داشتیم درباره این آزمایش به بند سوم و نوزدهم
از ها ۳۱ و بند چهارم از ها ۴۴ و بند چهارم از ها ۴۳ و بند ششم از ها ۴۷ و بند نهم از ها ۵۱
نیز نگاه کشید

‡ در بند چهاردهم از ها ۴۴ نیز از گرفتار نودن دروغ و بدست راستی دادن
سخن رفته است

وچنگلی س. سخن داده اند راه را.

(۶) سدر سع. وچنگلی ۴ (ع) ند. وچنگلی در سوده اند.
وچنگلی در سوده اند. سخن در سع. ند. سوده اند سوده اند.
وچنگلی در سوده اند. وچنگلی در سوده اند. سخن در سع. سوده اند.
وچنگلی در سوده اند. سخن در سع. سوده اند. سوده اند. وچنگلی در سوده اند.

(۷) ند در سوده اند. وچنگلی س. سوده اند.
وچنگلی در سوده اند. وچنگلی سوده اند.
وچنگلی ۴ (ع). وچنگلی در سوده اند.
وچنگلی. سوده اند. سخن در سوده اند. سوده اند.
وچنگلی. سوده اند. سخن در سوده اند. سوده اند. سوده اند. وچنگلی در سوده اند.

(۸) سوده اند. وچنگلی. سوده اند.
وچنگلی س. سوده اند. سوده اند.
وچنگلی ۴ (ع). وچنگلی سوده اند.
وچنگلی. سوده اند. سخن در سوده اند.
وچنگلی. سوده اند. سخن در سوده اند.
وچنگلی. سوده اند. سخن در سوده اند. وچنگلی.

(۹) سوده اند. وچنگلی. وچنگلی. سخن در سوده اند.
وچنگلی. وچنگلی. وچنگلی. وچنگلی. سوده اند.
وچنگلی در سوده اند. سخن در سوده اند. سوده اند.
وچنگلی. سوده اند. سخن در سوده اند. سوده اند.
وچنگلی. سوده اند. سخن در سوده اند. سوده اند.

۱۰ * آری^۱، آنکاه بکامیابی^۲ (جهان) دروغ شکست^۳ از پی
رسد^۴ ایدون^۵ پیادا شی که بیمان شده^۶ در سرای نیک^۷
بهمن^۸ (و) مندا و اردبیهشت کساف در بیوندند^۹ که
نیکنامی^{۱۰} جستند^{۱۱} ^{۱۲}

۱۱ آگر شما مردمان آینینی^۱ که مندا فروفرستاد^۲ دریاقید^۳ —
(از یک سو) آسایش^۴ (واز سوی دیگر) رنج^۵ ذیان^۶
دیریابا^۷ از برای پیروان دروغ و سود^۸ از برای پیروان
راستی — پس آنکاه^۹ آینده بکام^{۱۰} خواهد بود^{۱۱}

* در بند ششم للاه^{۱۲} نیز از شکست یاقتن جهان دروغ، نبر سرانجام، مخن رفته است

پیشکس. سوچ ملہر دیور پیشکس.

(۱۰) سوچ سوچ و چھپنے۔

سادھ۔ سادھ۔ چھپنے۔ دھرم سوچ سوچ (دھرم سوچ)

سادھ۔ دھرم سوچ سوچ (دھرم سوچ)

سادھ۔ دھرم سوچ سوچ (دھرم سوچ)

سادھ۔ سوچ سوچ (دھرم سوچ)

پیشکس. پیشکس (دھرم سوچ)

(۱۱) عورت بھٹ۔ ملا۔ («سادھ۔ دھرم سوچ سوچ سوچ۔

پیشکس۔ سادھ۔ سوچ سوچ۔ سوچ رہ سوچ سوچ

پیشکس (دھرم سوچ)۔

دھرم سوچ سوچ۔ وسیقے۔ وسیقے (چھپنے)۔ (سیچنے)

دھرم سوچ سوچ (چھپنے)۔

سادھ۔ سوچ سوچ (چھپنے)۔ (چھپنے)

یستا هات ۳۱

۱ *بیاد^۱ فرمان^۲ تان^۳ بیا کا هام^۴ سخنایی که ناشنیدنی است^{*}
 از برای کسانی که از روی دستور دروغ^۵ جهان^۶ راستی
 تباہ کنند^۷ ایدون بسیار خوش^۹ از برای آمانی که
 دلداده^{۱۰} مزدا هستند^۸

۲ چون^۱ آن راه^۲ بهتر^۳ که باید برگزید^۴ پدیدار^۰
 نیست، پس ازینرو^۶ من بسوی همه تان آیم^۷ داور^۸ هر
 دو گروه^۹، آنچنان که مزدا اهورا مرا میشناسد^{۱۰}، تا اینکه
 ما از روی دین راستین زندگی بسر بریم^{۱۱}

* این ها چنانکه های ۱۰ دو بلند ترین سرودهای گاتها، هر یک را ۲۲ بند است
 در این ها وزشت بیووه از یامبری و آین خوش سعن میدارد، سخنایی که دوستاران
 راستی را شیرین و دروغ خواهان را تلغی مینماید یعنی مردم را برای راست خوانده
 فرماید؛ چون خودتان راه راست را نتوانید دیدن، مرا اهورا مزدا داور هر دو گروه از
 مردمان، چه نیکان و چه بدان بر انتیغت تا راه راست بنایم و در ستیزه^۰ خوبی و بدی
 داوری کشم و خود اهورا مزدا گواه درستی من است. امید است دادار مرا در دین
 گستری و آین بپوری باری کند و از ستایش مزدا و نایش امثاسبندانش دروغ را
 بر انجام نمیکنم که سر انجام چگونه خواهد بود. آنکه مرا در راه دین راستین باری کند
 از بختابش کشود مینوی بهره ور گردد و اهورا، آفرینته^۰ دین راستین وی را بتوارد،
 آری داوری کردارهای این جهان در جهان دیگر با خود مزد است.
 آنچنان که فرشته^۰ نگهبان چار بایران سودمند از برای بپورش آنها بروزیگرانز گله بپور
 برگزید و او یا بان نوردان دوری^۰ جست، مردمان راست که از برای رستگاری خود آزاده
 دین مزدا برگزینند و با او از راست گفتار گوش فرا دهند نه یانگ دروغ، خرد ترین

(۳۱) (ویسداده). برعدداده.

(۱) مدد. خام. ((سدده). چند (جهد)).

سچ (ونده). واسوس. دعم پیوچ من سه سه سه.

سفع دارچ. پرسچ. ((سدده). واجه).

سینه سه سه سه. چ سفعی سه. وای (جهد) سه سه سه.

سچ (جهد). سفع دارچ. واسون دن دنه.

ویسداده. کسی وسع. سوزه. چ سه.

(۲) تاچه. سدنده. چ دفعه. ((سدده)).

سوزه سه. سدنه و (جهد). واسس ده سه.

سچ. خاسه. واسه دیه چ سه. سه دارچ.

ویسداده. (سدده). سره (جهد). واسه و سه.

کسی وسع. سه ده سه. پیوچ ده ده سه.

ویسداده. سه ده سه. برعده ده سه.

گناهی که در این گتی از مردم سرزند، مزدا با دیده خود بیان است. از آنچه شده و از آنچه خواهد شد و هرچه از پاک و ناپاک بروز کند همه در روز بین بشار خواهد آمد هر آنکه بشهریار بدکار و جانور آزار یاری کنند سزا خود بیند زرشتر نیک آندهش کسی است که مزدا وی را از برای آبادی مزد و بوم بر انگشت او راست بزرگی و برتری زیرا که بیرون راستی است.

میادا کسی از شما به پیشوای کیش دروغین گوش دهد چه از او جز سه روزی و ویرانی مزد و بوم نیاید باید چنین گمراه کشندگان را راند باید بکسی گوش فراداد که پیشک زندگی است کسی که جز براستی لب نگشاید و در روز آزمایش بین نایدار تواند ایستادن کسی که به بیرون راستی نزدیک شود، از رنج و شکنجه دوزخ دور ماند و کسی که نه چنین کند بآن دچار آید. خوشا بکسی که دلش در اندیشه و کردار با مزد است و از رسانی و جاودانی و راستی و توانانی و منش نیک بر خوردار است. بیغیر در پایان گوید بنیک اندیشان روشن است که زدت شت با گفتار و کردار خویش پاسیان راستی و نگهبان کشود مبنوی و کارگزار ترین یاور اهوراست.

* آن سزائی^۱ که از خرد^۲ و آذرت^۳ خواهی داد—
و بدستیاری دین راستین آموزانیدنی^۴ — بدو هماورده^۵
چیزی که بو گزیدگان^۶ را آموزشی^۷ است، آن را ببابکو^۸
که بدانیم^۹، ای مندا^{۱۰} با زبان دهان^{۱۱} خودتا اینکه من همه
زندگان^{۱۲} را بگروانم^{۱۳}

۴ هر آنگاه راستی خوانده شد^۱ و مندا و سروران دیگر^۲
و اشی^۳ و سپندار مدنیز پس آنگاه، ای بهمن آرزومندم^۴
از برای خویش شهریاری^۵ نیر و مندا^۶ (ایزدی) تا از
بالندگی^۷ آن بدروغ چیره شویم^۸

۵ ایدون بیاکاهان^۱ مرا از آن بهتری^۲ که بمن از دین
راستین خواهید داد، تا اینکه من ای بهمن باز شناسم^۳ (و)
دریابم^۴ و بیاد سپرم^۵ که چرا از من رشک برند^۶ بویژه^۷
ای مندا اهورا، از آنچه نخواهد شد و از آنچه خواهد شد^۸

۶ نه از برای او خواهد بود، آنچه بهتر است، از برای آن دانائی^۱
که بمن بگوید آشکارا^۲ سخن^۳ دین راستین درباره رسائی
و جاودانی^۴؛ آن کشور مندا که بهمن از برای او خواهد
برآفاخت^۵

* یغیر خواستار است که از خود اهورا مندا سزایی کردار دو گروه: یکوکاران
و گناهکاران را پس از آزمایش پسین بشنود تا مردمان را نیز از آن آگاه سازد
و برای راست دن آورده، در بند هفتم از های ۳۰ از آزمایش روز پسین یاد شده است
۷ اشی سیچو، ashi غرضه^۱ یادداشت یادداشت آن نگاه کنید
۸ آن دانائی که سرا از آنچه در دن در باره^۲ رسائی و جاودانی آمده آگاه سازد
کشور مندا (= بهشت) که بهمن (= منش نیک) آن را خواهد آراست، یادداشت که از هر چیز
بهتر است، بدو ارزانی باد

(۳) پرسنلیتی و سعی. ۶۴۰۲ درج. سین (س) در در
سین (س) در در. ۶۴۰۲ درج. سین (س) در در. ۶۴۰۲ درج.
۶۴۰۲ درج. (۱۰۰٪). ۶۴۰۲ درج. پرسنلیتی و سعی درج.
۶۴۰۲ درج. ۶۴۰۲ درج. پرسنلیتی و سعی درج.

(۴) پرسنلیتی و سعی. ۶۴۰۲ درج.
۶۴۰۲ درج. ۶۴۰۲ درج. پرسنلیتی و سعی درج.

(۵) پرسنلیتی. ۶۴۰۲ درج. پرسنلیتی و سعی درج.
پرسنلیتی. ۶۴۰۲ درج. پرسنلیتی و سعی درج. پرسنلیتی و سعی درج.
پرسنلیتی. ۶۴۰۲ درج. پرسنلیتی و سعی درج. پرسنلیتی و سعی درج.
پرسنلیتی. ۶۴۰۲ درج. پرسنلیتی و سعی درج. پرسنلیتی و سعی درج.
پرسنلیتی. ۶۴۰۲ درج. پرسنلیتی و سعی درج. پرسنلیتی و سعی درج.
پرسنلیتی. ۶۴۰۲ درج. پرسنلیتی و سعی درج. پرسنلیتی و سعی درج.

(۶) پرسنلیتی. پرسنلیتی و سعی. پرسنلیتی و سعی درج.
پرسنلیتی. ۶۴۰۲ درج. پرسنلیتی و سعی. پرسنلیتی و سعی درج.
پرسنلیتی. ۶۴۰۲ درج. پرسنلیتی و سعی درج.
پرسنلیتی. پرسنلیتی و سعی درج. پرسنلیتی و سعی درج.
پرسنلیتی. پرسنلیتی و سعی درج. پرسنلیتی و سعی درج.

۷ آنکه در آغاز بآراستن^۱ فردوس^۲ باروشنائی^۳ بیندیشید^۴
کسی است که از خرد^۵ خویش آفریننده^۶ راستی است
(فردوسی) که بهتر منش را داراست^۷ تو آن را ای
مندا^۸ با نیروی مینوی^۹ بر افزایی^{۱۰} اینک^{۱۱} نیز^{۱۲}
ای اهورا، توهمنی^{۱۳}

۸ همانا در منش خویش بتو اندیشیدم، ای مندا، که توئی
نخستین (و) پسین^۱ هستی (و) پدر^۲ منش نیک—آنگاه
که ترا بچشمان^۳ دریاقتم^۴ — که توئی دادار درستین
راستی^۵ که توئی داور^۶ کردار های جهان^۷

۹ از آن^۸ تو بود سپندارمدا^۹ نیز از آن تو بود سازنده^{۱۰}
جاداران^{۱۱} : (آن) خرد مینوی^{۱۲} آنگاه که تو، ای مندا اهورا
بدو^{۱۳} راه^{۱۴} آزاد دادی^{۱۵} از اینکه بکشاورز^{۱۶} گراید^{۱۷}
یا بکسی که کشاورز نیست^{۱۸}

۱۰ پس او^{۱۹} از این دو^{۲۰} کشاورز^{۲۱} گله برو را^{۲۲} داور^{۲۳}
درستکردار خویش برگزید^{۲۴} آن پاسبان^{۲۵} منش نیک را
ما کشاورز^{۲۶} ، ای مندا، هر چند که کوشید^{۲۷} از بیام نیک^{۲۸}
بهره نیابد^{۲۹}

* اهورا مندا که از خرد پاک خویش پدر راستی است و در آغاز آفرینش فردوس
برین و بارگام بر فروع پدید آورد، هماره یکسان است در پایان زندگی گیتی هیجان خواهد بود
که در آغاز آفرینش بوده و اکنون هست

† به بند نهم از ها ۴۶ نیز نگاه کنید

‡ آرمیتی سده‌های بعد = سپندارمدا = armaiti که یکی از امشاسبان است، نگهبانی
زمین سیرده با وست هر آنکه زمین از کشت و ورز آباد کند و چراگاهان خرم از برای
چارپان سودمند فراهم سازد مایه خوشنودی اوست به بند سوم از ها ۴۷ و بند پنجم از ها ۴۸
بویژه به بند چهارم از ها ۴۵ نگاه کنید
سازنده جاندار = گُوش تشن چند = مسیحی tashan goush که فرشته آسا پاسبان
چارپان سودمند است از خود خرد مینوی آفریدگار است

وچ سلسله. سمع کرد (سرمه).

(۷) قیصرداده س. چند شاهزاده. رعایت (در چ).

آنچه عزیز دارد (آنچه دلخواه دارد). سمعش (س).

آنچه دلخواه دارد. و چنین دروند. سمعش (س).

و هم س. و سه (ندوسته). واسطه دروند. سمعش (س).

آنچه دلخواه دارد. دلخواه دروند.

قیصر س. چند عزیز دارد. سمعش (س). رعایت (س).

(۸) سعی. پرکلاده. چند شاهزاده. رعایت (در چ).

چند شاهزاده. چند عزیز دارد. سمعش (س).

چند عزیز دارد. رعایت (س). سمعش (س).

چند عزیز دارد. سمعش (س). رعایت (س).

(۹) پرکلاده. سعی. سه (ندوسته) دروند.

پرکلاده. سعی. چند عزیز دارد. سمعش (س).

چند عزیز دارد. سعی (س). سمعش (س).

چند عزیز دارد. سمعش (س). سمعش (س).

(۱۰) سعی. رعایت. سودسع. لایه (س) (س).

واسطه (در چ). سمعش (س).

لایه (در چ). سمعش (س).

لایه (در چ). سمعش (س).

چند عزیز دارد. لایه (در چ). سمعش (س).

چند عزیز دارد. سمعش (س).

و چند عزیز دارد. سمعش (س).

چند عزیز دارد. سمعش (س).

۱۱ آنکاه که از برای ما تو، ای مندا، در آغاز جهان^۱ دین^۲
آفریدی^۳ و از منش خویش خرد بخشیدی، آنکاه که بجان^۴
تن^۵ دادی، آنکاه که کردار^۶ و آموزش^۷ (نمودی)، تا
هر کس آزاد^۸ کیش^۹ پذیرد^{۱۰} ^{۱۱}

۱۲ همانکاه^۱ آواز برداشت^۲ دروغ گفتار^۳ مانند راست گفتار،
دانان^۴ مانند نادان^۵ (هر یک) از دل و منش^۶ خویش
سیند ارمذی^۷ در بی^۸ در پرسش است با روان^۹ کسی که
هنوز در سرگردانی است^{۱۰} ^{۱۱}

۱۳ * هر آن (کردار) آشکار^۱ یانهانی^۲ که در بازخواست
پر بند^۳، ای مندا، یا آگر کسی از بی کناء^۴ خرد^۵
(خویش) بزرگترین رهائی^۶ (از آن آلایش) باز جوید^۷
از همه اینها تو بدرستی آکاه^۸ و با دیدگان^۹ روشن^{۱۰}
نگرانی^{۱۱} ^{۱۲}

۱۴ این از تو میپرسم، ای اهورا، از آنچه رفت و از آنچه خواهد
آمد^۱، از آن وامی^۲ که باید و مزدی^۳ که پاکان و ناپاکان
راست^۴، ای مندا، چگونه خواهد بود این در شمار پیشین^۵ ^{۱۳}

* هر آن کردار نیکی که از مردم سرزنه و هر آن کردار بدی که در خور
کثیر است و از آن در روز شاد باز خواست کنند مندا آگاه است خرد ترین گناه
همچنان بزرگترین کوششی که پس از پیشانی از برای یاک کردن آلایش آن کناء کنند
مه را اهورا ییناست در گزارش بهلوی = زند آشکار و نهان بمعنی خوبی و بدی گرفته شده زیرا که مردم
کار نیک آشکارا کنند و کار بد در نهانی

پنجه سه. سمع کارهای سرمه.

- (۱۱) نور رسمی. چهار سکوی سه. نه سطح. (چهار).
 پنجه سه پل سه چهار سه. چهار پل سه. و پنجه سه چهار سه.
 پنجه سه. چهار پل سه. سه (چهار) پل سه.
 نور رسمی. سه ده (سیمینه) چهار. و سه سعی. (نیمه) چهار.
 نور رسمی. پنجه سطح سه چهار سه. چهار پل سه پنجه سه.
 پنجه سه. پل (چهار) سه. پل (چهار) سه. پل (چهار) سه. پنجه سه.
 (۱۲) سه (سه. پانز) چهار. سه (ساده).
 پنجه سه پل (ساده) چهار سه. پانز. چهار پل (ساده) چهار سه. پانز.
 پانز (سعی. پانز. چهار) پل (سعی. پانز).
 سه (نیم-نیم) سه (نیم-نیم). سه (نیم-نیم) سه (نیم-نیم).
 سه ده ده. نه (چهار) ده ده ده. پنجه سه. پنجه سه.
 (۱۳) پنجه سه. پانز (پنجه سه).
 پنجه سه. پانز. چهار سکوی سه. نه (چهار) ده ده ده. پنجه سه.
 پانز. پانز. پانز (نیم). سه (نیم) سه.
 سه. چهار پنجه سه. سه (نیم) سه (نیم) سه (نیم). (چهار).
 پنجه سه. پنجه سه پنجه سه. پنجه سه پنجه سه. پنجه سه.
 سه (نیم). سه (نیم) سه (نیم). پنجه ده ده (سه). پنجه ده (سه).
 سه ده ده. سه (نیم) سه (نیم). پانز (نیم) سه (نیم). پانز (نیم) سه (نیم).
 (۱۴) سه. پنجه سه. نه (چهار) ده ده. سه (نیم) سه.
 پنجه سه. پانز. سه (نیم) سه. نه (چهار) ده ده ده.
 پانز (سعی. پانز). پانز (نیم) سه (نیم).
 پنجه سه (نیم). پنجه سه. پانز (چهار) پل (چهار) پل (چهار).
 پنجه سه. پنجه سه. نه (چهار) پل (چهار) پل (چهار).
 پنجه سه. پانز. سه (نیم) سه (نیم).

۱۵ * این را میپرسم، چه چیز است سزای^۱ کسی که از برای دروغ پرست^۲ شهریاری^۳ فراهم کنند^۴ از برای آن بدکنشی^۰ ای اهورا، که مایه زندگی^۶ خویش نیابد^۷ جزو^۸ بازار^۹ چار پایان^{۱۰} و کارگران^{۱۱} کشاورز^{۱۲} راستکردار^{۱۳} ۰۸

۱۶ + این را میپرسم، آن نیک اندیشه^۱ که از برای افزایش دادن^۲ بتوانام^۳ خان و مان^۴ یا روستا^۵ یا کشور^۶ با راستی کوشاست^۷ همانند تو^۸ خواهد گردید، ای مزدا اهورا، کی او چنین خواهد شد و بکدام کردار^۹ ۰۸

۱۷ کدام است بزرگتر^۱ : پیرو راستی یا آنکه بدروغ گردد^۲ دانائی باید دانائی را (از آن) بیاگاهاند^۳ مباده^۴ نادان^۵ (کسی را) پس از این بفریبد^۶ مارا تو، ای مزدا اهورا، آموزگار^۷ منش نیک باش^۸ ۰۸

۱۸ + مباده^۱ کسی از شما بگفتار و آموزش^۲ دروغ پرست کوش دهد^۳ چه او بخان و مان و ده و روستا و کشور^۴ ویرانی^۰ و تباہی دهد^۶ - پس با ساز جنگ^۷ آمان را برانید^۸ ۰۸

* در کتاب نهم دینکرد که از مندرجات اوستا سخن رفته در فصل سی ام در قره^{۱۹} در باره^۰ مطلب هین بند یافزدهم از هات ۳۱ آمده: «بد ترین یاد شاه آن بد دین و بد کشنده است که از برای باره (= پارک (سلو، رشوه) هم نیک نکنند، کسی است که کشنده^۰ یکناه است بادافراه (= سزا) گران در دوزخ از برای کسی است که چنین درونه (= نایاک) را یاد شاه کنند» بدینکرد چاپ سنجاقان جلد ۱۷ ص ۹۶ نگاه کنید.

+ نیک اندیشه خود بیغیر زرتشت است

+ در اینجا چنانکه در بند دوم از هات ۳۳ و در بسیاری از بند های دیگر گانها «بنه روغیرست» یکی از پیشوایان دیو بستان است که مردم را بکش دروغین خوانده گمراه بیکنند ترتیبهای از هات ۴۶ نگاه کنید

- (۱۵) لە(ع)ىددىسى. سـ(سـعـ). قـىـسـىـ. ھـىـدـىـ دـىـنـىـ.
 قـىـزـ وـلـەـقـ(سـدـىـمـىـ). مـلـەـقـىـلـىـ. لـەـلـەـقـىـلـىـ.
 وـدـىـنـىـدـوـرـدـەـتـىـلـىـسـىـ. سـىـعـ(سـ).
 قـىـزـ. ھـىـدـىـ. لـەـرـەـقـىـلـىـ. لـەـسـىـسـ(اـ). ۋـاـپـىـسـىـدـىـمـىـ.
 قـىـزـ. ۋـاـپـىـسـ(سـ). سـىـعـ(سـ). ۋـاـپـىـسـىـلـەـتـىـلـىـ.
 لـەـلـەـقـىـلـىـ. ۋـاـپـىـسـ(سـ). سـىـعـ(سـ). ۋـاـپـىـسـ(سـ).
 (۱۶) لە(ع)ىددىسى. سـ(سـعـ). قـىـسـىـ. ھـىـدـىـ دـىـنـىـ.
 قـىـزـ. لـەـلـەـقـىـلـىـ. وـلـەـقـ(سـ). ھـىـدـىـ دـىـنـىـ. مـلـەـقـىـلـىـ.
 ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـدـىـ. ۋـىـسـورـدـەـ(نـىـ). ۋـاـسـ.
 سـىـسـىـ. ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). سـىـدـىـنـىـ(عـ)ىـدـىـسـىـ.
 ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). سـىـعـ(سـ). ۋـىـسـورـدـەـ(نـىـ).
 لـەـلـەـقـىـلـىـ. ۋـاـپـىـسـ(سـ). سـىـعـ(سـ). ۋـىـسـورـدـەـ(نـىـ).
 (۱۷) وـسـىـسـىـ(عـ). سـىـعـ(سـ). ۋـاـسـ.
 وـلـەـقـ(سـ). ۋـاـسـ. ۋـاـپـىـ(عـ)ىـدـىـمـىـ. ھـىـلـەـتـىـلـىـ.
 ۋـاـپـىـ(سـ). ۋـاـپـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ.
 ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ.
 ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ.
 (۱۸) ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ.
 ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ.
 ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ.
 ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ.
 ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ(سـ). ھـىـلـەـتـىـلـىـ.

* ۱۹ باَن کسی باید گوش فرا داد که براستی اندیشیده^۱ باَن
دانائی که پرشک زندگی^۲ است ای اهورا باَن کسی که
سخن زیان^۳ خویش آنچنان که باید^۴ استوار نمودن^۵
تواند^۶ در برابر آذر افروزان^۷ تو، ای مزدا، در هنکام
پخش^۸ مزد^۹ هر دو گروه^{۱۰} ^{۱۱}

۲۰ + کسی که بسوی پیرو راستی^۱ آید^۲، دور ماند^۳ از او
در آینده^۴ بد بختی^۵ (و) تیرگی^۶ بلند^۷ دیر پایا^۸ (و)
خورشی^۹ بد^{۱۰} (و) بانگ دریغ^{۱۱}. چنین خواهد بود
روزگار^{۱۲} تان، ای پیروان دروغ، اگر از کردار تان دین^{۱۳}
خود تان (شمارا باَنجا) کشاند^{۱۴} ^{۱۵}

۲۱ مزدا اهورا (نیروی) خداوندی^۱ رسای^۲ خویش و انبازی^۳
پاپدار^۴ بارسائی و جاودانی و با راستی، با توانائی، با منش
نیک^۵ بکسی بخشد که در اندیشه^۶ و کردار دوست^۷
اوست ^۸

* آن دانائی که درمان زندگی در دست اوست خود زرتشت است، کسی است که
در روز وابین آنگاه که از برای آزمایش پرگ آذر ازدی زیانه کشد و از تابش آن
بایک از نایاک شناخته گردد و هر بایک از دو گروه نیکوکاران و بزرگران یاداش و یاد افراه
با بنده، راستی و درستی سخنان خویش استوار تواند ساخت
+ پیرو راستی با آین راستین خود پیغمبر زرتشت است کسی که بد و گرود رستگار گردد
آنائی که بد روغ نیوندند در روز پسین در مانده و بیچاره شوند از کردار زشت خود

(۱۹) پنجه‌نموده. قسم. ۶ سه‌نموده. سمع. ۶
 سمع دردید. واپس و «سع. سمع» (سد).
 ۴ نکره‌نموده. واپس و «سع. سمع» (سد).
 ۶ نکره‌نموده. سمع (چیز) خواسته.
 لکل س. سعی (سد). مدد (سد). ۶ سیو س.
 واپس دردیده. واپس و سه‌نموده. (پیو) اسد سع.

(۲۰) قسم. سه‌نموده. سمع س. «سد» (چیز).
 و «سد» (چیز). سمع (چیز). سمع سه‌نموده.
 و «سد» (چیز). سه‌نموده. واپس (چیز).
 و «سد» (چیز). سه‌نموده. سمع سه‌نموده. واپس (چیز).
 ۶ سه‌نموده. سمع (چیز). و «سد» (چیز).
 واپس. سمع (چیز). و «سد» (چیز).
 نهوده سه‌نموده. سمع دردید. و سمع س. سمع نهوده.

(۲۱) سیو سع. و سو سع. سمع (چیز).
 درد (چیز). سه (چیز) سه‌نموده. درد (چیز).
 درد (چیز). س. سمع سه‌نموده.
 سمع سه‌نموده. سه (چیز). سمع سه‌نموده.
 واپس دردیده. واپس و «سد» (چیز). سه (چیز).
 سع. سمع (چیز). سه (چیز) سه‌نموده. («سد» (چیز)).

آنان است که دین شان (= وجدان شان) آنان را بجا گاه بیناک و بر هراس خواهد کشاند
 در یاد داشت شماره ۲ از بند دوم هین هات گفته‌یم که دین در روز بین یک هستی باشد در سر
 بُل چنوت (صراط) بروان نیکوکاران به یکر دختر زیبا روی کشند، وی را بسوی بهشت
 رهنون گردد؛ بروان کناهکاران به یکر بیماره ذنی نشست و سه‌مکن روی آورد، وی را
 بدوزخ کشاند به بند پازدهم از هات ۴۶ و بند سیزدهم از هات ۵۱ که گربای هین
 سخن است نیز نگاه کنید

۲۲ پیدا است^۱ این بنیک اندیش^۲ همچنان^۳ بکسی که در منش
خویش با آن آگاه گردید^۴ : اوست^۵ که راستی را با کشور
نیک^۶ از گفتار و کردار خود نگاهداری کند^۷ ، اوست،
ای مندا اهورا، که کار گزار ترین^۸ یاور^۹ تو خواهد بود^{۱۰}

(۲۲) عدی (سید) پا. عوسمی علی خواه
 قاسمی سید. حافظ علی خواه سید. سید علی خواه
 حافظ. عوسمی. ناصر علی سید (سید). سعید علی خواه
 قاسمی سید. ناصر علی سید (سید). عوسمی علی خواه
 عوسمی. سیدیوس. سعید (سید)
 حافظ علی خواه. سعید علی خواه. سعید علی خواه.

یستا هات ۳۲

۱ * و بایدش آزادگان خواستار باشند^۱ همانا بزیگران با
پیشاویان^۲، شمانیز، ای دیوها، از روی آموزش من^۳ آن
شادمانی^۴ اهورا مزدا را - برآئیم چون گاشتگان^۵ تو دور
بداریم^۶ آنای را که بدخواهند^۷ ^۸

۲ + بآن مزدا اهورا، (خدای) بامنش نیک یگانه^۹ و دوست
خوب^{۱۰} راستی درخشنان^{۱۱} از توانایی (خویش) پاسخ
گفت^{۱۲} : از برای پارسائی^{۱۳} پاک^{۱۴} تان برگزیدیم^{۱۵} که شما
از ما باشید^{۱۶}

۳ + ایدون شما، ای دیوها، همه از نژاد^{۱۷} منش فشت^{۱۸}
هستید^{۱۹} و همچنان آن کسی^{۲۰} که شمارا بسی^{۲۱} میپرستد از
droog و خودستائی است^{۲۲} پس اینچنین^{۲۳} دیر باز^{۲۴} از
کردار تان^{۲۵} در هفتم^{۲۶} بوم^{۲۷} نامبردار^{۲۸} شدید^{۲۹}

* در این هات که دارای شانزده بند است یغیر مردم را بدین خود خواند و از آسب کش دروغین دیوها سخن میدارد همچنین از پیشاویان گراه کشته و آزار و ستمی که از آنان بردم رسد و از سرای آنان در دوز پسین یغیر در پایان این ها امیدوار است که بتواند نیکان را از گزند نایا کان برها ند و دست ییداد آنان را کوتاه سازد در نخستین بند، در نخستین بخش یغیر هر سه گروه از مردمان را که لشکریان یا آزادگان و بزیگران و پیشاویان دینی باشند و همچنین دیوها، بروندگاران دروغین آربانی و بیرون آنان را بدین خود و بشادمانی و خوشنودی اهورا مزدا هیغواند در پخش دوم این بند نایند گات یسته و ران سه گانه در پاسخ گوبند: برآئیم فرمان برم و دشمنان آین دور

(۳۲) (ویرسدود). مرعهد دارد.

(۱) نیزه داده شد. سمع و فهم دارد. ویرسدود است.
 سمع درست. و از (یک) چهار چهار. چهار. نهاد (درست) است.
 سمع درست. و سمع «س». سمع درست. چهار.
 سمع (ای) درست. («سی») س. سی و سعی
 کاری است. و فهم سمع و سعی. سمع و فهم درست.
 و سلام درست. و سلام درست. و سعی و سلام درست.

(۲) سمع درست. سی و سعی. سمع درست.
 و مدد (چهار) سعی. خاطر رفته. سلام درست.
 سمع و سعی (س). سمع درست. نهاد (دو) سطح.
 سمع درست. نهاد (دو) نهاد (دو) س. سی و ساده.
 سمع و سعی. و از. نهاد (نهاد) درست.
 و اس (نهاد) درست. و اس (نهاد) درست. نهاد. چهار. سمع درست.

(۳) سمع. و مدد (دو). و سمع «س». و ای سمع سمع و سعی.
 سو سعی. سلام سمع و سعی. دیدم س. عذر (دو).
 ویرسدود است. و اس. همان. ویرسدود است.
 و این سعد است. نهاد (دو) سطح (دو) نهاد است.
 و دو در سطح (دو). نهاد. و سلام درست.
 ویرسدوند-نهاد (دو). و ای سمع و سعی.

کنیم از پیش و دران سه گانه جداگانه سخن داشتیم
 + یغبر به پیش دران که فرمان پذیرفتند نوبت مدهد که از این پس مزدا آنان را
 از خود میداند

+ در این بند و در بند های آینده از دیوها که فرمان پذیرفتند و در خواست یغبر
 را یاسخ نگرفتند سخن رفته است آن کس که بدروغ و خودستالی دیوها را میزستد باید
 گرمه (بله) باشد. Grēhma باشد که یکی از یشوا یات دیوستا یا یغبر کیش دروغین
 دیوهاست که در بند های ۱۴-۱۲ از همین هات یاد شده است

۴ از آنهنگامی که شما فرمان گزارده^۱ آنچه بد تراست^۲ دهید^۳ ،
دستان دیوها^۴ باید خوانده^۵ آنانی را که از منش نیک
دور شوند^۶ (و) از خرد^۷ مندا اهورا و راستی^۸
برگردند^۹ ۸۸

۵ * اینچنین گمراه میکنید^۱ مردم را از زندگی خوب^۲
و جاودانی^۳ باکرداری که اهریمن^۴ با پندار زشت و گفتار
زشت بشما دیوها (آموخت)، که او^۵ از برای تباھی^۶
به پیرو دروغ آموزایند^۷ ۸۸

۶ † از بسیاری^۱ گناه^۲ او باین رسید^۳ که دارای آوازه و
نام گردد^۴ — هر چند اینچنین^۵ : تو مند (هر کسی)
بیاد داری^۶ ، ای اهورا (و) از بهتر منش از آن آکاهی^۷
در کشورت، ای مندا، فرمان^۸ تو و دین راستی داده
خواهد شد^۹ ۸۸

۷ نهادنای باید بهیچیک^۱ از این گناهان دست برد^۲
کامیابی^۳ بسود^۴ چنانک^۵ شنیده شده^۶ ، از آهن گداخته^۷
نوید داده شود^۸ — سرانجام^۹ گناهکاران را تو آگاه تری^{۱۰} ،
ای مندا اهورا^{۸۸}

* در بند ششم از هات ۳۰ دیدیم که دیوها از آغاز آفرینش بروان تیره با اهریمن
روی گرده دروغ برگزیدند
† یغیر فرماید: هرچند که گرم Grahma چنین نیست، از گناهان خوبش دارد
نام و نشانی شده اما اهورا مندا از منش باک خویش آنچه در خود هر کسی است بیاد
داده و در روز واپسین در کشور مبنوی فرمان آن خواهد رفت
‡ رستگاری و رسیدن بسود و پاداش مبنوی پس از آزمایش آهن گداخته و شناخته
باک از نا باک خواهد بود

- (۱۴) فـ مـ سـ شـ. فـ مـ جـ نـ دـ عـ سـ. هـ لـ اـ بـ نـ بـ لـ سـ.
 فـ مـ سـ. هـ لـ دـ وـ رـ رـ سـ. هـ لـ دـ نـ دـ مـ سـ. وـ سـ مـ دـ مـ سـ.
 وـ اـ سـ نـ بـ نـ مـ هـ مـ هـ. وـ سـ نـ هـ هـ (جـ) نـ دـ مـ سـ.
 وـ اـ سـ دـ مـ هـ (جـ). هـ دـ دـ لـ وـ دـ سـ بـ سـ سـ. هـ لـ دـ مـ دـ مـ سـ.
 هـ سـ دـ مـ سـ. هـ لـ دـ (هـ لـ دـ) رـ رـ سـ.
 هـ نـ (هـ نـ) دـ. هـ سـ دـ رـ سـ بـ نـ هـ مـ هـ. هـ سـ دـ سـ دـ هـ مـ هـ.
 (۱۵) هـ مـ سـ. وـ هـ لـ سـ هـ مـ. هـ سـ دـ مـ سـ.
 هـ دـ دـ نـ دـ مـ هـ مـ هـ. هـ دـ (هـ دـ) دـ دـ مـ هـ مـ.
 هـ دـ دـ سـ. فـ مـ شـ هـ مـ. وـ سـ نـ هـ هـ (هـ نـ) هـ هـ.
 سـ دـ سـ. وـ دـ دـ رـ سـ طـ (هـ نـ) هـ هـ. وـ اـ سـ دـ مـ سـ.
 وـ اـ سـ. هـ لـ اـ دـ بـ دـ دـ وـ (هـ نـ) سـ بـ نـ هـ مـ هـ. هـ نـ بـ نـ سـ دـ رـ جـ.
 (۱۶) هـ سـ طـ (هـ نـ) هـ هـ. هـ سـ بـ نـ هـ مـ هـ.
 وـ سـ دـ دـ. هـ دـ (هـ دـ) دـ دـ مـ هـ مـ هـ. هـ سـ دـ دـ.
 هـ دـ دـ سـ. هـ سـ بـ نـ هـ مـ هـ. هـ لـ دـ (هـ لـ) دـ.
 هـ کـ کـ سـ دـ هـ هـ. هـ اـ هـ. هـ سـ دـ مـ هـ هـ.
 هـ سـ دـ سـ دـ مـ سـ. هـ دـ (هـ نـ) هـ هـ (هـ نـ) هـ هـ.
 (۱۷) هـ سـ دـ مـ هـ هـ. هـ سـ دـ مـ هـ هـ. هـ سـ دـ مـ هـ هـ.
 وـ اـ بـ دـ (هـ نـ) هـ هـ. هـ سـ دـ مـ هـ هـ.
 هـ دـ (هـ نـ) دـ. هـ سـ دـ مـ هـ هـ. هـ سـ دـ مـ هـ هـ.
 هـ سـ دـ مـ هـ هـ. هـ دـ (هـ نـ) هـ هـ. هـ سـ دـ مـ هـ هـ.
 هـ سـ دـ مـ هـ هـ. هـ دـ (هـ نـ) هـ هـ. هـ سـ دـ مـ هـ هـ.
 دـ (هـ نـ) هـ هـ. هـ سـ دـ مـ هـ هـ. هـ سـ دـ مـ هـ هـ.

* از این گناهکاران شناخته شده^۱ جم و یونگهان^۲ کسی
که از برای خوشنود ساختن^۳ مردم ما^۴ پاره^۵ گوشت^۶
خوردن^۷ آموخت از آمان^۸ از تو، ای مندا، پس از این^۹
باز شناخته خواهم شد^{۱۰} ^{۱۱}

۹ آموزگار بد^۱ گفتار^۲ را تباہ کند^۳ و خرد^۴ زندگی^۵
را با آموزش^۶ خویش، او باز میدارد^۷ از اینکه دارائی^۸
منش نیک، بلند داشته شود^۹ با این سخنان^{۱۰} روانم^{۱۱}
گله گزارم^{۱۲} بشما، ای مندا و ای راستی^{۱۳}

۱۰ اوست کسی^۱ که گفتار را تباہ سازد، کسی که از چار پا^۲
و خورشید^۳ بزشته^۴ باد کند^۵ آنچنان که با دو دیده^۶
توان دیدن^۷، و کسی که بخورد را^۸ پیرو دروغ بشمار دهد
و کسی که کشت زار را^۹ بیابان کند^{۱۰} و کسی که تبرزین^{۱۱}
بروی پیرو راستی کشد^{۱۲} ^{۱۳}

۱۱ آمانند که زندگی را تباہ کنند، آن پیروان دروغ که بسی^۱
بر این اندیشند^۲ کدبانوان و کد خدایان^۳ را باز دارند^۴
از رسیدن^۵ به بخشایش^۶ (ایزدی)، آنان، ای مندا، پیروان
راستی را از بهتر منش روگردان سازند^۷ ^۸

* از جشید پسر و یونگهان (= یونجهان) جداگانه سخن داشتیم

- (۸) سفع تین بیو، سفعی سفعی بیو.
 فایر «سفعه (تین) بیو». داده (د). و مدد سعدیه بیو.
 قسم. ۶ سیدور دیم بیو. از دلیل سفعی بیو.
 نبرده سفون بیو. لف سعدیه. ای ساده. سع (۶۴) بیو.
 سفع تین بیو عبارت. داده سفعی بیو.
 که که سفره بیو. ۶ سیوسد. فایر از دلیل بیو. سدیع بیو.
 و دن بدد سعدیه دن بیو. داده (سفع). ۶ (۷) بیو سفعی
 بیو (۷). نور سعدیه (د). دخ سیون سع سعدیه. بن (سهم).
 سع بیو. ۶ سد. پن بدم بیو. سرع سدر سیدور سد.
 ای (۸) بدلیل بیو. نور سعدیه بیو. فایر سع (د). ۶ سفعی بیو.
 ساده. (بن) سد. ۶ سدفع (د). ۶ سرع در سد.
 ۶ سیوسد. سع سعدیه سد. قسم سع سد در سد. ۶ (۷) ساده.
 (۹) نور (ج). ۶ سدیه. داده (سفع). ۶ (۷) بیو سفعی
 قسم. سعادتیه (۶). فایر سعی سدیه. سطفی سوسد.
 نل بیو. سرع در سد. نور (س) از سد.
 قسم بدد سد. و سطفی بیو. و (۷) (سهم). و سوسد
 و ساده بدد سد. فایر (س) سرع سع.
 و ساده بدد سد. فایر دلک سع. سع سعدیه (۷).
 (۱۰) سرع عبارت. داده (سفع). ۶ (۷) بیو سفعی
 قسم. سعادتیه (۶). فایر سعی سدیه. سطفی سوسد.
 نل بیو. سرع در سد.
 قسم بدد سد. فایر (س) سرع سع.
 و ساده بدد سد. فایر (س) سرع سع.
 و ساده بدد سد. فایر دلک سع. سع سعدیه (۷).
 (۱۱) سرع عبارت. داده (سفع). ۶ (۷) بیو سفعی
 قسم بیو. و (۷) (سهم). ۶ سیوسد. از دو طرف (۶) بیو.
 نل (ن) بند سد. سرع (س) بدد سد.
 سرع سدرو بدد سد. (س) سعی سلیمانی سعدیه. فایر سع (۶).
 قسم بیو. فایر سعادتیه (۶). سرع سد (۷).
 ۶ سیوسد. (س) (۶) سیدور بیو. ۶ سدفع (۷).

۱۲ * چه آمان روگردان کنند با کفتار^۱ شان مردم را از بهتر کردار با آمان مندا نفرین^۲ گوید، کسانی که زندگی چار پارا با خروش شادمانی^۳ تباہ کنند^۴ نزد آمان گر هم و کسانش براستی برتری داده شدند^۵ (همچنین) کرپن و شهریاری آنافی که دروغ خواستارند^۶ ^۷

۱۳ † چه درکشور (پسین)^۸ گر هم در خان و مان^۹ بدتر منش فرودخواهد آمد^{۱۰} و تباہ کنندگان^{۱۱} این جهان^{۱۲} ای مندا آنگاه ماله بر آرنده^{۱۳} باززوی^{۱۴} ییک^{۱۵} پیغمبر^{۱۶} تو، که آمان را از نگریستن^{۱۷} آشنا^{۱۸} باز خواهد داشت^{۱۹} ^{۲۰}

۱۴ ‡ از برای ستم^۱ بوی^۲ گر هم و گویهای^۳ دیر باز^۴ است که خرد و ورج^۵ خوبیں فرو نهادند^۶ چه آمان بر آن شدند^۷ که دروغپرست را یاری کنند^۸ و کفته شده که چار پا از برای کشتن است^۹ تا اینکه مرگ زدای^{۱۰} را بیاری کردن بر انگیز اند^{۱۱} ^{۱۲}

* در این بند از کشتار گاو و گوسفند که دیو یستان در جشن‌های دینی خود بجای آورند یاد شده نزد پیغمبر ایران کشتار (قربانی) مایه^۱ خوشنودی خدا نیست یگانه پرستشی که بد رگاه مندا پذیرفته شود همان ناز راستی است بدابکسانی که از راه راست برگشته پیغمبر گمراه کننده چون گر هم و پیشوایان دین دروغین کرینها و سلاسل رسماً karapan را پیروی کنند به بند یستم از هات^۲ نیز نگاه کنند

† چون رستاخیز فرآرسد و کشور مینوی مندا آراسته گردد گر هم و همه کسانی که جهان را بورانی و تباہی کشانند، بدوزخ، بآن سرای اندیشه^۳ نایاک در آیند، آنگاه بشیانی سود ندهد هرچند که باززوی رسیدن به ییک ایزدی و دین راستین ناله و خروش

(۱۲) قسم سد. (س) (س) (س) (س) (س) (س). داد (س) (س) (س) (س) (س) (س).
 خواه سرخ در نهاده سد میخ. نمود و رس طی سه سد میخ. س (س) (س) (س) (س) (س) (س).
 سه سد در ری. س (س) (س) (س) (س) (س) (س). سوسد. س (س) (س) (س) (س) (س) (س).
 قسم سد. نمود (س) (س) (س) (س) (س) (س). (س) (س) (س) (س) (س) (س). داد (س) (س) (س) (س) (س) (س).
 نمود در نهاده سد میخ. فای (س) (س) (س) (س) (س) (س).
 وسایع سد. نمود (س) (س) (س) (س) (س) (س). نمود (س) (س) (س) (س) (س) (س). و (س) (س) (س) (س) (س) (س).

(۱۳) قسم سد. نمود (س) (س) (س) (س) (س) (س). نمود (س) (س) (س) (س) (س) (س).
 نمود در نهاده سد میخ. و (س) (س) (س) (س) (س) (س). س (س) (س) (س) (س) (س) (س).
 س (س) (س) (س) (س) (س) (س). س (س) (س) (س) (س) (س) (س). نمود در سد.
 قسم سرخ سد. س (س) (س) (س) (س) (س) (س). س (س) (س) (س) (س) (س) (س). و (س) (س) (س) (س) (س) (س).
 فای کله سرخ در سد. فای (س) (س) (س) (س) (س) (س). و (س) (س) (س) (س) (س) (س).
 قسم. نمود. نمود. و (س) (س) (س) (س) (س) (س). نمود در نهاده سد.

(۱۴) نمود در سد. نمود (س) (س) (س) (س) (س) (س). س. نمود (س) (س) (س) (س) (س) (س).
 فای (س) (س) (س) (س) (س) (س). و (س) (س) (س) (س) (س) (س). نمود (س) (س) (س) (س) (س) (س). (س) (س) (س) (س) (س) (س). و (س) (س) (س) (س) (س) (س).
 فای (س) (س) (س) (س) (س) (س). نمود در سد. فای (س) (س) (س) (س) (س) (س). و (س) (س) (س) (س) (س) (س). نمود (س) (س) (س) (س) (س) (س).
 نمود در نهاده سد. نمود (س) (س) (س) (س) (س) (س). نمود در سد. فای (س) (س) (س) (س) (س) (س).
 قسم. و (س) (س) (س) (س) (س) (س). نمود (س) (س) (س) (س) (س) (س). نمود (س) (س) (س) (س) (س) (س).

بر آورند از دیدن بهشت آن سرای آشا (= راستی) بی بهره مانند
 نه معنی این بند پس از داشتن معنی «مرگ زدای» که در یاد داشت از آن
 سخن داشتیم روشنتر خواهد شد در این بند، چنانکه در بند دو ازدهم، سخن از کشتناری است
 که دیوستان در جشنهای دینی خود بجای میاوردند گرهم و کوبها که از سران و شهریاران
 دیویسنا هستند، یروانشان را بکشتن چار باشان و ادار کشند و گویند که از این یشکش خوبینت
 هوم بسطه هد آنکه مرگ از مردمان بزداید، یاری خواه شناخت به بند دهم
 از هات ۴۸ نیز نگا کنید

۱۵ * از اینرو^۱ کرینها و کویها آسیب یابند^۲، از (همان) کسانی که آمان روا نمیداشتند^۳ که بزندگی^۴ خویش آزادانه^۵ فرمان رانند^۶ آن کسان را (این) دو^۷ بخان و مان منش نیک^۸ خواهند برد^۹

۱۶ † «از هر چیز بهتر آموزش^۱ مرد پارسائی^۲ است که از روی هوش^۳ باشد» تراست، ای مزدا اهورا، توامائی، بهر آنکسی که سرا بازار^۴ بیم^۵ دهد، آنچنان که من پیرو دروغ را در آزرن^۶ دوستانم^۷ باز توانم داشت^۸

* در روز داودی بین، پیشوایات و فرمانگزاران دیویستا از همان کسانی که امروزه ازه آزان در رنج اند و در زندگی خود آزاد نیستند، دیوار و گفتار آیند و آن ستم دیدگان از بخشایش ایردی برخوردار گشته بخان و مان منش نیک (=بهشت) در آیند این «دو» روش نیست که چه کسانند در گزارش بهلوی (زند) امشا سیندان خرداد و امرداد دانسته اند

† نخستین فرد این بند: *بروسکا... و سیرونوس*. چنین میناید که در هم و برهم شده باشد گلدن Geldner و بوناک Baunack و دانشمندان دیگر کم و بیش از آن سخن داشته اند 258. 28. *Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung* Baunack Studien I 463-466

اين فرد را نگارنده از روی گزارش بهلوی (زند) بفارسي گردانیده است در اين بند يقين اميدوار است که از ياري اهورا مزدا بتواند آسیب بپروان دروغ را از دوستان خود دور بدارد

(۱۵) س{سد}نی د. س. خان{م} سعدی س. و بس. و س(ام) حسین سعدی درود. و ع(ج) حسین سعدی درود.
 س(سد)نی د. س(در)ب. قیم مکار. و س(در)ب. ا. حبیب دین. نور سعدی درود. سلیمان سعدی درود. خان عدی.
 حبیب دین. نور سعدی درود. سلیمان سعدی درود. خان عدی. سعدی درود. و س(در)ب. حسین سعدی درود.
 خان عدی. سعدی درود. و س(در)ب. حسین سعدی درود. و س(در)ب. خان عدی.

(۱۶) عزیزه. حسین. خان عدنی درود سعدی رخ. و س(در)ب. حسین درود. دهدزه. دهدزه درود. و س(در)ب. حسین درود.
 سلیمان سعدی درود. سلیمان سعدی درود. سلیمان سعدی درود. سلیمان سعدی درود. سلیمان سعدی درود.
 قیم مکار درود. س. س. سدی دین درود. سلیمان سعدی رخ. و ع(ج) سلیمان سعدی.
 عزیزه. سلیمان سعدی رخ. و ع(ج) «سمیر».
 دیسر ددی مکار. دیسر ددی مکار. سلیمان سعدی درود.

یستا، هات ۳۳

۱ * آنچنان که در آیین^۱ نخستین^۲ فندگی^۳ است داور^۴
 با درست تر^۵ کردار^۶ رفتار کند^۷ با پیرو دروغ و همچنان
 با پیرو راستی و با آنکسی که نزدی (کردار) نادرست^۸
 و درست^۹ بهم آمیخته است^{۱۰} ۸۸

۲ + کسی که بدروغ پرست^۱ بد^۲ کند^۳ چه با گفتار، چه با
 پندار، چه با دستها یا اینکه به پیروش^۴ نیکی آموز اند^۵ :
 (اینچنین) کسان کام^۶ مندا اهورا و خواست^۷ وی بجای
 آورند^۸ ۸۸

* آنچنان که در آیین نخستین آمده در روز داوری پسین با پیرو دروغ یا گناهگار و با پیرو راستی یا نیکوکار از روی داد رفتار خواهد شد همچنین با کسی که نیمة از کردار جهانی وی ستوده و نیمه دیگر شنکوبده است در بند چهارم از هات ۴۸ فرماید: کسی که کردارش پاینکی و بدی آمیخته است در روز پسین از نیکوکاران که بسوی بهشت روند و از گناهگاران که بدوزخ در آیند، جدا خواهد گردید جای آنان در گانها نامیده نشده اما در جاهای دیگر اوستا میوان ^{و زدده سداس} misvan (= میوان ^{و زدده سداس}) misvāna
 خواهد شده چنانکه در فرگرد نوزدهم وندیداد باره ۳۶ و در دو سیروزه خرد و بزرگ در باره ۳۰ و هبشه با کله گاتو ^{و زدده} gātu، جایگاه آمده است در یهولی هیستگان ^{پذوه و زدده} hamistakān خانده شده است هیستگان نزد مزدسان بنجای hamistakān ^{پذوه و زدده} hamistakan است هیستگان از مصدر میان ^{و زدده} myas که در عیسویان کاتولیک و برزخ مسلمانان است هیستگان از هام myas ^{و زدده} ham ۱۴ از هات ۴۶ در آمده است که در فارسی آمیختن شده است و با جزء هام ^{و زدده} ham هام میش ^{و زدده} ham myas یعنی بهم آمیختن که در بند ۱ از هات ۳۳ آمده است از همین بثیان است میوان ^{و زدده} ham یعنی بهم آمیختن که در کردار نیک و بد شان بهم آمیخته، نه نیکی به بدی فزوونی کند که در خود یا داش بهشت گرفته و نه بدی یعنی از کردار نیک آنان است که بدوزخ روند هیستگان جمع هیستک ^{پذوه و زدده} hamistak یعنی بهم آمیخته پون در جلد خرد اوستا ص ۱۸۱ - ۱۸۴ از هیستگان سخن داشتیم در اینجا یعنی از این نباید فقط

(۳۳) (ویسندیده). عیسدیده.

(۱) ویسندیده. دلنه. واس(عیسندیده).
 ویسندیده. ویسندیده. عیسندیده (وند). عیسندیده (درینه) درنه.
 ویسندیده. ویسندیده (سندیده).
 ویسندیده (سندیده). عیسندیده. عیسندیده.
 ویسندیده. عیسندیده. عیسندیده.

ویسندیده. ویسندیده. عیسندیده. عیسندیده.

(۲) سع. قمع. سوچ. واعچ (سندیده).

واس(عیسندیده). واس. بهچ. واس. سندیده.
 سندیده (درنه). واس. واس(عیسندیده).
 واس(عیسندیده). واس. عیچ دلنه (سندیده). سندیده.
 واس(عیسندیده). واس. (سوچ) سونج.

سع (سندیده). عیسندیده. ویسندیده.

قره های ۱۴ - ۱۵ از فصل دوازدهم مبنو خرد را باد آور میشون : «آن را که کرفه (ثواب) و گناه یکسان است جایش در هستکان است، آن را که بزه (گناه) پیش است راه دوزخ بوبد» در ارد او بیرافنامه در فصل ششم ارد او بزاف در گردنش بهشت و دوزخ کوید: «بعای فراز آمدم که روان چند مردم گردهم آمده بودند، از سروش بیروز گر و ایزد آذار پرسیدم: اینان چه کسانند و چرا اینجا هستند؟ سروش بیروز گر و ایزد آذار بن گفتند این جایگاه را هستکلن نامند این روانها تا تن پسین (= روز پسین، رستاخیز) در اینجا بمانند اینان روان کسانی هستند که کرفه و گناهشان یکسان استه. بجهایان بکو: مکذا برد آز و آزاد شا را از کرفه آسان بدلست آمدنی باز دارد، چه روان، اگر کرفه سه سروشوچر نام وعلوکارانام sroshōcaranām (وزن سبکی است بجلد و ندیداد گزارش نگارنده بانجام مقاله یاد افراه نگاه کنید) بگناه فرونی کند به بهشت رود؛ اگر گناه سه سروشوچر نام از کرفه پیش باشد روان بدوزخ شود: آنکه را کرفه و گناه یکسان است تا تن پسین (= روز پسین) در هستکان بماند. یاد افراه (سزای) آنان سردی و گرمی است که از اند روای (= هوا) آید جز این آنان را رنج دیگر نباشد»

† در بند هجدهم از هات ۳۱ و در بند چهارم از هات ۶ نیز از بدکردن به بدان مغن رفته است

۳ * کسی که از برای پیرو راستی بهتری (خواهد) آزاده یا
کشاورز یا پیشوای^۱ و یا کسی که با کوشش^۲ از چار با
نگاهداری کند^۳ آنکس (روزی) در چمن^۴ راستی و منش نیک
خواهد بود^۵

۴ + منم، ای مندا، که از پرسش تو بزدایم^۱ نافرمانی^۲ و بد
منشی را و از آزاده خیره سری^۳ و از کشاورز همسایگان^۴
دروغ و از پیشوای تکوهیدگان^۵ را و از چمن^۶ چار پایان
بدتر (ین) نگهدار^۷ را

۵ منم آنکه سروش^۸ از همه بزرگترت را^۹ بیاری^{۱۰} خواهم
خواند^{۱۱} آنکه که زندگی جاودانی^{۱۲} یا بم^{۱۳} در آن کشور
منش نیک^{۱۴}، در آن راه^{۱۵} درست^{۱۶} راستی، نزد کسانی که
مندا اهورا آرام دارد^{۱۷}

۶ منم آن پیشوای^۱ که از آین راستین (راه)^۲ درست
(باموختم) اینک از بهتر منش^۳ خواستار آموختن^۴
برزیگری^۵ و با چنین منشی^۶ بکار انداختن^۷ آن، باین
اُحید^۸ سرآرزو است^۹، ای اهورا مندا، این (امشاسپند)^{۱۰}
تو دیدن^{۱۱} و پند پرسیدن^{۱۲}

* چمن راستی (کشا) و منش نیک (وهمنگاه) فردوس است چنانکه کشور منش نیک
که در بند پنجم هین هات آمده بهمین معنی است و خان و مان بدتر منش که در بند سیزدهم
از هات ۳۲ گذشت بهعنی دوزخ است

+ یغیر امیدوار است که در مزدا پرستی در مان درد جهانان بدست آورده باشد
و بتواند نافرمانی و منش رشت از خاکیان دور کند و سه گروه مردمان را که شکریان
و بوزبکران و دانایان باشند از آزاد خبره سران و دروغ آزمایان و تکوهندگان برهان
و دست گاشتگان یدادگر از کشت زارها کوتاه سازد

- (۳) قسم. سمع سدیم. واسطه دن بدمج.
 سمع سدیم. واسطه سدیم. واسطه. قاع (یکی) در ج.
 سد (دوست) سد. واسطه. سمع داده.
 قاع (دوست) سد. واسطه. قاع (که سمع سدیم) سمع سدیم. قاع (ج).
 سمع. سمع (ج). سمع سدیم در سد. سمع سدیم.
 قاع (دوست) سد. واسطه. سمع سدیم ج.
 (۴) قسم. قاع سمع. سیوسه. سعد (دو بدمج).
 سو و سه. سمع (ج). واسطه. سمع سد.
 سمع سدیم (دو بدمج). مار (دو بدمج).
 قاع (یکی) سمع در سد. سیوسه. سعد (دو بدمج). واسطه.
 سد (دوست) سد. سمع سدیم.
 قاع (دو بدمج). واسطه. سعد (دو بدمج). سمع سدیم. سمع سدیم ج.
 (۵) قسم. قاع (دو بدمج). واسطه دن بدمج.
 داده سمع (ج). کر سد. سمع سدیم.
 سمع سدیم. واسطه (دو بدمج). سمع سدیم ج.
 سد. سمع سدیم (ج). واسطه دن بدمج.
 سمع سدیم. سمع (ج). واسطه.
 قاع سمع سدیم. سیوسه. سمع (ج). سمع سدیم ج.
 (۶) قسم. سمع سد. سمع سد. (یکی) دن بدمج.
 سمع (ج). سمع دن بدمج. سد. قاع (دو بدمج) سد. واسطه.
 سمع سدیم. سد. سمع سدیم سد.
 واسطه. قاع (یکی) در سد در سد. سمع سدیم سد. قاع (دو بدمج) در سد.
 سد. سمع (ج). دیده سد. سمع داده.
 سیوسه. واسطه (دو بدمج) دن بدمج. نخ نخ سا (دو بدمج) دن بدمج.

۷ * بسوی من آیید^۱، ای بهتران، خود^۲ پدیدار^۳ (سازید)،
ای مندا، ای اردیبهشت، ای بهمن، تا اینکه بمن، گذشته
از مغان^۴، (دیگران) نیز گوش فزادهند^۵ باید اندر میان
ما آشکار^۶ (و) پیدا^۷ باشد راد بهای^۸ نهاد کتر ارندگان^۹ ۱۱

۸ دادخواهیم را^{۱۰} که (بنزد شما) میآورم^۲ فراشناشد^۳، ای
بهمن (و) درودم^۴ را از برای مانند شما^۵ کسانی، ای
مزدا، ای اردیبهشت، (و) سخنان ستایش^۶ ارزانی دارید،
ای خرداد و امرداد بخشایش^۷ پایدار^۸ تان را^۹

۹ † خردا تو، ای مندا، با راهش^۲ دویاران^۳ راستی افزاء
بان کسی که از من روش دیگر^۵ یافته بهتر منش ارزانی
دارند^۶ (آری) از یاوری^۷ آن دو برخوردادر شویم^۸ آنانی
که روانشان یکانه است^۹ ۱۲

۱۰ † همه^۱ خوشیها زندگی^۲ که تراست، چه آنهایی که
بودند، و آنهایی که هستند^۳ و آنهایی که، ای مندا،
خواهند بود^۴؛ بخواست^۵ خودت آنها را (بما) ببخشای^۶
بدستیاری بهمن بر افزای^۷، بدستیاری شهریور و اردیبهشت
رسنگاری^۸ تن^۹ ۱۳

* در این بند یغیب خواستار نمایش پر تو ایزدی و فروغ راستی و پاک منشی است
تا اینکه گذشته از یرواوش یا مغان، سخاش زد دیگران هم شوندگان پیدا کنند
† در سر این بند بسیار بیچده و دشوار بسیار گفتگو کرده اند از گزارش
پهلوی (زند) این بند که برخی از داشمندان خواسته اند یکره بکشند، خود بر ازیع
و گره است بنا معنی که نگارنده برگزیرده مقصود این است: کسی که از آینین یغیب بهره یافته
و ره و رسم دیگر پیش گرفته خرد پاک ایزدی با رامش و بخشایش خرداد و امرداد باشکن
بهترین منش دهدن
از یاوری این دو امتناسبند که روانشان یکی است رسانی و جاودانی اراده شده است
یاد داشت شلهه^۱ از بند ششم از هات ۳۱ نگاه کنند
† یغیب خواستار است که دینداران در هین چهان از همه خوشی و رامش زندگی
که مندا یافرید برخورد دار باشند و بیانجی امتناسبندان: بهمن و شهریور و اردیبهشت
از ایش و کشاش یا بند و بکام دل رستد

(٧) س. س. (س) دوچه. فایل عدن بدین س. س.
 س. س. س. دلی دن س. س. س. س. س. و س. (ع) عین س. م. س. س.
 س. س. س. و اکارچه. س. س. س. س. س.
 س. س. س. دد (دریا). ل. س. (م). س. س. س. س. (ج).
 س. (در. ب-) س. س. س. س. (ز). ل. ع. س. س. س. س. س.
 س. (در. ب-) س. س.

(٨) . مَنْدُورَسْ . (مَنْدُورَسْ) . سَعْدَيْسْ . سَعْدَيْسْ .
 وَسَعْدَيْسْ . وَسَعْدَيْسْ . وَسَعْدَيْسْ . وَسَعْدَيْسْ .

(٩) سع. سٌـ د. سـيـوـسـ. سـيـوـسـ. سـيـوـسـ. سـيـوـسـ.
 سـيـوـسـ. سـيـوـسـ. سـيـوـسـ. سـيـوـسـ. سـيـوـسـ. سـيـوـسـ.

۱۰) فایه مدین سعی ندادند. نمودن بآمدند و در حقیقت
 پسر سعی نداشت. سعی خود را برای خود نداشت. هر چند میتواند
 پسر سعی نداشته باشد. لیکن «سید» دیگر نداشته باشد.
 لیکن زنی نداشته باشد. لیکن زنی نداشته باشد. سرمه ایلی میتواند نه «سید»
 باشد. «من» میتواند نه «سید» باشد.
 نه «سید» باشد. نه «سید» باشد. نه «سید» باشد. نه «سید» باشد.

۱۱ * تو ای اهورا مندای توانا تر^۱ و سپندارمذ و اردیبهشت
جهان افزا^۲ و ای بهمن و شهریور بعن کوش فراد هید و با
من در آمرزش^۳ باشید آنگاه که پاداش^۴ هر کسی از می رسد^۵

۱۲ + بن روی آر، ای اهورا، از سپندارمذ توش (وتان)^۶
ده، از پاکتر روان^۷، ای مند^۸ پاداش^۹ نیک زور^{۱۰} (بخش)،
از اردیبهشت زبردستی^{۱۱} نیرومند^{۱۲}، از بهمن بخشایش^{۱۳} (ده)

۱۳ از برای نگهداری^۱ من، تو ای دور بیننده^۲ چیزهای بیمانند^۳
کشور قان را چون پاداش^۴ منش نیک بمن ارزانی داریده^۵
ای اهورا. ای سپندارمذ بنهاد^۶ راستی آموز^۷ ۸۰

۱۴ ایدونت از برای دهن^۱، زرنشت^۲ زندگی^۳ خویشن^۴
(و) پندار نیک و کردار نیک و گفتار برگزیده^۵ (خود را)
به منهاد دهد (و) بدین راستین فرمانبری^۶ و توانائی^۷ ۸۰

* یغبر امیدوار است که اهورا و امشاسبند انش : آرمیتی سل‌هاره^۱ و سپندارمذ^۲ و آتش سپیس^۳ = armaiti و آتش سپیس^۳ = asha (اردیبهشت) و هومنگه و لاریه^۴ همسز^۵ = بهمن^۶ و خشته^۷ شهار^۸ = شهریور^۹ xshathra در روز بین آن هنگامی که از برای کردار های نیک پاداش بخشیده شود، آمرزش و بخشایش خود را از وی دریغ نکنند در بستانی یست و هفتم در پارهای A - ۱۱ - ندهای ۱۱ - ۱۴ - این هات نیز بر میخوریم
† بند های ۱۲ - ۱۴ از هات ۳۴ در پاره های A - ۳ از آتش بهرام نایش آورده شده است

(۱۱) **ل** قسم. دفعه دنده می. سمعان (ج).

عسوی و سعید عرس. سمعان (اسد) دنده عرس.

سعید عرس. **ل** (اسوی) سعید عرس.

عسی دنده عرس. فاطمه. سمعان (اسد) عرس.

دنده می. س. عسی دنده عرس. **ل** (عسی) عرس.

سعید عرس. و سعید عرس. **ل** (سر) رسته.

(۱۲) ده. **ل** (د) سعید عرس. سمعان (اسد).

سعان (اسد) دنده عرس. **ل** (سعید) عرس. و دنده عرس.

دنده دنده عرس. سبزه درجه. عسوی و س.

واسطه عرس. **ل** (ل) سوس.

سعید عرس. سعید عرس. **ل** (سعید) عرس.

فاطمه. سعید عرس. **ل** (دنده) سوس.

(۱۳) **ل** (اسد) عرس. فاطمه (اسد) سعید عرس.

و طبع عرس. **ل** (د) دنده عرس. فام. سرمه (اسد).

سعید عرس. سمعان (اسد) دنده عرس. سمعان (اسد).

وسد. واسطه عرس. سعید دنده. سعید دنده. **ل** (ل).

ل (ل). دنده سعید عرس. سمعان (اسد) دنده عرس.

سعید عرس. و طبع عرس. **ل** (اسوی) سعید عرس.

(۱۴) سعید. **ل** (اسد) دنده عرس.

اسد (اسد) عرس. سعید عرس. دنده عرس.

وسوی دنده عرس. ام س. دنده عرس.

اسد عرس. واسطه عرس. فاطمه دنده. سعید عرس.

وسوی دنده عرس. سعید عرس. و سوس.

دنده سعید عرس. دنده عرس. سعید عرس.

بیستنا، هات ۳۴

۱ *کردار (و) کفتار و پرستشی^۱ که تو از آنها، ای مزدا^{*}
 جاودانی و راستی ارزانی خواهی داشت^۲ و کشور رسائی^{*}
 از همانها ترا بآن داریم، ای اهورا^{*} که بیش از بیش^۳ بما
 ببخشائی^۴ ۵۵

۲ + و با پندار (و) کردار منش نیک^۱ و مردپارسا^۲ که روانش
 براستی بیوسته^۳ همه آنها را به پیشگاه^۴ تو آورد، (بان
 پیشگاه) نیایش^۵ شما^{*} ای مزدا^{*} با سرودهای ستایش^۶ ۵۶

۳ # ترا، ای اهورا و راستی، بانهاز^۱، میزد^۲ بیش آوریم^۳ تا
 اینکه از منش نیک همه جهانیان را^۴ در کشور (جاودانی)
 رسا سازید^۵ آری هماره نیک اندیش^۶ بر خوددار است^۷
 از سود^۸ مانند شما^۹ کسانی^{*} ای مزدا ۵۷

* در این بند از (زنگی) جاودانی (= آمر تات سعی^{۱۰}) امرداد ameratat و جهان راستی (= آش سریس. asha) و کشور رسائی (= هژور و تات هند^{۱۱}) سهیم.
 بُلْهارvatāt خرداد زندگی مینوی آینده بهشت که باداش کردار و کفتار و پندار است
 اراده شده است هین کردار و کفتار و پرستش (= پندار) است که مزدا را با امر زیدن
 بندگان خواهد وا داشت

† یغیر همه پندار و کردار و کفتار نیک بیرون را در بارگاه ستایش مرتدا تا روز
 شار نگهداری خواهد نمود در بند بیاندهم از هات ۲۸ دیدیم که یغیر فرماید: نگهداری
 کردار و پندار نیک با من است هر آنچه در جهان از مردم سرزند هم در گنجینه کردار

(۱) (ویسندیده) بروسدند.

(۱) ویسندیده. ویسردسته. ویسندیده.

ویسندیده. ویسندیده. سیخه‌سیخه.

ویسندیده. ویسندیده. ویسندیده.

ویسندیده. ویسندیده. ویسندیده.

ویسندیده. ویسندیده.

ویسندیده. ویسندیده.

(۲) سطعند.

ویسندیده. ویسندیده. ویسندیده.

ویسندیده. ویسندیده. ویسندیده.

ویسندیده. ویسندیده. ویسندیده.

ویسندیده. ویسندیده.

ویسندیده. ویسندیده.

(۳) سمع.

ویسندیده. سمعند.

ویسندیده. ویسندیده.

ویسندیده. ویسندیده.

ویسندیده.

وایندیده. ویسندیده.

نگاهداری خواهد شد پاداش روز پیش بس از سنجیدن آتها خواهد بود به بند دهم از هات ۴ نیز نگاه کنید «مرد پارسانی که روانش براستی بیو سته» خود یغیر زرتشت است \neq در یاد داشت بند دوازدهم از هات ۳۲ کفتشم یگانه برستشی که بدرگاه مزدا پذیر فته شود نماز راستی است کشتنار گاو و گوستند از برای خوشنودی خدا یان از آین دیوستان و یغیر ایران از آن روگردان است چنانکه در این بند دیده میشود یغیر گوید: برای اینکه مرد مان از برای کشور میتوی رساگردند ماراست که میزد نماز پیش آوردم از برای میزد یاد داشت شماره ۷ از بند هشتم از هات ۳۳ نگاه کنید

۴ * از آذر تو که از راستی زورمندا است، ای اهورا، از آن

تیر و مندی ^۲ که پیمان رفته ^۳، خواستاریم ^۴ که بد وستان ^۰

آشکارا رامش دهنده ^۶ (بود ^۷، نک، ای مزدا، بد شمن ^۸

بنخواست دست ^۹ توهیدا رنج دهنده ^{۱۰})

۵ + چه شهر باری ^۱، چه تو انگری ^۲ شما در کردار ^۳، دارید ای

مزدا، اینک که ^۴ من بشما پیوستم ^۵، ای اردیبهشت ای بهمن

از بر ای پناه بخشیدن ^۶ بدر ویشان ^۷ شما ^۸ جدا خواندیم ^۹

خود را از همه زیانکاران ^۹ دیوها و مردمان ^{۱۰})

۶ + چون ^۱ بر راستی ^۲ شما چنین ^۳ هستید، ای مزدا، ای

اردیبهشت، ای بهمن، این بمن نشان ^۴ خواهدداد: یکسره

بر گفتن ^۵ (چیزها) در همین جهان ^۶، آنچنان که من

شاد ما نتر ^۷ پرستشکنان و ستایشکنان ^۸ بسوی شما آیم ^۹)

۷ لا کدا مندا راد مردان ^۲ تو، ای مزدا، آنانی که شناخته

شده ^۳ بمنش نیک، از آموزش ^۴ خویش با آزردگی ^۵ و رنج ^۶

از روی هوش ^۷ بهره ها ^۸ سازند ^۹؛ جز از شمادیگران ^{۱۰}

رانشناسم، ای راستی (اشا) پس اینچنین ماوا پناه دهید ^{۱۱})

* در این بند، چنانکه در بند نوزدهم از هات ۳۱ و در بسیاری از بند های دیگر از آزمایش آش افروخته و آهن گذاخته یاد شده است در برابر آذر افزوزان نیکو کاران گزند نیا بند اما گناهکاران از آن آسیب یافته گنانه شان آشکار گردد در اینجا «خواست دست» چنانکه در یاد داشت آن خواهیم دید معنی اشاره دست است در روز آزمایش بین یک اشاره دست داور ایزدی کافی است که زبانه آذر در رامش بخشیدن باریان رسانیدن، نیکو کار را از برهکار و یاک را از نایاک باز شنا ساند

+ یغییر از آفریدگار پرسد: اینک که من و بیرون از گروه دیوها (پروردگاران آریانی) و مردمات زیانکار روحی برگردانده بتو اهورا مزدا و امشاسبات اردیبهشت (= راستی) و بهمن (= منش نیک) بیوستم و من یغییر بر آن شده ام که بیوان و بیچارگان (ا) بناه باشم، آیا آن برتری و توانانی که شماراست مرا در این کار باری خواهد کرد؟

- + توانانی و برتری ایزدی از برای من نشانه خواهد بود از اینکه در این گفتی به برگردانیدن کارهای جهانی کامیاب گردم و این سرا بر آن خواهد داشت که شاد ماتر و

(۱۴) سعی سعی سعی سعی سعی

وَلِكُلِّ مُؤْمِنٍ كِتَابٌ فَلَا يُظْهِرُونَ وَلِكُلِّ مُؤْمِنٍ كِتَابٌ فَلَا يُظْهِرُونَ

۶۴۹۵-۱۱-۲۰۰۷

عَدْهُمْ لِلَّهِ أَعْلَمُ. (سُورَةُ الْأَنْجَوْنِ). مُرَدِّي أَسْدٍ. لِلْمُؤْمِنِينَ.

لِكَوْسٍ وَلِكَوْسٍ رَبِيعَ الْمُهَاجَرَةِ.

وَعِنْ دِرْدَنْدَلْهُ- دِرْدَنْدَلْهُ. وَعِنْ دِرْدَنْدَلْهُ.

(٥) وسٹ. فام. نلیں سٹ (۶۴). وس. چن بدموند.

وَسِرْدَنْجَلْيُونْدَه. سِرْجَوْسَه. وَسِرْسَه. وَاسِعَه. بِرْسَه. بِلْجَه.

وہیں سے۔

۶۴۹. نہجۃ الرشاد. و ۶۵۰. حسین دوسری.

پرس(ع)-واسع. وابع مدعی سعدی د. (پرس(ع).) واسطه ملعون است.

و-قوع «سد» نیزه. بنی اسرائیل ندهم (سد) نیزه.

(۶) وسیع‌بیان. نسبت‌الله. عدالت‌الله. عزالت‌الله.

سے گوئیں۔ سوچیں۔ واطھے۔ سے گوئیں۔

وَسَعْيٌ وَسَعْيٌ وَسَعْيٌ

سے مل دوں۔ سے کوئی نہ ہو۔ وایہ ددھ سد۔ سے کوئی نہ ہو۔

وَسَعْيٌ لِلَّهِ وَنَبِيِّهِ وَالْمُلْكُ لِلَّهِ وَنَبِيِّهِ

«الله رب العالمين». نعم رب العالمين. رب العالمين. رب العالمين.

(v) وَدَلِيلُهُ مُحَمَّدٌ سَلَّمَ وَآلُهُ وَسَلَّمَ.

۵۴۷. وَسِعَتْ مُنْعِنَةٍ وَسِعَتْ مُنْعِنَةٍ وَسِعَتْ مُنْعِنَةٍ

مَعْلُومٌ مُّسْتَقِرٌ (سَعْيَنَلْخَلْسَعْيَنَلْخَلْ).

وَسَدَوْسَهُمْ. لِكَلَّا لَدَرْجَةٍ. (وَسَعَهُمْ)

۶۴۵. سعدیه. ۶۴۶. سعدیه.

وَالْمُؤْمِنُونَ هُمُ الْمُفْلِسُونَ لَهُمْ يَوْمًا حُسْنٌ

دلاکر متر با درود و ستایش با استان مرتدا دوی نهم
 آن پیغمبر خواستار است که راد مردان و یا شناسان نیک منش که با همه آزار و رنج
 از سوی دشمنان برداز آموزش دین راستین بره و نیکی رسانند، از آسیب بدخواهان
 در پناه باشند

۸ * چه از این کر دار ها آمان مار ا بیم دعند^۱ که در آنها بسیار
کرند^۲ است - چونکه او تو ام است^۳ (من) ناتوان^۴ را -
از دشمنی^۵ با بین^۶ تو، ای مزدا
کسانی که براستی نیند یشنند^۷ از آنان جایگاه^۸ نیک خود
خواهد بود^۹

۹ + کسانی که سپندار مذ^۱ نزد دانند^۲ تو ارجمند^۳ را،
ای مندا، آن بد کرداران^۴ فرو کذار باشند^۵ از نیاقن^۶
منش نیک: لز آمان راستی بسی^۷ دور ماند^۸ تا چند که از ما
جانوران^۹ بیا بانی^{۱۰}

۱۰ بدر یاقن^۱ این کردار منش نیک اندرز داد^۲ خردمند^۳ و به
سپندار مذکار ساز^۴ (آن) بار^۵ راستی (اندرز داد) دانا و بهمه
امید های^۶ بکشور (مینوی) تو، ای اهورا مزدا^۷

* یخبر گوید یشوای دیوستان و بیرواش با کردارهای برآسب و زیلن برای
خشی ورزیدن بآین مزدا سرا و بیلانم رایم دهنده زیرا که آن یشوای دروغین از من
توانا تراست این کسان که با شایادین راستین نیند یشنند در روز پیش از جایگاه نیک یعنی
بهشت بی بهره خواهند ماند
پهانکه دلیه میشود در خستین جله این بند فعلها و ضمیرها جمع آورده شده: یشوای دو
پستا و بیرون وی؛ یخبر زشت و بیلان وی مقصود اند آما در جله دوم بصیغه منفرد آورده
شده: یشوای گراه کشته و خود زشت مقصود میباشد
در گزارش پهلوی این بند از برای نودن مقصود کلمه اهرموج ashmōgh
(ashmogh) یعنی برهمون راستی یا گراه کشته که از برای یشوای
گش دروغین دیوستا بکار میورد، یاد گردیده است
† کسانی که از منش نیک بی بهره مانده، امشابنده سپندار مذ (= آرمئیتی) را که نزدیک
دانا برگوار و ارجمند است با کردارهای ناستوده یازارند چنین کسان از آئین راستین بسیار
دور اند میشود در اینجا از سپندار مذ زمین اراده شده باشد که تکه بانی آن با اوست

(۸) مہندرند. یعنی {سے. وسرو درستھی} مہندرند. لارو (پیغمبر) اور
مہندرند. سندھ. (نندھ) لارج (لارج) - رئی ریونڈھی.

وسرو درستھ. سندھ. سکھی درستھ. {سندھو درستھ} مہندرند.
لارکن سے بارودرس. گیووس. پیغمبر مسیح.

پیغمبر. چیلڈھ. سکھی مہندرند. سندھو درستھ مسیح.
سکھی درستھ. وحدتی. وحدتی. وحدتی. سندھ. سکھی.

(۹) پیغمبر. مدنخ پیغمبر. س (پیغمبر) مدنخ.
لارکن سے بارودرس. گیووس لارکن پیغمبر. فاتح درستھ.

ومند - وسرو درستھ س. س (پیغمبر) مدنخ.
فاسد عالم (مند). گورنمنٹ. س (پیغمبر).

سکھی درستھ. سندھ. سکھی س. مددرسہ گیووس.
پیغمبر (سے). سکھی مدنخ. س (لارج) س. مدنخ (لارج).

(۱۰) سے بارودرس. فاسد عالم (مند). سکھی مدنخ.
وسرو درستھ س. واسطہ عالم. لارکن (لارکن). مدنخ (لارکن).

مدنخ پیغمبر مسیح. س (پیغمبر) مدنخ.
پیغمبر. فاتح (سے). سکھی مدنخ. مدنخ سے بارودرس.

پیغمبر س. فاتح (سے). سکھی مدنخ (لارکن).

لارکن سے بارودرس. گیووس. ملکیت سکھی (لارکن). س. فاتح (لارکن).

۱۱ * و رسائی و جاودایی دو گانه^۱ تو، چون خورش^۲ (مینوی)
 بکار روند کشورهای بهمن با^۳ اردیبهشت (و) سپندار مذ
 استواری^۴ و نیرو^۵ بر افر ازند^۶
 اینچنین^۷، ای مزدا، تو پیروز سازی^۸ هماورد
 بد خواهت را^۹ ۸۰

۱۲ چیست آین^۱ تو؟ چه خواستاری^۲؟ چه ستایش^۳؟ کدام
 پرستش^۴؟ فرا گوئی، ای مزدا، تا اینکه بشنوند^۵ آن پاداشی
 که اشی^۶ پخش خواهد کرد بیاموز^۷ مارا از آن راه^۸
 خوشگذر^۹ منش نیک^{۱۰}

۱۳ + آن راه^۱ منش نیک، ای اهورا، که بمن گفتی^۲، آن (راه)
 خوب ساخته شده^۳ راستی که دینهای^۴ (= روانهای)
 سو شیانتهای^۵ از آن خواهند خرامیدا^۶ بسوی مزدی^۷ که
 بنیک اندیشان^۸ پیمان داده شده^۹ (مزدی) که بخشايش^{۱۰}
 نست، ای مزدا

* در این بند همه امثال سپندان: بهمن و اردیبهشت و شهریور و سپندار مذ و خرداد و ارداد یاد شده اند رسائی و جاودایی معنی تمردو تات بوسد^{۱۱} سپندان: haurvatāt و آیینات سه^{۱۲} سپندان: amēratāt (= خرداد؛ ارداد) است که در متن آمده (یاد داشت شماره ۴ از بند ششم از هات ۳۱ نگاه کنید)
 در اینجا یاد آور میشود که در این بند خرداد و ارداد با کلمه خورش (= خورته) سه^{۱۳} آمده و این نودار عقیده ایست که در مزد یستا 'خر داد را نگهبان آب xvarətha و ارس داد را نگهبان گیاه و رستی دانسته اند کشور بجای خشته^{۱۴} سه^{۱۵} آمده xshathra و اردیبهشت در متن آش سه^{۱۶} asha بی صفت و هیشت^{۱۷} ولسو در سه^{۱۸}. که بمعنی بهتر است و سپندار مذ در متن آرمیتی سه^{۱۹} armaiti بی صفت سپتا^{۲۰} ولسو در سه^{۲۱} spēntā که بمعنی یاک است، چنانکه خشته^{۲۲} که گذشت در متن بی صفت و نیره^{۲۳} والدو^{۲۴}. vairyā که بمعنی

چنین نیست. سمع داشته باز نیست.

- (۱۱) سمع. میخواهد. در این. منعه («معندهاره»).
 سمعه (لیسته) نیست. س. سمعه (مقدمه سمعه هاره).
 فاسد و سمعه (نیست). نیل سمعه (نیست). س. سمعه (نیست).
 سمعه (نیست). سمعه (نیست). س. سمعه (نیست). فاسد و سمعه.
 (س. سمعه) درجه دارد. س. سمعه (نیست). فاسد و سمعه (نیست).
 سمعه (نیست). س. سمعه (نیست). فاسد و سمعه (نیست). که نیست. سمعه.
 (۱۲) سمع. میخواهد. (نمایش). سمع. فاسد و سمعه.
 سمع. فاسد. مدد درجه دارد. س. سمع. فاسد. فاسد و سمعه (نیست).
 مدد (دو درجه). سی و سه. (۱۰۰) سطح اند.
 و سمعه. فاسد و سمعه (نیست). سمعه (نیست). (نمایش).
 سمعه (نیست). سمعه (نیست). نیل سمعه (نیست).
 فاسد و سمعه (نیست). سمعه (نیست). س. سمعه (نیست).
 (۱۳) سو (نمایش). سمعه (نیست).
 میخواهد. میخواهد. (۱۰۰) سطح اند. فاسد و سمعه (نیست).
 سمعه (نیست). مدد (درجه دارد).
 و سمعه. فاسد و سمعه (نیست).
 و سمعه. سمعه (نیست). سمعه (نیست). («نمایش»).
 سمعه (نیست). عد (رویداد). عد (رویداد).
 ۶۴۹۰. سی و سه. و ۶۴۹۰ عد (رویداد). و سمعه (نیست).
 ۶۴۹۰. سی و سه. و سمعه (نیست).

آرزو شده است، آمده است این واژه ها با این صفتها در فارسی اردبیله است و شهریور و سپند ارمذ شده است

† در پند بیش یغیر از دادار در خواست که وی را از راه منش نیک یا گاهانه در این پند آن راه منش نیک را راهی خوانده که در روز پیش دینهای (= وجود آنها با روانها) سوشاپتها (رهانند گان) از برای دیدار یادداش ایزدی باید از آن بگذراند بی کمان از راه منش نیک یا و هم تکه و لایه، همسویون راه بهشت اراده شده راهی است که از آتش سپریست. یا راستی آرایش یافته، راهی است که یاران منزد یستا بر هنایی دین خودشان که در روز پیش یک آسا هویدا خواهد شد، از آن گذشته در فردوس بیزد خواهد رسید یادداشت واژه سوشاپت نگاه کنید

۱۴ * آری^۱، ای مزدا، این (مزد) آرزو شده^۲ را از کنش^۳
 منش نیک در فندگی جهانی^۴ بانانی ارزانی خواهید داشت
 که همسایه^۵ چارپایی بارورا زد^۶ چه آن در آین نیک^۷
 شماست، ای اهورا، آن (آین) بخردی^۸ که از راستی به
 بر زیگران کشاپش دهنده^۹ (است)

۱۵ + ای مزدا، صرا از بهترین گفتارها^{۱۰} و گردارها بیا کاهان
 شما، ای بهمن و ای اردبیلهشت از آن ستایشی که وام^{۱۱}
 (بندگان است) از توانانی تان، ای اهورا، آشکار^{۱۲} ساز
 که زندگی^{۱۳} بخواست^{۱۴} تان خرم^{۱۵} گردد

* در بند پنده پیش از مزد نیک کاران در سرای دیگر سخن رفته در این بند از
 یاداش ایرزی در همین جهان یاد گردیده است یا اهورا مزدا بدبستیاری منش نیک (وهمونکه)
 بر زیگران را، آنانی را که چارهایان سودمند بروزند و از گله و رمه نگهداری کشند با مزد
 گرانبهای خوبش خواهد نواخت

+ در بند نهم از هات ۳۰ دیدیم که بیغیر آرزومند است از کسانی باشد که زندگی نازه
 و خرم کشند یارا چهارم لزیستا ۲۷ از همین بند است

(۱۴) مـ۰ نـ۰ سـ۰ مـ۰ وـ۰ سـ۰ دـ۰ بـ۰ .
 سـ۰ دـ۰ مـ۰ (سـ۰ دـ۰ مـ۰ بـ۰) . (نـ۰ بـ۰ دـ۰ مـ۰ سـ۰ دـ۰) . وـ۰ سـ۰ دـ۰ .
 وـ۰ سـ۰ دـ۰ مـ۰ (نـ۰ دـ۰ بـ۰) . مـ۰ سـ۰ دـ۰ بـ۰ سـ۰ دـ۰ . سـ۰ بـ۰ سـ۰ دـ۰ مـ۰ .
 مـ۰ سـ۰ دـ۰ بـ۰ . بـ۰ سـ۰ دـ۰ بـ۰ . فـ۰ (بـ۰ دـ۰ بـ۰) . سـ۰ دـ۰ سـ۰ .
 بـ۰ دـ۰ بـ۰ سـ۰ دـ۰ سـ۰ . بـ۰ دـ۰ بـ۰ سـ۰ دـ۰ . سـ۰ دـ۰ (سـ۰) .
 بـ۰ (سـ۰ دـ۰ بـ۰) . سـ۰ دـ۰ سـ۰ . بـ۰ (سـ۰ دـ۰ بـ۰) . فـ۰ (بـ۰ دـ۰ بـ۰) . سـ۰ دـ۰ سـ۰ .

اشتود گات یسنا، هات ۴۳

۱ * بکام دل خواستارم از برای هر یک، آنچه را که او
خواستار است، که مزدا اهورای کام فرما ۱ بدو ارزانی
داراد، بنیروی^۲ پایدار^۳ رسیدن^۴ و راستی داشتن^۵ -
این را بمن ببخشای، ای سپندار مذ - شکوه^۶ پاداش^۷ (و)
زندگی^۸ منش نیک^۹

۲ واژ آن او باد آنچه از همه بهتر است، آنکه را آرزوی فردوس^۱
است از پاکتر خرد^۲ آکاه^۳ تو فردوس بدو ارزانی باه'
ای مزدا، (و) بخشایش^۴ منش نیک که تو بدستیاری راستی
خواهی داد در همه روز ها^۵ با شادمانی^۶ زندگی دیر پایا^۷

۳ + که او از به بهتر^۱ گرایاد^۲ آن مردی که بما راه^۳
راست^۴ سود^۵ بیاموزانید^۶ در این زندگی^۷ جهانی^۸ و
(زندگی) مینوی^۹ بآن (راه) درست^{۱۰} آفریدکانی^{۱۱}
که در آنجا اهورا آرام دارد^{۱۲} آن راد مردی^{۱۳} که ما نند
تو^{۱۴} اخوب شناس^{۱۵} و پاک^{۱۶} است، ای مزدا^{۱۷}

* دو بند های ۳-۱ از این هات یغیر از روی آرزوی هر یک از دینداران خواستار است
که بیوردهگار آرزوی بر آورنده بآرزوی شان و ساند. آرزوی آنان بنیروی و پایداری رسیدن
و راستی (آش سهیس) یا دین راستین در یاقن و از پاداش برخوردادر شدن و از آن
زنگی که در خود پاک مشان است بهره ور گردیدن است آنکه را آرزوی بہشت است
بہشت بدو ارزانی و از بخشایش منش نیک و شادمانی زندگی جاودانی بر خوردار باد یغیر

نیزه‌س. (نیزه‌س). نیزه‌س.

() نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س.

نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س.

(۱) نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س.
نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س.

(۲) نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س.
نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س.
نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س.
نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س.
نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س.

(۳) نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س.
نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س.
نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س.
نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س.
نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س. نیزه‌س.

از برای خود که راهنمای راه راست جهانی و مبنوی است آرزوی مند است که از به آنچه بهتر است گراید.

در این بند پیشبر از خود با ضمیر و فعل غایب سخن میدارد، چنانکه در بند شانزدهم هین هات اوتست که مانند مزدا آگاه و باکه است' اوست که راه راست جهان خاکی و مبنوی و راه فردوس در آنجانی که آرامگاه آفرید گان پاک و بارگاه بروردگار است بردمان بشود در پاداش این آموزش و راهبری، اهورا وی را از به آنچه بهتر است رساند.

۴ و ترا توana^۱ و باک شناختم^۲، ای مزدا^۳، آنکه که آن پاداش^۴
بدست برگرفته^۵ به پیرو دروغ و به پیرو راستی^۶ خواهی
داد، آنکه که از گرمای^۷ آذر تو که فورش^۸ از راستی است
نیروی^۹ منش نیک بمن روی خواهد نمود^{۱۰}

۱۰ و ترا باک شناختم^۱، ای مزدا اهورا^۲، آنکه که ترا اخشت^۳
در آفرینش^۴ زندگی^۵ نگریستم^۶ که چگونه کردارها و گفتارها
را مزد^۷ خواهی داد—پاداش بد بید (و) خوب بخوب—
از هنرت^۸ در پایان^۹ کردش^{۱۰} آفرینش^{۱۱}

۱۱ در آن سر انجام تو با خرد پا کت بد رخواهی آمد، ای مزدا^۱
با کشوو جاودانی و با منش نیک که از کردارش جهان^۲
راستی خواهد بر افود^۳ آمان را^۴ (فرشته) پارسائی از
داوری^۵ آکاه خواهد نمود^۶، آن (داوری) خرد را^۷ که
هیچکس^۸ نتواند فریقتن^۹

* بندهای ۴-۱۱ در شناختن روان یغیر است مر پیروزدگار را بیانجی منش نیک
مزدا (= بهن) که شش بار خود را بیغیر بنشود در این بند چنانکه در مباری از بند های
دیگر گانها، از آزمایش روز بین یاد شده است یغیر ایدوار است در آن هنگام دد برای
زبانه آذر ایزدی که مزد هر یک از نیکوکاران و گناهکاران داده میشود، از منش نیک
برخوردار باشد و از آن آزمایش رستگار بدم آید

۱۲ یعنی آنکه که ترا خستین بار در جهان مبنوی نگریستم، دانشم که تویی یاک
(سینت^{۱۲} Spenta سپند) و توئی آن کس که پس از پایان یافتن زندگی جهانی لذ
نیروی و هنر خوبیش بدان را از خوبان باز شناسی و بهر یک از آنان مزد و پاداشی که در
خور است خواهی داد یغیر که میگوید اهورا مزدا را در آفرینش زندگی نگریست ناگزیر
فرو هر خوبش اراده کرده است چنانکه میدانیم، در آبیث مزدیستا فروهر های (فر و شی
لادس^{۱۳} travashi) هریک از آفریدگان نیک پیش از یک هستی یافتن جهان آفریده شدند
بمقابلة فروهر در خستین جلد رشتها کرارش نگارنده ص ۵۹۰ نگاه کردند

(۴) سمع. لکن سد. ۶۴۴۹۵۰۰۰ سمع سد. ۵۹۷۶۱۶۴۰۰ سد لکن سد.
مع در سمع. ۵۲ سد. ۵۷۷۵۵۰ سد. پرسنلیس. مع سد لکن سد. س (سم)
پرسنلیس. و سع. سمع لکن سد. و (س) سد لکن سد. س (سم) سمع لکن سد.
لکن سد مع در سد. ۵۷۷۶۱۶۴۰ سد. سد لکن سد. سمع سد لکن سد لکن سد.
مع در سمع. ۶۷۰ سد. وا سمع لکن سد. مع سد لکن سد لکن سد. س (سم) سمع لکن سد.

(۵) دفع ۶۴۴۹۵۰۰ سمع. لکن سد. ۶۴۴۹۵۰۰ سمع سد. سمع (سد).
مع در سمع. لکن سد. س (سد) ۶۴۴۹۵۰۰ سد. دیگر لکن سد. و س (سد) (سد).
مع در سمع. و سع. پرسنلیس لکن سد. ۶۴۴۹۵۰۰ دیگر. پرسنلیس. دلخواه سد.
سوز. سد سد. وا سد لکن سد. س (سد) سوز. سمع لکن سد. وا سد لکن سد (سد).
لکن سد. س (سد) سد. و س (سد) لکن سد. (سم) سمع دفع. سمع لکن سد.

(۶) پرسنلیس. دفع ۶۴۴۹۵۰۰ سد. لکن سد. ۶۴۴۹۵۰۰ دفع. (سم) سمع دفع.
سد لکن سد. س (سد) سمع لکن سد. س (سد) سوز. وا سد لکن سد. س (سد) سوز سد.
پرسنلیس لکن سد. پرسنلیس لکن سد. ۵۷۷۶۱۶۴۰ سمع. سمع سد. (سم) سمع لکن سد.
سوز لکن سد. (سد) سوز. دفع ۶۴۴۹۵۰۰ سمع سد لکن سد. س (سد) سوز لکن سد.
لکن سد لکن سد. س (سد) سوز. پرسنلیس. سوز. سد لکن سد. و س (سد) سوز لکن سد.

در این بند در دنباله بند پیش که گفته شده: آفریدگار در آغاز نخستین زندگی،
جای هر بھی پاداش نیکی جای هر بدی پادا فراهی آئین نهاد و پس از سر آمدن گردش
گبتنی، مزد کردار هر یک از نیکوکاران و بزرگران داده خواهد شد در اینجا فر ماید:
پس از سر آمدن گردش گبتنی درجهان دیگر، هنگامه پاداش فرارمه آنگاه خرد یاک مزد
نمودار شود؛ کشور جاودانی آراسته گردد؛ ازمنش نیک جهان راستی بیالد؛ فرشته پارسانشی
فرمان ایزدی به بندگان نوید دهد
جای واژه های خرد یاک و کشور جاودانی و منش نیک و پارسانشی از روی ترتیب
سینتو.مینیو ūṇyāmīnō. spēntō. mainyu (= سیند مینو)؛ خشتهر xshthrā. spēntō. asha
(= شهر بور)؛ و هومنگه و لام. عس. سوز vohu.manañh (= بهن)؛ آش - سوز
(= اردیبهرشت)؛ آرمیتی سل. سل. ارمیتی ārmaiti (= سیندار مرد) آمده است به بند باز دهم از هات
نگاه کنید

۷ و ترا پاک شناختم، ای مزدا اهورا آنگاه که بهمن
بسی من آمد^۱ و از من پرسید: کی هستی (و) از کدام
کن هستی؟ با گدام نشان^۲ در روزهای^۳ برسن^۴ فندکی^۵
خوبی و خودت^۶ راخواهی شناسانیدن^۷

۸ آنگاه بد و گفتم^۸ نخست^۹ (من) فرستت^{۱۰} هر چند که
بتوانم^{۱۱} بدرستی دشمن^{۱۲} دروغپرست و پنهان^{۱۳} نیرومند^{۱۴}
بیرو راستی^{۱۵} خواهم بود^{۱۶} تا اینکه در آینده^{۱۷} کشور
دلخواه^{۱۸} (جاودانی) را دارا کرم^{۱۹} تا هنگامی که^{۲۰} ای
مزدا^{۲۱} میستایم^{۲۲} و میسرایم^{۲۳}

۹ و ترا پاک شناختم، ای مزدا اهورا آنگاه که بهمن بسوی
من آمد: در پرسش: از چه چیز خواهی^{۲۴} که خود را باز
شناسانی^{۲۵} (دریاسخ گفتم): با آن دهش^{۲۶} نفاز^{۲۷} نزد
آذر تو تا هنگامی که بتوانم بر استی خواهم الدیشیدن^{۲۸}

۱۰ (مزدا گوید): ایدون دین راستین^۱ مرابنگر^۲، چه من
با پارسائی^۳ بهم بیوسته^۴ آن را همیخوانم^۵ که بنزد من
در آید^۶ اینک بپرس از ما^۷ آنچه را که تو از ما
خواهی پرسیدن^۸ آری پرسن تو مانند (پرسن) نیرومندی^۹
است، همچنین آن کسی که تو انانی دارد^{۱۰} تو نیرو مند را
کامرو^{۱۱} کند^{۱۲}

* در این بند در بند های آینده زرتشت از یامبری خوبی و لذ برش و پاسخی
که میان وی و بهمن (= منش نیک) رفته سخن میدارد و فرماید که نشانه یامبری وی بر
انداختن دروغ و بر افراختن راستی است
† در این بند در برش بهمن از اینکه چگونه خود را میتوانی باز شناسانی؟ یغیر
در پاسخ گوید: تا هنگامی که از برای برش در برای آن افروخته ایزدی استاده دش
نیاز و ستابش به یشگاه مزدا میآوردم بر استی (آش سیلیس) خواهم اندیشید یعنی بدین راستین
خود را از دیگران باز شناسانم

- (۷) سمع **چشم**. سمع **لکلک**. سمع **سیوس**. چشم **چشم**. سمع **آس**.
برادر سمع. سمع **فاطمه**. بود **بایز**. بود **بایز**. سمع **سیوس**.
چشم **چشم**. سمع **آس**. بود **بایز**. بود **بایز**. سمع **آس**.
و **سیوس**. سمع **آس**. و **سیوس**. بود **بایز**. بود **بایز**. و **سیوس**.
سمع **لکلک**. سمع **چشم**. میز **چشم**.
- (۸) سمع **آنچه**. سطح **بیان** **آنچه**. بود **آنچه**.
بود **آنچه**. و **آنچه**. سمع **آنچه**. بود **آنچه**. و **آنچه**.
سمع **آنچه**. آنچه **آنچه**. سمع **آنچه**. سطح **آنچه** سمع.
برادر سمع. سرین **بایز**. فایده **آنچه**. بول **آنچه** **آنچه**. بود **آنچه**.
و **آنچه**. سمع **آنچه**. لکلک **آنچه**. سمع **آنچه**. دل **آنچه**.
- (۹) سمع **چشم**. سمع **لکلک**. سمع **سیوس**. چشم **چشم**. سمع **آس**.
برادر سمع. سمع **فاطمه**. بود **بایز**. بود **بایز**. سمع **سیوس**.
بود **بایز**. و **سیوس**. فاطمه **بایز**. فایده **آنچه**.
سمع **آنچه**. لکلک **آنچه**. سمع **آنچه**. آنچه **آنچه**.
بایز **آنچه**. سمع **آنچه**. و **آنچه**. داده **آنچه**. میز **آنچه**.
- (۱۰) سمع **آنچه**. و **آنچه**. سمع **آنچه**. بود **آنچه**. سمع **آنچه**. سمع **آنچه**.
سیوس **آنچه**. بود **آنچه**. سمع **آنچه**. سمع **آنچه**. سمع **آنچه**.
چشم **آنچه**. سمع **آنچه**. بود **آنچه**. سمع **آنچه**.
بود **آنچه**. لکلک **آنچه**. سیوس **آنچه**. و **آنچه**.
برادر سمع. لکلک **آنچه**. میز **آنچه**. بود **آنچه**. و **آنچه**. چشم **آنچه**.

۷ در پند های ۷ - ۹ دیدیم که امثالیست بهمن خود را بیشتر نموده از وی بیشتر که چکونه خود را توانی شناساند ^۲ بیشتر خود را در باخ ریزو دن راستین (آش سچه) خواند و گفت که هاره به راستی اندیشد اینکه در این بند مزدا اهورا بیشتر خود فرمابد که ما با راستی و یارسالی (= آزمیش) بتو روی آوردیم. برای اینکه از دین راستین آنچنان که باید آگاه شوی و در یامیری خوبیش رسا گردی از مایرس آنچه را که باید بیرسی ما داشت نوانگی آن هست که ترا کامروا سازیم و برسنهای ترا بدرستی باخ گولیم

۱۱ * و ترا پاک شناختم، ای مزدا اهورا، آنگاه که بهمن بسوی من آمد در آن هنگامی که من نخست از سخنان^۱ شما آموزش یافتم^۲

آیارنچ^۳ به بار خواهد آورد^۴ نزد مردمان دلدادگی^۵ (من) در انجام دادن^۶ آنچه را که بمن گفته بهترین است^۷ ۸۹

۱۲ + و آنگاه که بمن گفتی: از برای آموخته شدن^۱ بسوی راستی آی، چون فرمان دادی^۲ - بی فارمانی^۳ از من - برخیز^۴ بیش از اینکه سروش من بدر آید، به مراه^۵ آشی^۶ بسیار توانگر^۷ باداش بهر دو هم‌وارد^۸ در سود (و زیان) پخش کند^۹ ۸۹

۱۳ # و ترا پاک شناختم، ای مزدا اهورا، آنگاه که بهمن بسوی من آمد از برای شناختن^۱ داد خواهی^۲ کام^۳ من - آن را بمن ارزانی دارید^۴ آن زندگی جاودان^۵ که هیچکس^۶ شما را بر آن شدن^۷ ناگزیر نتواند کرد^۸، آن هستی^۹ آزو شده^۹ که در کشور تو گفته شده^{۱۰} ۸۹

۱۴ .۱۱ اگر پناه^۱ مهر بان^۲ تو، آنچنان که مر^۳ دلناهی^۴ با آن تو امانت^۵ بدوستی^۶ ارزانی دارد^۷، ای مزدا، با شهر باری^۸ تو بمعانی^۹ اردبیشت^{۱۰} بمن رسد^{۱۱}، پس اینچنین برخیزم^{۱۲} از برای بر ابر شدن^{۱۳} بخوار دارندگان^{۱۴} آیین^{۱۵} توبای^{۱۶} همه^{۱۷} کسانی که آموزش^{۱۸} تو بیاد دارند^{۱۹} ۸۹

* یغیر از کردگار یرسید: آیا آن آیینی که من در روز نخست از منش نیک (بهمن) تو یاموختم و باشد برد مان بر سام، همان آیین و دینی که تو بن گفتی بهترین آموزش است باید در جهان مایه رفع و آزار من گردد؟
† یغیر گوید: ای مزدا اهورا، آنگاه که تو فرمان دادی برخیز^۱ بدین راستین ابردی (آش سپیس) روی آر و برستی گرای بیش از این که کشور میتوی آرادسته گردد و بدستیاری آشی، فرشته^۲ بهره و بخش بنیکو کاران و بزرگران باداش و بادفراء داده شود چون فرمان از تو بوده ناقرهانی نکرم برستی گرویدم
‡ در این بند و در بند آینده یغیر در آن هنگامی که بهمن، منش نیک اهورا، بدو روی نود از برای مزدا بیابری و دین گستری و راهنها^۳، دو چیز در خواست نمود: نخست اینکه پس از سر آمدن کردش کبتنی در جهان دیگر در کشور میتوی ایزدی (پهشت)

- (۱۱) عدن^{۴۴۹۰}. سمع. پکنند. سیوس. ۶۰ میلیون پ. سمع (۱۲).
برودریم. ۶۰ س. فاطمی. نسد (این داده شده). سیوس. سیوس.
برودریم. سلیمانی. (من) سدن بد. ویوس. کدیون. نست (۱۲).
ددسوس. ۶۰ چند. مدیوه. سمع برودریم. سلیمانی. یوسیوس. سدن بد.
هوس. فاع (۱۴) روزه در سد. برودریم. ۶۰ چند. (است) مس. فاسیون برودریم.
(۱۲) برودریم برسد. ۶۰ چند. (است) مس. سمع ۴۴. نیمه داده.
سم. ۶۰ چند. ۶۰ چند. سعد (من بد) س. نسد (دست) مولو س.
دی (۱۴) برودریم. نسد. برودریم. ۶۰ چند. سمع برودریم.
دی (است) میلیون. سمع. یوسیوس (بد) سد. برودریم.
ویوس. فاع. سلیمانی. (سد) چند رج. دس (۱۴). فایوس در سمع.
(۱۳) عدن^{۴۴۹۰}. سمع. پکنند. سیوس. ۶۰ میلیون پ. سمع (۱۲).
برودریم. ۶۰ س. فاطمی. نسد (این داده شده). سیوس.
س (۱۴) س. فاجیه (برودریم). وسیس. برودریم. ۶۰ چند. وسیس.
ویوس (برودریم). ویوس. سانی. ۶۰ چند. عین بد. وس (۱۴) بد. وسیس.
واسد (برودریم). وسیس. پکنند. سلیمانی (۱۴). واسیس.
(۱۴) برودریم. ۶۰ س. (۱۴) سد. فاسیون (۱۴) چند. دس (۱۴). وس (۱۴).
وس (۱۴) چند. سیوس. مس (۱۴). (۱۴) چند. (است) میلیون.
برودریم. پکنند. سلیمانی (۱۴). سلیمانی. نسد. (۱۴) چون بد س.
دی (۱۴) برودریم. سیع. دس (۱۴) چند س. دم بیرون (بد) برودریم.
ویوس. هس (بد). فایوس (بد). سلیمانی (۱۴). یوسیوس (۱۴) چند س.

زندگی جاودانی بد و بخشیده شود و این بخشایشی است که هیچکس یشگاه مزدا را
در پختودن آن تاکریز نتواند کردن؛ دوم اینکه در هین کیتی باری و بناء ایزدی ازوی
درین شود؛ آینهان که او بدستیاری راستی (آش = سیس) از شهر باری و توائانی مبنوی بهره ور
کننده بتوانند با باران و هناء کسانی که گفتار آسانی در یافتن در برابر سیزده بد خواهان دین
و آین استادگی و بایداری کنند و لازم کوشش خوبش کامیاب بدر آید
﴿ یعنی: اگر از باری ایزدی برخوردار شدم و توائانی مزدا بدستیاری دین راستین
(آش = سیس) از آن من گردید، آچنان که مرد دنائی باری خود را از دوستی درین نیکنید،
هر آنکه برخاسته با همه بیروان و کسانی که گوش فرمان آسانی دارند با بد خواهان دین
راستین برابری کنم و در بر انداد ختن آنان بکوشم

* وُر اپاک شناختم، ای مزدا، آنکه که بهمن بسوی من آمد

(و) از برای آکاه ساختن^۱ بیاموخت^۲ (مرا)

نوشناهیتی^۳ بهتر؛ نباید همیشه^۴ مایه خوشنودی^۵ بیروان

دروع شدن چه این راستی پرستان را^۶ برآشته^۷ کند^۸

* ایدون، ای اهورا او، ذرتست، از برای خود بركزید^۹

آن باکتر روانت را^{۱۰} ای مزدا - پیکر آراسته^{۱۱} باد راستی

از زندگی^{۱۲} و نیرو برخوردار^{۱۳} باد^{۱۴} در کشور خورشید سان^{۱۵}

سپندارمذ - بشود که او بکر دارهائی که از منش نیک است

پاداش^{۱۶} دهد^{۱۷}

* در این بند بهن (= منش نیک) با هرامی توشنامیتی (پرسنامه سده در فرشته ناینده منش آرام، خود بیخبر نویه امیر عده؛ نباید چنان رفتار کرد که بیرون دروع را خوش و بیروان راستی را ناخوش آید

+ بیخبر^{۱۸} خود با خبر و قتل غایب، چون سویین کن، سخن بداری چنانکه هویت سوم هین هلت کشور خورشید سان یا جانی که ماتنه خود روشن و درخشنان است بیشت است بیخبر فرمید: کسانی که از دروع دوی بر تاند، روان باک برگزیده راستی دریابند در فردوس بین بیانی سپندارمذ از برای کردار های ستوه شان پاداش رسته

(۱۵) مکانیسم. سمع. فکر سه. سیووس. چون شروع شد. سمع (آ).

موده سمع. همه. فاصله. نسرا (لینی) سمع. سیووس.

و سمع (لینی). (پسردرده). (لینی) سه درد دارد. فایده موده دارد.

{جذب. آه. پست (جذب). و (لینی) سمع. از موده دارد.

سم. آن. فایده بیرون آن. سیووس (آن). سمع سه (آن). سویل (آن).

(۱۶) سمع. سمع (آ). موده (آن). سه درد دارد. (لینی) دارد.

فایده بیرون آن. همه سیووس. (پسردرده) سه. از موده دارد.

سم (آن) سمع. سمع (آن). سمع (آن). (نیمه سه). سمع (آن) شروع شد.

سم بیرون آن. و (آن) موده (آن). فایده بیرون آن. سمع (آن) سه درد دارد.

سم. فایده بیرون آن. فاصله. و سرویل. همه سیووس.

یستا، هات ۴۴

۱ * این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا: درباره
نماز، آنچنان نمازی^۲ که از برای مانند شما کسانی است ای
مزدا! کسی مانند تو بدوستی مانند من^۳ باید آن را
بیاموزاند^۴ و بمیانجعی اردیبهشت ارجمند^۵ باید که او یاری^۶
دهد^۷ تا اینکه منش نیک فرد مافرود آید^۸

۲ این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا: چگونه^۹
در آغاز^{۱۰} بهتر جهان^{۱۱} پاداش^{۱۲} سود دهد^{۱۳} بکسی که آن
را در یافت خواهد کرد^{۱۴}?
او^{۱۵} آری، ای راستی، آن پاک^{۱۶}، سراسر^{۱۷} انجام^{۱۸} را
نگران^{۱۹} (است)، آن دوست^{۲۰} درمان^{۲۱} بخش زندگی^{۲۲}،
ای مزدا^{۲۳}

۳ این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا: کیست^۱ از
آفرینش^۲ پدر^۳ راستی^۴ نخستین^۵? کیست که بخورشید^۶
و ستارگان^۷ راه^۸ (گردنش) داد^۹? از کیست که ماه^{۱۰}
میفزاید^{۱۱} (و) دگرباره^{۱۲} میکاهد^{۱۳}? این، ای مزدا، و دیگر^{۱۴}
(چیزها) دانستن^{۱۵} خواستارم^{۱۶}

* «این از تو میپرسم، درست بمن بگو ای اهورا» در آغاز هر یک از بند های این
هات، جز از بند پیشتم، نیز آمده است و بیوستگی این بندها را بهمد یکر میرساند
در بند دهم از هات ۴۳ دیدیم که مزدا بزرتشت گوید: «اینک بیرس ازما، آچه را که تو
از ما خواهی برسیدن» آکنون برشتهای زرتشت از مزدا چنانکه دیده میشود از خود این
برشتهای مزدا بز میآید
در نخستین بند یقیناً از اهورا مزدا درخواست دارد که وی را از آن نماز و نیاشی که

(پرسنلیتی. بخش دهم. ۲۰۱۴)

(۱) مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).
 مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).
 مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).
 مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).
 مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).

(۲) مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).
 مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).
 مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).
 مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).
 مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).

(۳) مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).
 مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).
 مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).
 مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).
 مسیو. نیکلاس. لی (جند). ۴۵ سال. فاسط عزیز. سینه (سد).

شایسته پیشگاه خداوندی است آگاه سازد، از آن نازی که بمنش نیک (بهمن) توان رسیدن به بند ۱ از هات ۳۰ و بند های ۱۲ و ۱۵ از هات ۳۴ و بند ۶ از هات ۴ نیز نگاه کنید
 + یعنی بر از مزدا بر است: آیا بر استی چنین است، در جهان دیگر پس از آنکه مردم مزد
 کرده ای های نیک خویش یافتهند، بختیار و کامیاب خواهند بود، آجتنان که در این جهان امید آن
 دارند؛ از جمله پسین پاسخ این برش برمیاید: زرتشت پاک، آن دوست و برشک زندگی
 آینده را از بیش نگران است و مردم نوید رستگاری میدهد

۴ این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا: کی نکهداشت^۱
 زمین^۲ در زیر^۳ و آسانهای^۴ (در بالا) که نمی‌افتد^۵ و
 آب^۶ و گیاهها^۷ (آفرید) کی به باد^۸ و ابرها^۹ نندی^{۱۰}
 پیوست^{۱۱}، ای مزدا، دادار^{۱۲} منش نیک^{۱۳} ^{۱۴}

۵ این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا: کی روشنائی^۱
 خوب کنش^۲ و ناریکی^۳ آفرید^۴؛ کی خواب^۵ خوب
 کنش و بیداری^۶ آفرید^۷ کی با مداد^۸ (و) نیمزوز^۹ و شب^{۱۰}
 (آفرید) که باد آوراند^{۱۱} برگزیدگان^{۱۲} را به پیمان^{۱۳}؛

۶ * این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا: پس آیا
 بدرستی^۱ آنچنان است که من نوید خواهم داد^۲ اردیبهشت
 با کردارش یاوری خواهد کرد^۳؟ (و) سپندار مذ^۴ به من
 از سوی تو کشور (مینوی) را (از آن ما) خواهد شناخت^۵؛
 از برای کی چار بای بارور^۶ خرمی بخش^۷ آفریدی^۸ ^۹

۷ این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا: کی با شهر بور،
 سپندار مذ ارجمند^۱ (هم) بیافرید^۲ کی با فرزانگی^۳ پسر^۴
 رادوستار^۵ پنده^۶ کرد^۷؟
 همان^۸ من میکوشم^۹، ای مزدا، تا ترا با خرد پلاکت^{۱۰}
 دادار^{۱۱} همه چیز فراشناخن^{۱۲}

* یعنی پس از سیری شدن زندگی جهان، در روز پسین امثال سپنداران اردیبهشت
 و سپنداران دینه اران را یاری خواهد نمود و بهن بکشور مینوی (بهشت) رهنوں خواهد
 گشت آنچنان که من در دین خود مردمان را خواهم آموخت و بدان امیدوار خواهم ساخت
 در بند هشتم از هات ۳۰ نیز دیدیم که بهن در پایان گردش کبتنی کشور ایروانی را از

- (۱) هم‌سُخْتَ. تکه‌رس. نع (ع) داده. ۴ (ع) ند. ۶ چهار. واسطه‌رس. سمع (رس).
وسد (رس). و (ع) رس. یکه‌رس. سمع (س) سمع‌ددرس.
س (س) سمع‌ددرس. ۶ نزدیک دند. وع. سمع چهار. ۶ (س) سمع‌ددرس.
و ع. واسطه‌رس. و (ع) سمع‌ددرس. واسطه‌رس. سعد (رس).
و س (رس). واسطه‌رس. ۶ ند. ۶ سی‌رس. ویوه‌رس. س (س) سمع چهار.
- (۲) هم‌سُخْتَ. تکه‌رس. نع (ع) داده. ۴ (ع) ند. ۶ چهار. واسطه‌رس. سمع (رس).
و ع. س (س) سمع سع. (س) سمع‌ددرس. و سمع (س) سمع‌ددرس.
و ع. نع (س) سمع سع. س (س) سمع (س) سمع‌ددرس.
و ع. ساس. (س) سمع سع. س (س) نع در تکه‌رس. س (س) سمع سع سدرس.
و س (س). س (س) سمع سع. س (س) نع در تکه‌رس. س (س) سمع سع سدرس.
- (۳) هم‌سُخْتَ. تکه‌رس. نع (ع) داده. ۴ (ع) ند. ۶ چهار. واسطه‌رس. سمع (رس).
و س (س). ۶ (س) سمع سع ررس. و (س) سمع (س). س (س). نع سد (رس).
س (س) سمع (س). و س در سطح (س) سدن ده. و (ع) سی‌رس ده. س (س) سد (رس).
مسدر در چهار. س (س) سمع سع (س). و اطلاع. ازد (رس). ۶ (س) سمع سع.
و س (س) سمع سع (س). س (س). س (س) سمع (س). (س) سدر در چهار. س (س) سمع سع (س).
- (۴) هم‌سُخْتَ. تکه‌رس. نع (ع) داده. ۴ (ع) ند. ۶ چهار. واسطه‌رس. سمع (رس).
و ع. ۶ (س) سمع سع (س). و س (س) سمع (س). س (س) سمع سع (س).
و ع. ۶ (س) سمع سع (س). و از سد (رس). ۶ (س) سمع سع (س). نع (س) سع (س).
س (س). س (س) سدن ده. تکه‌رس. ۶ (س) سمع سع (س). س (س) سع (س). س (س) سمع (س).
در ع (س) سود (رس). س (س) در در چهار. و ای (س) سدن س (س) سع (س). و س (س) سمع (س).

برای راستکرداران خواهد آراست

چار پا یا گاو نیست gao استعاره است از آن خوشی و رامش و گشاش و فراخروزی اراده میشود در بند سوم از هات ۴۷ و در بند دوم از هات ۰ نیز چار پای سودمند و چرا کاهش معنی مجازی است یعنی بخشابش این دی و مایه زندگی خوش و خرم

۸ این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا؛ آموزش^۱
 ترا خواهم بیاد سپردن^۲، ای مزدا، و دستور^۳ زندگی^۴ که
 از اردیبهشت و بهمن همیپرسم^۵ بدرستی^۶ دریاقتن^۷：
 چگونه روان^۸ من به بخشايش^۹ شادی انگیز^{۱۰} خواهد
 رسید^{۱۱}

۹ * این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا؛ چگونه^۱
 مرا که دین^۲ رسا سازم^۳، از بزمای نیک اندیش^۴،
 خداوندکار^۵ کشور (مینوی) از نویدهای^۶ بکشور
 راستین^۷ بیاموزاند^۸، کسی مانند تو^۹ ای مزدا که با
 راستی و منش نیک در یک سرای^{۱۰} آرام دارد^{۱۱}

۱۰ این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا؛ دین که بهتر
 چیز هاست، آن (دین) باراستی پیوسته^۱ من که بجهانیان^۲
 فرونی دهد^۳، آیا آمان باگفتار و کردار پارسائی^۴ درست
 خواهند نگریست^۵ بکیش^۶ من، بآرزوی^۷ بخشايشهای^۸
 تو، ای مزدا^۹

۱۱ + این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا؛ چگونه^۱
 با آمان پارسائی^۲ خواهد کرایید^۳، بکسانی که دین تو کفته
 خواهد شد^۴، ای مزدا^۵،
 من آنکه از تو، برای این^۶ در آغاز^۷ برگریده شدم^۸ - همه
 دیگران را^۹ با خرد^{۱۰} بدخواهی^{۱۱} بشکرم^{۱۲}

* در بند ییش یغبر از اهورامزا بررسید؛ از برای پیامبری و دین گستری با مردم
 و بخشايش جاودانی خواهد رسید؛ در این بند میپرسد، آیا آن دیندار و نیک اندیشی که مرا
 بیرونی کرده میتوانم از سوی خداوندگار فردوس بمن نوید دهم؟ در بند آینده
 میپرسد: آیا باید بخشايش ایردی در روز پیش، باگفتار و کردار بن خواهند پیوست و
 آجتان که باید با یعن من گوش فرا خواهند داد؟

- (۸) هم‌نیز. لکلک س. نه (ع) عدد. ۶ (ع) بند. واسطه. نسخه (آ).
۶ پیش‌وردور سد. نیز س. ۶ (ع) بند. نسخه. سود و درون بند.
و هم‌سخنه س. واط بند. (ملحق س. ۵ (آ) نیز س. نسخه) سخنه س.
و هم‌سخنه س. سخنه س. سخنه (د) بند. نه (ع) بند. واسخنه و درون سد.
و س. نه (ع) بند. واط بند. («سخنه» سخنه) سخنه هم‌نیز س.
- (۹) هم‌نیز. لکلک س. نه (ع) عدد. ۶ (ع) بند. واسطه س. نسخه (آ).
و هم‌نیز. ۶ (ع) بند. نسخه. و هم‌سخنه. و سخنه نسخه. و هم‌سخنه و سخنه.
و سخنه. نه (ع) سخنه (د) بند. نه (ع) بند. عدد سخنه و سخنه. نه (ع) سخنه (آ) سخنه و درون سد.
۶ (ع) نیز «س. نلچیخه» س. لکلک س. (نیز س. نلچیخه). سخنه (د) بند. نسخه (آ).
نه (ع) بند. سخنه س. واط بند (ع) س. نسخه و سخنه. و سخنه و سخنه.
- (۱۰) هم‌نیز. لکلک س. نه (ع) عدد. ۶ (ع) بند. واسطه س. نسخه (آ).
و سخنه نسخه. و هم‌نیز. نه (ع) نیز سخنه. واسخنه درون بند سد.
و هم‌نیز. ۶ (ع) بند. نه (ع) نیز سخنه. سخنه (آ) سخنه (د) نه (ع) نیز س.
س (آ) سخنه (آ) بند. (ملحق سد) سخنه و سخنه و سخنه (آ) س. و سخنه.
نه (ع) سخنه و سخنه. نه (ع) بند. لکلک س. نه (ع) نیز سخنه. (عدم). نسخه (آ). و سخنه.
- (۱۱) هم‌نیز. لکلک س. نه (ع) عدد. ۶ (ع) بند. واسطه س. نسخه (آ).
و هم‌نیز. نه (ع) نیز س. و این نیز سخنه و سخنه. س (آ) سخنه درون بند.
و هم‌سخنه درون بند. نسخه (آ). لکلک بند. و این نیز سخنه و سخنه.
نه (ع) بند. سخنه بند. نه (ع) درون بند. نه (ع) درون بند. نه (ع) درون بند.
واسخنه درون بند. نه (ع) درون بند. نه (ع) درون بند. و «سخنه» نیز سخنه و سخنه.

† در این بند ماتن بند گفته در بارگیری و بروان برستن رفته: پس از آنکه دین با آنان اموختم آیا آجستان خواهد شد که پارسالی (با فرمابنی و فرتوتی و نزمغوغی = آرمنیتی سله‌سرپر) سپندارند) آنان راه یابد؟ در دوین بخش این بند یغیر کوید: من نخستین کسی که تو، ای مردا سرا از برای یه‌مبری برگزیدی، چون چنین است، کسانی را که دشتن دین را سین اند من نیز بدمیدم بد خواهی بنگرم

۱۲ * این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا:- کیست
بیرو راستی، (میان) آنانی که من سخن میدارم^۱، یا^۲
بیرو دروغ^۳؟ کدام یک^۴ دشمن^۵ است، این با آن
دیگری دشمن است، آن دروغپرستی که از برای بخشایش^۶
تو بمن ستیزه کند^۷؟ چیست^۸ او؟ نباید او دشمن پنداشته
شود^۹؟

۱۳ + این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا: چگونه دروغ^۱
دروغ^۲ را از خود دور توانیم راند^۳ بسوی آنانی که پر^۴
از نافرمانی^۵ نمیکوشند^۶ که براستی بیوندند^۷ (و) نه
پرسن^۸ منش نیک آرزو دارند^۹؟

۱۴ این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا: چگونه دروغ^۱
را بدستهای راستی توانم سپردا^۲ تا اینکه او آن را برآفکند^۳
از روی دستور^۴ آین تو^۵، تا اینکه او بدروغپرستان
شکست^۶ سترگ^۷ دهد^۸، تا اینکه با آن رنجها^۹ و ستیزها^{۱۰}
آورد^{۱۱} ای مزدا؟

۱۵ + این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا: پس آیا^۱
تو بر آن توانا هستی^۲ که بمبانجی راستی مرا ایناه دهی^۳،
آنگاه که دو سپاه^۴ ناسازگار^۵ بهمرسند^۶، از روی آن
بیمانی که^۷ تو بر آن استوار خواهی بود^۸، ای مزدا - بکدام
یک از دو، بکی تو پیروزی^۹ خواهی داد^{۱۰}

در انجام بند پیش دیدیم که یقینگفت: اوست نخستین کسی که مزدا آیین راستین
بدوسپرد و وی را بیامبری بر انگیخت و برآهنهای جهابیان برگاشت در اینجا و در بند آینده
از دشمن دین مزد بینا کسی که بدروغ خود را بیشوا خواند^{۱۱}، یاد میکند این بیشوابی دروغان
با دروغپرست درس^{۱۲} سوداگری که ذرتشت از آن بر خوددار است با یقین در ستیزه است

- (۱۲) مهندی. پکنیس. نیز (عده س). (عده ب). چند. فاسطیس. سمن (س).
وی. سینیس (س). ویزدنی. نیز (عده س). ویز (س). فاس.
ویز (س). س. سینیس (س). فاس. نیز (س). فاس. سینیس (س).
نیز (س). ویز (س). پکنیس. فاس (س). نیز (عده ب). نیز (عده ب).
بردری سینیس (س). نیز (س). چند. سدمی. سینیس (س). چند (دندی) (س).
(۱۳) مهندی. پکنیس. نیز (عده س). (عده ب). چند. فاسطیس. سمن (س).
ویز (س). ویز (س). (ب). س. سینیس (س). س. (ب). (س). سینیس (س).
نیز (س). س. س. ویز (س). س. س. (ب). س. (ب). نیز (عده ب).
چند. سینیس (س). سوپ (ردو) (دندی) (س). نیز (عده ب). س. س. (ب).
چند. (ل) (دندی) (س). فاس (س). سدمی (س). نیز (دندی) (س). س. س. (ب).
(۱۴) مهندی. پکنیس. نیز (عده س). (عده ب). چند. فاسطیس. سمن (س).
ویز (س). سینیس (س). ویز (س). ویز (س). نیز (دندی) (س).
نیز (س). نیز (س). نیز (دندی) (س). نیز (دندی) (س). نیز (دندی) (س).
نیز (س). نیز (س). نیز (دندی) (س). نیز (دندی) (س). نیز (دندی) (س).
نیز (س). نیز (س). نیز (دندی) (س). نیز (دندی) (س). نیز (دندی) (س).
(۱۵) مهندی. پکنیس. نیز (عده س). (عده ب). چند. فاسطیس. سمن (س).
نیز (دندی) (س). س. سینیس (س). س. سینیس (س). نیز (دندی) (س).
نیز (دندی) (س). نیز (س). نیز (دندی) (س). نیز (دندی) (س). نیز (دندی) (س).
نیز (دندی) (س). (ل) (دندی) (س). نیز (س). نیز (س). ویز (دندی) (س).
ویز (س). نیز (س). نیز (دندی) (س). نیز (دندی) (س). نیز (دندی) (س).

+ یغیر خواستار است که بیرون این آین راستین را از آسب دروغ دور سازد، دیگر
دروغ و یشوای دروغین و بیرون دروغ را بسوی همان خیزه سران و تیره دلان نافرمان بردار
زاند که نیغراهند با راستی سروکاری داشته باشند و از منش نیک پند و اندرز بشتوانند
+ از «دو سیاه» ها در دلان، بیرون آین راستین مزدستنا و بیرون کش دروغین
دیوستنا اراده شده است

۱۶ * این از تو میپرسم، درست بمن بگوی، ای اهورا: * کیست آن
بیروزگری ^۱ که از آین ^۲ تو کسانی را که هستند ^۳ پناه
بخشد ^۴؛ آشکارا ^۵ آکهی ده ^۶ من ا به برگاشتن ^۷ آن رد درمان
بخش زندگی ^۸ و باآن کسی که فرمابری ^۹ با منش نیک روی
کند ^{۱۰}، ای مزدا، باآن کسی که تو خواستاری ^{۱۱}

۱۷ این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا: چگونه، ای
مزدا، کام دلم ^۱ از شما ساخته گردد ^۲، از پیوستن ^۳ بشما، و
گفتم ^۴ کار ساز شود؛ آیا از روی آن ^۵ دستور (و پیمان) ^۶،
رسانی و جاودانی ^۷ در آمیزند ^۸ با آن کسی که از راستی
بهره ور ^۹ است ^{۱۰}.

۱۸ + این از تو میپرسم، درست بمن بگو، ای اهورا: چگونه ای
اردبیشت، باآن مزد بر این خواهم شد ^۱، ده مادیان ^۲
با (جفت) نر ^۳ و یک شتر ^۴ که بمن پیمان داده شده ^۵،
ای مزدا، آنچنان که بر سانی و جاودانی، در بخشایش ^۶ تو

* آن یروز مندی که از آین مزدا پشت و پناه جهانیان است؛ آن ردی که چاره بخش
زندگی است؛ آن کسی که بخواست مزدا فرمابری و منش نیک بد و روی کرده؛ آن کسی که
خواسته شده بر گلاشگی او پیامبری پیدا و آشکار باشد خود یغیر زرشت است به بند دوم
هین هات نگاه کنید بند شانزدهم از هات ۴۴ در هشتین فرگرد وندیداد باره ۲۰ نیز آورده
شده است

+ یغیر امید وار است درین جهان چنانکه در جهان دیگر باداش باید

(۱۶) مسخ. تکلیف. پرداخت. چهاردهم. چهل و یکم. واسطه. سمع. (س).
 و. فایل. پرداخت. تکلیف. پرداخت. پنجمین عرض. پنجاد. پنجمین
 بردی (س). چهل و پنجم. سمع. (س). چهل و پنجمین عرض.
 سمع. پنجاد. فایل. پرداخت. پنجمین عرض. پنجمین عرض. سمع.
 سمع. سمع. پرداخت. پنجمین عرض. واسطه. واسطه. سمع. سمع.

(۱۷) مسخ. تکلیف. پرداخت. چهاردهم. چهل و یکم. واسطه. سمع. (س).
 واسطه. سی و سه. سی و چهارم. بند (س). پرداخت. پنجمین عرض.
 سمع. سمع. سی و سه. سی و پنجمین عرض. پنجمین عرض. سمع. واسطه.
 سمع. سمع. پنجمین عرض. پنجمین عرض. پنجمین عرض.
 بند (س). پرداخت. پرداخت. بند (س). سمع. (س). سمع. سمع. پرداخت.
 س. س. سی و سه. سی و سه. (س). سمع. سمع. سمع.

(۱۸) مسخ. تکلیف. پرداخت. چهاردهم. چهل و یکم. واسطه. سمع. (س).
 واسطه. سمع. مسخ. پنجمین عرض. پنجمین عرض.
 واسطه. سمع. سمع. سمع. سمع. (س). سمع. بند (س). پنجمین عرض.
 پنجمین عرض. چهل و یکم. سی و سه. سمع. (س). سمع. بند (س).
 سمع. سمع. سمع. سمع. (س). سمع. سمع. سمع.

باید یاد داشت که در آین زدشت بامید بخشایش روز پیش از خوشی و آسایش زندگی
 جهانی چشم بوشی نشده است زندگی خوش بیش بخشایش ارزدی است باکار و کوشش از آن
 برخوردار توان شدن برتری دین مزد پسنا در این است که زندگی خوار شرده نشده است
 مزدکار در این جهان و یاد اش کردار نیک در جهان دیگر هردو شایسته کوشش است در بند
 سوم و سیزدهم از هات ۴۳ و در بند هشتم از هات ۴۹ و در بند پنجم از هات ۵۰ بیش از مزد و
 بیانش دو جهان سفن رفته است

* ۱۹ این از نو میپرسم، درست بمن بگو، ای مزدا؛ کسی که مزد
باش کسی که باش ارزانی است ندهد، باش کسی که باو بدرستی
میمان^۱ داده شده؛ چه سزانی^۲ از برای او نخست^۳
خواهد بود؟ از آن (سزانی) که در پایان^۴ از برای او
خواهد بود آکاهم^۵

۲۰ + آیا هرگز^۶ دیوها خداوندکاران خوب^۷ بودند؟ و این را
میپرسم، (آنانند) که می بینند^۸ چگونه^۹ از برای شان
کرین و اوسيج^{۱۰} کاو را (بدست) خشم^{۱۱} میدهند،
همچنان کوی همیشه^{۱۲} آن را بناله در میآوردن^{۱۳} نمی
پروردند^{۱۴} آن را از روی دین راستین از برای کشایش
بخشیدن^{۱۵} بکشت و ورز^{۱۶}

* یخبر خواستار است بدانه؛ اگر کسی مزدی که در برابر کاری بیان داده شده
نبرد اخت در هین جهان سزای این یا نشکن چیست؟ سزای چنین گناهکاری در جهان دیگر
نرد یخبر یاد است
از این بند روش است که در بند بیش مادهان و شتر مزدکاری بوده که بایستی
بزرگش داده شود

+ دیوها (dā̄vā ūsīj-^{۱۷}) بروردگاران آربانی هستند گرت^{۱۸} (وسلاسیسا
karapan و اوسيج (ūsīj^{۱۹}) یعنی ایان دیوستا و کویها (وسدر^{۲۰}) شهریاران
دیوستا از برای خوشنودی دیوها سردم را بکشتن چار بایان فرمان دهند
یخبر در دین یکتا برستی خود، مزدستا، بگله و رمه بیرونی و کشاورزی اندرز دهد
کشتار و خونزیری در جشنهاي دینی تکوهیده است چار بایان باید از برای بروزگری و آبادانی
بکلار آیند و ماهه زندگی خوش و خرم باشند مردم بکار آنها نبلازند آن و خداوند از خون
آنهاي بیار جز از نیاز راستی و نیایش منش نیك چیز دیگر شایسته آستان اوردا نیست
به بند دواز دهم از هات ۳۲ نیز نگاه کنید

در نخستین پند از هات ۲۹ و در پند چهارم از هات ۴۹ نیز واژه ششم باگاو یوسط^{۲۱}
که از آن همه چار بایان سودمند اراده میشود، یکجا آمده است چار بای خشم سیدن کشتن
آن مراد است چنانکه در جمله پس از آن از «بناله در آوردن» نیز قربانی کردن اراده
شده است

(۱۹) مہم دعے۔ پر کوئی سد۔ لعے (عند سد)۔ (عند سد)۔ واسطہ سد۔ سمع (سد)۔
وہ بند گردید۔ چکروں کے لئے سیکھیں۔ اسے (سیکھیں)۔ {جذب۔ وسادہ سد۔
لے (سد)۔ لعے۔ سمع و سد۔ (عند سد)۔ سد (لے)۔ وسادہ سد۔
وسد۔ میرے۔ سمع و سد۔ سد (لے)۔ سمع و سد۔ لعے (لے)۔
خایروں (سے)۔ سد (لے)۔ سد (لے)۔ بے۔ سمع و سد۔ سمع و سد۔

(۲۰) عدوی خیز سد۔ چکروں سد۔ لعے (لے)۔ سمع و سد۔ وسادہ سد۔ سمع و سد۔
سمع۔ لعے۔ لعے (عند سد)۔ فتحی۔ لعے (لے)۔ سمع و سد۔ وسادہ سد۔
وسادہ سد۔ فتحی۔ وسادہ سد۔ (لے)۔ سمع و سد۔ سمع و سد۔ وسادہ سد۔
وسادہ سد۔ وسادہ سد۔ فتحی (لے)۔ (لے)۔ وسادہ سد۔
{جذب۔ سمع۔ چکروں سد۔ وسادہ سد۔ واسطہ سد۔ (اسوس دکھنے والے)۔

یستنا، هات ۴۵

۱ ایدون سخن میدارم^۱ : اکنون^۲ گوش دهید^۳ ، اکنون بشنوید^۴ ، ای کانی که از نزدیک^۵ و ای کانی که از دور^۶ (آمده آموزش) خواستار بید^۷ .

اکنون آن را^۸ همه شما بیاد بسیار بید^۹ چه او هوید است^{۱۰} .
میاد آموز کار بدد^{۱۱} دیگر باره^{۱۲} زندگی^{۱۳} تباہ کند^{۱۴} ، آن دو وغیرست که باقی بان خوبیش بکیش^{۱۵} بد^{۱۶} گرواند^{۱۷} .

۲ ایدون سخن میدارم از آن دو گوهر^۱ در آغاز زندگی^۲ ،
از آن دو ، آن (گوهر) پاک^۲ چنین^۳ گفت به (گوهر)
پلید^۴ : از ما دو نه^۵ منش نه آموزش نه خرد و نه کیش
نه گفتار و نه کو دار نه دین نه روان^۶ باهم در سازش اند^۷ .

۳ ایدون سخن میدارم از آنچه مزدا اهورای دانا در آغاز
زندگی بمن کفت: آنانی که در میان شما آیین^۱ نور زند^۲ ،
آنچنان که من بآن اندیشم^۳ و گویم ، از برای آنان در
بایان^۴ زندگی افسوس^۵ خواهد بود^۶ .

* یاد است که یخبر در میان گروهی که از نزدیک و دور از برای شنیدن آین نو
آمده اند سخن میدارد و از آنان خواستار است که آنچه میشنوند درست یاد بسیند و کار
بندند تا یشوای در وغین دیو بستا توانند آن را بکیش بد کشاند و جهان با دفعه تیره
و تله سازد

† در این بند مانند بند های ۱-۶ از هات ۳۰ از گوهر خوبی و بدی سخن رفته: سپتو ملبو
spēptō-mainyū ملبو^۱-سپتو^۲ سپتو ملبو^۳ و انگر و ملبو سولجی^۴ سولجی^۵ ملبو^۶
اهر بن سپند مبنو که روان پاک دادار باشد با هر بین که روان پلید است گوید: « ما در هج

(۱۴۵) (ویسیتیت. نیمیتیس.)

(۱) سمع. ل(ا)س(س)نلیتیس در سه. ل(ا)س(س)نلیتیس. ل(ا)س(س)نلیتیس.
 ویسیتیت. نیمیتیس. ویسیتیت. نیمیتیس. ویسیتیت. نیمیتیس.
 ل(ا)س(س)نلیتیس. ویسیتیت. نیمیتیس. ویسیتیت. نیمیتیس.
 ل(ا)س(س)نلیتیس. ویسیتیت. نیمیتیس. ویسیتیت. نیمیتیس.
 ل(ا)س(س)نلیتیس. ویسیتیت. نیمیتیس. ویسیتیت. نیمیتیس.
 سوسه. واید(ا)س(س). ویسیت. س(س)نلیتیس. س(س)نلیتیس.

(۲) سمع. ل(ا)س(س)نلیتیس در سه. س(س)نلیتیس(ن). س(س)نلیتیس(ن).
 ویسیت. س(س)نلیتیس(ن). ویسیت. س(س)نلیتیس(ن). س(س)نلیتیس(ن).
 ل(ا)س(س)نلیتیس(ن). س(س)نلیتیس(ن). ویسیت. س(س)نلیتیس(ن).
 ل(ا)س(س)نلیتیس(ن). س(س)نلیتیس(ن). ویسیت. س(س)نلیتیس(ن).
 س(س)نلیتیس(ن). واید(ا)س(س). ویسیت. س(س)نلیتیس(ن). س(س)نلیتیس(ن).
 ویسیت. س(س)نلیتیس(ن). ویسیت. س(س)نلیتیس(ن). ویسیت. س(س)نلیتیس(ن).

(۳) سمع. ل(ا)س(س)نلیتیس در سه. س(س)نلیتیس(ن). س(س)نلیتیس(ن).
 ویسیت. س(س)نلیتیس(ن). واید(ا)س(س). س(س)نلیتیس(ن). واید(ا)س(س).
 ویسیت. س(س)نلیتیس(ن). واید(ا)س(س). س(س)نلیتیس(ن). واید(ا)س(س).
 س(س)نلیتیس(ن). س(س)نلیتیس(ن). ویسیت. س(س)نلیتیس(ن). واید(ا)س(س).
 س(س)نلیتیس(ن). س(س)نلیتیس(ن). ویسیت. س(س)نلیتیس(ن). واید(ا)س(س).
 س(س)نلیتیس(ن). س(س)نلیتیس(ن). ویسیت. س(س)نلیتیس(ن). واید(ا)س(س).

جز باهم بگاه نیستیم « این یک سرچشمه هه خویه است » و آنها که آشخور سراسر بدیهای است از آغاز آفرینش تا روز بین این دو گوهر باهم درستیه اند جهان یاک ایز دی از آسب اهریمنی برکشان نیست خوب و بد هر دو باکاروان مردمی همراه اند دستور زندگی که زرتشت بردمان میدهد این است که بایشدار و کفتار و کردار یک بینه مینو را بادی کشته تا روان تیره شکست یافته جهانیان از آسب پندار و کفتار و و کردار ذشت رهالی یا بند همی تا توان راه بکنی سیر که بکنی بود مر بدی را سیر (اسدی)
 به بند ۱ از هات ۳۰ بزر نکاه کنند
 نیمه دوی این بند در انجام باره ۱۵ از بینا ۱۹ آورده شده است

۴ * ایدون سخن میدارم از آنچه برای جهان بهتر است. از دین راستین آموختم، ای مزدا، کسی که آن را (جهان را) بیافرید پدر بروزیگر^۱ نیک منش و زمین دختر^۲ نیک کشن^۳ اوست توان فریقتن^۴، اهورای بهمه نگران راه^۵

۵ + ایدون سخن میدارم از آنچه (مندا اهورای) پاکترین گفت، سخنی که شنیدن^۶ آن از برای مردمان^۷ بهتر است: «کسانی که از برای من ازاو^۸ فرمانبری^۹ کنند، بر سائی^{۱۰} و جاودانی رسند^{۱۱} از کردار منش نیک^{۱۲}» (چنین گفت) مندا اهورا^{۱۳}

۶ + ایدون سخن میدارم از آنکه از همه بزرگتر است^{۱۴}، اورا ستاینده ام^{۱۵}، ای راستی، آن کسی را که نیکخواه^{۱۶} آفریدگان^{۱۷} است از روان پاک^{۱۸} خود بشنود^{۱۹} مندا اهورا آن نیایشی^{۲۰} که من از منش نیک بپرسیدم^{۲۱} بشود که او از خرد خوبیش بیا گاهاند^{۲۲} مرا از آنچه بهتر است^{۲۳}

* پیغمبر فرماید: «از دین راست (= آش سپیس asha آموختم که مزدا، آفریننده جهان، (انکهو سوپه aňhu زندگی، هستی) پدر بروزیگر پاک سرش و زمین دختر نیک کشن اوست»

در اینجا بجای واژه زمین آرمیتی سل‌هسپه armaiti آمده از واژه بروزیگر بخوبی برمی‌آید که آرمیتی معنی زمین بکار رفته است نریوسنگ Neryōsang دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی در گزارش سانسکریت اوستا این واژه را در همین بند نیز معنی زمین دانسته است چنانکه در یاد داشت شاره^{۲۴} از بند دوم از هات ۳۲ گفتم آرمیتی که در جاهای دیگر اوستا با صفت سپت دون‌پوه spenta آمده در فارسی سپندارمذ شده است. سپندارمذ یکی از امشابیندان یا مهین فرشتگان جاودانی است، ناینده سازش و برباری و پارسائی و فروتنی ایزدی است در جهان نگهداری زمین - سپندارمذ سپرده شده است در گاتها بسا از واژه آرمیتی سل‌هسپه armaiti یا آرمیتی سل‌هسپه armati معنی واژه اراده گردیده در این بند بهمنی زمین گرفته شده است در بند سوم از هات ۴۷ نیز بهمنی معنی است آتشان که این واژه در بند نهم از هات ۳۱ بکار رفته بخوبی میرساند که این امشابیندان را با زمین و کشت و بروز سروکاری است در جاهای دیگر اوستا بسا واژه سپندارمذ

(۴) سفع. ل_۱ا_۲س_۳ب_۴ل_۵و_۶ع_۷ر_۸س_۹د. س_{۱۰}ز_{۱۱}ع_{۱۲}ر_{۱۳}س_{۱۴}د. ف_{۱۵}ا_{۱۶}س_{۱۷}ع_{۱۸}ر_{۱۹}د_{۲۰}.

س_{۲۱}ز_{۲۲}ع_{۲۳}ر_{۲۴}س_{۲۵}. م_{۲۶}ن_{۲۷}س_{۲۸}د. ه_{۲۹}س_{۳۰}و_{۳۱}س_{۳۲}. ه_{۳۳}س_{۳۴}ع_{۳۵}.

س_{۳۶}ع_{۳۷}ج_{۳۸}. و_{۳۹}ت_{۴۰}و_{۴۱}س_{۴۲}. م_{۴۳}د_{۴۴}ز_{۴۵}د_{۴۶}س_{۴۷}. س_{۴۸}ل_{۴۹}ک_{۵۰}د_{۵۱}ل_{۵۲}س_{۵۳}.

(۵) سفع. ل_۱ا_۲س_۳ب_۴ل_۵و_۶ع_۷ر_۸س_۹د. ب_{۱۰}ر_{۱۱}د_{۱۲}س_{۱۳}ع_{۱۴}ر_{۱۵}س_{۱۶}.

ف_{۱۷}ا_{۱۸}س_{۱۹}د_{۲۰}و_{۲۱}د_{۲۲}س_{۲۳}. د_{۲۴}ل_{۲۵}س_{۲۶}ت_{۲۷}و_{۲۸}س_{۲۹}د_{۳۰}د_{۳۱}س_{۳۲}.

د_{۳۳}ن_{۳۴}د_{۳۵}د_{۳۶}م_{۳۷}د_{۳۸}ل_{۳۹}س_{۴۰}د_{۴۱}س_{۴۲}.

ف_{۴۳}ا_{۴۴}س_{۴۵}د_{۴۶}و_{۴۷}د_{۴۸}ل_{۴۹}ک_{۵۰}د_{۵۱}س_{۵۲}.

(۶) سفع. ل_۱ا_۲س_۳ب_۴ل_۵و_۶ع_۷ر_۸س_۹د_{۱۰}و_{۱۱}د_{۱۲}س_{۱۳}ع_{۱۴}ر_{۱۵}س_{۱۶}.

د_{۱۷}د_{۱۸}س_{۱۹}د_{۲۰}و_{۲۱}س_{۲۲}ع_{۲۳}ر_{۲۴}س_{۲۵}.

د_{۲۶}ر_{۲۷}ب_{۲۸}ب_{۲۹}د_{۳۰}د_{۳۱}س_{۳۲}و_{۳۳}س_{۳۴}د_{۳۵}د_{۳۶}س_{۳۷}.

ن_{۳۸}د_{۳۹}د_{۴۰}م_{۴۱}د_{۴۲}ل_{۴۳}س_{۴۴}ب_{۴۵}د_{۴۶}س_{۴۷}.

س_{۴۸}ر_{۴۹}د_{۵۰}ل_{۵۱}ل_{۵۲}س_{۵۳}.

بچای زمین آمده است چنانکه در یستا ۱۶ پاره ۱۰ و نوبندهاد، فرگرد سوم پاره ۱۰ و پاره ۳۵ و فرگرد هجدهم پاره ۶۴

این بند یکی از دلکشترین بند های گناهات یغیبر ایوان برای اینکه مردم را بکشت و بزر و آبادانی بگمارد، اهورا مزدا را پدر کشاورزان و زمین را دختر او خوانده است کسی که خاک آبادان و سرزبوم از کشت زار خرم و شاد سارد، نگهبان زمین سپندار مذ و پدر آسمانی را از خود خوشنود کند

آنچه که یغیبر از دادار شنیده و باید از برای رستگاری و بهبودی بجهانان برساند، این است که مردم در برابر آین مزدا سرفود آورند و از یغیبرش فرمان برند تا از پرتو منش نیک پیخشانش رسائی و جاودانی رشند

نمایشی که یغیبر گوید از منش نیک (وهومتنگه) بیاموختم و امیدوار است که روان یاک مزدا آن را شنیده بسیدرید، همان است که یغیبر در نخستین بند از هات ۳۰ و در بند های ۱۲ و ۱۵ از هات ۳۴ و در نخستین بند از هات ۴ خواستار داشت شده، آچنان نیایش و نماز و درودی که در خور بارگاه مزدا است

۷ از سودا (و ذیانی) که در دست اوست^۲ خواهند
دریافت^۳ (همه) زندگان^۴ و آمانی که بودند و خواهند
بود^۵ : در جاودانی^۶ روان پیرو راستی همیشه^۷ کامرا و^۸
(و) آنکس که دروغپرست است در رنج^۹ (خواهد بود)
و این را مزدا اهورا از کشور (مینوی) خویش
بیا فریند^{۱۰}

۸ اورا تو^۱ از برای ما باستایشهای^۲ نماز^۳ در یاب^۴، آری
اکنون آن^۵ راه با چشم^۶ خواستار نگریستم^۷ (آن راه
کشور مینوی) بندار نیک^۸ (و) کردار (و) کفتار را، پس
از اینکه مزدا اهورا را بمبانجی و استی شناختم ایدون
نیایشهای خود را در بارگاه ستایشش^۹ فرونهیم^{۱۰}

۹ اورا تو از برای ما، بامنش نیک، خوشنود ساز^۱، آنکسی
که بما بخواست^۲ خویش بهروزی و تیره روزی^۳ دهد^۴
بکند مزدا اهورا از توائی^۵ خویش بما کشت و کار^۶ دهد
ما اینکه ما بچار پایان و بکسان مان^۷ کشایش دهیم^۸، از
شناسائی خوب^۹ مان بمنع نیک بمبانجی دین راستین^{۱۰}

* یعنی آنگاه که ذنگی جهانی سر آید و مزدا کشور مینوی (= خشتهر *پلیوسفالس*)
بر انگیزد، باداش و بادا فراه همه کسانی که هستند و بودند و خواهند بود داده خواهد شد.
روان نیکو کاران و پیروان آبین راستین از ذنگی جاودانی برخوردار گشته هاره کاسرو
شوند و روان گناهگاران و پیروان کیش دروغین برجع دهار آیند
† در بند ییش از بر آراسته شدن کشور مینوی و باداش ییبن سخن رفته در اینجا
پیشبر گوید: از برای اینکه در کشور مینوی از باداش برخوردار شویم باید در این جهان
ستایش بجای آوریم و در بندگی مزدا را که باداش در دست اوست از خود خوشنود کنیم
پیشبر میں از آنکه بمبانجی راستی یا دین راستین (آش سیلیس) برورد گار خود
شناخت کشور جاودانی آینده را، آتجائی که گنجینه بندار و کفتار و کردار بندگان است.

(۷) وسیع‌بر عرضه. دهد «سد دویسیع‌بیوه». (سد) وسیع‌بیوه.
 قیچیک د. کیچ بیوه «سد سعی‌بیوه» عرضه. (سد) سیمود عرضه.
 سد عرضه. سد عرضه. دهد سد عرضه. دهد سد عرضه.
 (سد) در جهاد سد عرضه. وسیع‌سده. (جهون) عرضه. دهد سد عرضه.
 (سد) در جهاد سد عرضه. سیمود عرضه. وسیع‌سده. سد عرضه.

(۸) میوه. {م. مدد سلطان عرضه. {سد عرضه. سد. واپ «سد عرضه».
 {م. کیچ بیوه عرضه. سد عرضه. واپ سد عرضه.
 واسیع‌بیوه عرضه. سد عرضه. وسیع‌بیوه عرضه. سد عرضه.
 واپ عرضه. سد عرضه. میوه. سیمود. سد عرضه.
 سمع. سه. واسیع‌بیوه. وسیمود. پس ای. {دو سد سد.

(۹) میوه. {م. کاٹ بیوه. سمع. سد عرضه. عرضه. سد عرضه.
 میوه. {م. (دم). عرضه. عرضه. دهد میوه عرضه. سد عرضه.
 وسیع‌سده. سل عرضه. واپ عرضه. ورد سده. سد عرضه.
 رشد عرضه. واپ عرضه. سد عرضه. (سد) عرضه.
 واسیع‌بیوه عرضه. سد عرضه. سرمه. سد عرضه.

نیز با دیده دل نگران است و نایش و ستایش مردمان را از برای اذانی شدن آنان بگشوار مینوی به بیشگاه مزدا (= گرزمان) آورد
 نه در یاد داشت بند هیجدهم از هات ۴۴ کتفیم که در دین زرتشت بامد خوشی جهان دیگر و بهره و بخش روز پین از زندگی خوش و رامش این جهان چشم بوشی شده است
 زیغمور پیروان خود را بستایش و بندگی اندرز دهد تا اینکه مزدا خوشنود گشته در هین
 جهان با آن نیروی کار و کشاورزی دهد آنچنان که بتوانند بچار پایان و کسان خود گشایش
 و فرایش دهند و از زندگی خوش و خرم بهره و را باشند چنانکه در پایان این بند گفته شده
 این پاداش بکسانی ازدانی است که از دین راستین بنش نیک بی برده باشد

۱۰ او را تو از برای ما با درود^۱ پارسائی^۲ بزرگ دار^۳، آنکسی را که همیشه^۴ مزدا اهورا خوانده شود^۵ چه او از اردیبهشت و بهمن خود نوید داد^۶ که بما در کشور (مینوی) وی رسائی و جاودانی^۷ بود^۸ (و) در بار گاهش^۹ نیرو^{۱۰} و پایداری^{۱۱} بود

۱۱ * پس اینچنین کسی که در آینده^۱ دیوها و مردمان را خوار بدارد^۲، آمانی که اورا^۳ خوار دارند (و همه) دیگران را، جز آنکسی را که باونیک اندیشد^۴، دین یاک رهانده^۵ آن کد خدا^۶، او را دوست^۷، برادر^۸ یا پدر (خواهد بود) ای مزدا اهورا^۹

* یعنی اگر کسی پس از این گروه پروردگاران (= دیوها) و همکسانی را که در پیروی از آنان زرتشت را خوار میدارند، پست بشارد، جز آنکسی را که نیکخواه پیغما (= رهانده) است، دین یاک آن مهر مایه رستگاری وی خواهد شد و چون دوست و برادر و پدر او را یاری خواهد کرد در پاد داشت شماره ۲ از بند یازدهم از هات ۳۱ گفته‌یم که دین. (= دُنَا و سِنَه) هر کسی در جهان دیگر ییک هستی یا بد: اگر کسی نیکو کار باشد دیش بیکر دختر زیبائی در آمده او را بسوی بهشت رهنمون گردد و اگر آن کس گناهکار باشد دیش بیکر دختر زشی در آمده اورا بدوزخ کشانید چون در بند های ۹ - ۱۰ سخن از پاداش این جهان و یاداش روز پیش بوده در این بند گوید که از برای رستگاری در هر دوسرای باید بدین راستین زرتشت گروید چه این دین است که در این جهان بکار و کوشش و کشاورزی و آبادانی اندرز دهد و از زندگی خوش و فراخروزی بپره ور سازد آنچنان که پس از سر آمدن گردش گئی در جهان دیگر ییخشایش فردوس برخورد او کنند به بند سیزدهم از هات ۳۴ نیز نگاه کنید

(۱۰) چندر. چندر. چندر. چندر. چندر. چندر. چندر. چندر. چندر.

چندر. چندر. چندر. چندر. چندر. چندر. چندر. چندر. چندر.

(۱۱) چندر. چندر. چندر. چندر. چندر. چندر. چندر. چندر. چندر.

یمنا، هات ۶

۱ بکدام زمین^۱ روی آورم^۲، بکجا^۳ روی نموده بروم^۴
 از آزادگان و پیشوایان^۵ دورم دارند^۶؛ برزیگران مرا
 خوشنود نمیکنند^۷ ۰۰۰۰۰۰۰ و نه آن فرمانروایان^۸
 دروغپرست^۹ کشور^{۱۰} چکونه^{۱۱} ترا، ای مزدا اهورا خوشنود
 تو انم ساخت^{۱۲}

۲ + من میدانم، ای مزدا، که چرا نام تو انم^۱ : زیرا کم خواسته
 هست و مرا کسان کم^۲ هستند. بتو کله میبرم^۳، تو خود
 بنگر^۴، ای اهورا، یاری^۵ بخشای^۶، آنچنان که یک
 دوست^۷ بدوستی ارزانی دارد. + از دین راستین بیاگاهان^۸
 از آنچه دارائی^۹ منش نیک است^{۱۰}

۳ + کی، ای مزدا، بامداد روز^۱ فراز آید^۲، جهان^۳ دین
 راستین فرا گیرد^۴ با آموزشها^۵ فراش بخش^۶ پُر خرد
 رهانندگان^۷ ؟ کیانند آنانی که بهمن یاری^۸ شان خواهد
 آمد^۹ از برای آگاه ساختن^{۱۰} من، ترا برگزیدم^{۱۱}، ای
 اهورا^{۱۲}

* بندهای ۱-۴ بهم بیوسته است: یغبر از نا کامیابی خود بد رگاه مزدا اهورا گله
 مند است. گروه سه گانه مردم از آزادگان و پیشوایان و کشاورزان از یغبر دوری کنند
 و بالدرز وی گوش ندهند؛ سران و فرمزاوایانی که پیروکیش دروغین دیویسنا هستند سیزه و رزند
 در سه بند آینده یغبر فرماید: از اینکه کاری از ییش نتوانم برد، برای این است که
 خواسته (مال) و گله و رمه و کسانم کم هستند. چون چنین است یاری تو ای اهورا ماهه کامیابی
 من خواهد بود، چنان ساز که مردم از دین راستین بدارائی منش نیک دستند. آن پیرو کیش
 دروغین که نیخواهد بیرون آیند راستین با آبادانی و گله پروردی و برزیگری بزدازد باید از
 میان رفته نابود شود. بجای نقاطل یک واژه اختاده است که در وزن شهر لازم است اما زبانی
 بمعنی نرسیده است.

(۱) و پیو. {۶۴} چند. و پیو. و پیو (س). {۶۴} چند. سدروخیه.

پند ای. سعید قمیم (نند). سداد (دند) سداد (دند). و سود (دند).
{چند}. س. سلیمانی (سد) س. و پیو. فاعل (یک) س. عزم (س).
اسقیوسه. و سعید (نند). نماید. داده داده ساد (ن). و فاعل (س) میم (ن).
و سلم س. لیکه س. و سیوسه. سلیمانی (س) میم (س). سدن (س).

(۲) فاسقیوسه. میم (س). قیاسه. سعید (س). و سیوسه. ساسقیوسه.

س. و سه (س) لیکه (س). بزرگی (س). و سه (س) س. سد (س).
فاعل (ن). نماید. س. پیم. ساسقیوسه. سعید (س).
اسه (ن). عزم (س). بزرگی (س). لارجی. لارجی. و سد (س). و سد (س).
سد (ن). فاسقیوسه (نند). سعید س. سدن (س). و سه (س) میم (ن).

(۳) و سوسه. و سیوسه. و سیوسه. (من) میم (س). سد (ن). و پیو.

سد (ن). و سا (ن). سد (ن). سعید (س). سد (ن). میم (ن).
فاعل (یک) سد (ن). ددم (س) میم (س). داده (س) سد (ن). میم (ن).
و سقیوسه (ن). جی (س). فاطمه (س). بزرگی (س). و سه (س) میم (س).
و سد (ن). لیکه س. دیپیو (س). فاعل (یک). سعید (س).

† از این دین است که از دارائی منش نیک یا از بخشایش روز پسین آگاه خواهد
گردید مانند این پند که نوید بیادش است در بسیاری از پند های دیگر از بیادش و بیاد فرام
نیکوکاران و بزهکران سخن رفته آنچنان که امید بیخشایشی بهشت و بیم برنجهای ذوزخ
مردم را بینکی میکارد و از بدی باز میدارد چنانکه در پند پیشم از هات ۲۸ و پند یازدهم از
هات ۳۰ و پند سوم از هات ۳۱ و پند دهم از هات ۴۴ و پند ششم از هات ۴۷

‡ بینی کی بامداد رستگاری خواهد دمید و مردم دین راستین خواهد شناخت؟ کی
خواهد بود آن روزی که از کوشش رهاندگان (= مُؤْبَثَت دستی سرسپهر) دین
و آموزش رواج خواهد گرفت؟ آن رهاندگانی که بهمن (= منش نیک) آنان را در کوشش
شان در رامین دین گستری باری خواهد کرد، کیا نند؟

۴ * و دروغیرست باز میدارد^۱ که این راهبران^۲ دین
راستین^۳ چاربایان را در روستا یا کشور^۴ بپورانند.
آنکه بد نام^۵ است (و) از رقتار^۶ خویش تباھکلر^۷
کسی که اورا، ای مزدا، از شهرو یاری^۸ بی بهره کنند^۹ یا
از زندگی^{۱۰} پیش روی^{۱۱} است که راه^{۱۲} آین نیک^{۱۳}
بیاراید^{۱۴} ۸۸

۵ اگر دامائی^۱ بتواند^۲ نکاهداری کند^۳ کسی را که او
بر آن داشته^۴ از روشن^۵ خود و پیمانهای^۶ خود برگردد^۷
آن (دامائی) که خود از روی دستور^۸ زندگی میکند^۹، آن
پیور راستی، آن دروغیرست را اینچنین باید آنکه بخرد^{۱۰}
است آزاد^{۱۱} را یا کاهاند^{۱۲} تا که او را از گزند^{۱۳} بناد
دهد^{۱۴}، ای مزدا اهورا ۸۸

۶ و اگر آن کسی که از او درخواست^۱ شده (بیاری)
نیامد^۲، او بدرستی^۳ با فربیدگان^۴ دروغ خواهد پیوست^۵
چه او (خود) دروغیرست (و) نیکخواه^۶ دروغیرست است.
راستی پرست آن کسی است که دوست^۷ یک راستی
پرست است، از همان هنگام که نخستین^۸ دین دادی،
ای اهورا ۸۸

* در این بند راهبران دین راستین هان رهانندگان اند که در بند پیش گذشت دروغیرست یا در گونت *dragvant* یکی از سران و شهر یاران دیوبست است بهنگاه در بند هفتم از همین هات و در بند پانزدهم از هات ۳۱ او در بند پنجم از هات ۴۲ و در بند سوم از هات ۵۰ از در گونت، کسی از شهر یاران دیوبست اراده شده است همچنین از این واژه در بند هجدهم از هات ۳۱ و در بند چهاردهم از هات ۴۲ و در بند دوازدهم از هات ۴۴ و در نخستین بند از هات ۴۵ یکی از پیشوایان گرام^۱ کشته شده با پیغابر دروغین دیوبست مراد است کسی چون گر هم *Grahma* که در بند های ۱۴-۱۲ از هات ۳۲ یاد شده است در هر جای از گانها که واژه در گونت (در وند) آمده بی اینکه از کسی نام برده شده باشد باید همین گر هم یا شهر یار سرو بزرگ دیوبستان بند و *Bəndva* که در بند های

(۱۴) سع. قسم سط. و این سع. قسم سط. سویس مدن در سه. واسد. و این سع.

ق سع. لاین چند نهاد. سویس دنی (سازمان) در سه. و سه. و سه در دنی (نهاد. واسد. و این سع. سویس دنی. سه سه در سه. و سه در سه) سه دنی (نهاد). سه در سه دنی (نهاد).

(۱۵) قسم. واسد. سویس دنی (نهاد). سویس دنی. و این سه. سه در سه دنی (نهاد).

لاین (نهاد). واسد. سه دنی (نهاد). سه در سه دنی (نهاد). واسد.

(سیم) س. لاین (نهاد). قسم. سویس (س). و این (سیم) س. و این (نهاد).

واسد (نهاد). سویس دنی. سه سه. لاین. سویس دنی (نهاد). سه در سه دنی (نهاد).

(۱۶) سع. قسم دنی. لاین سع. لاین (نهاد). سه در سه دنی (نهاد).

و این (نهاد). سه دنی (نهاد). سه در سه دنی (نهاد). سه در سه دنی (نهاد).

سه دنی (نهاد). سه در سه دنی (نهاد). واسد در دنی (نهاد).

سه در سه دنی (نهاد). سه در سه دنی (نهاد). سه در سه دنی (نهاد).

سه در سه دنی (نهاد). سه در سه دنی (نهاد). سه در سه دنی (نهاد).

۱ - ۲ از هات ۴۹ آمده، مقصود باشند این شهر باران و یشوا یا تند که ستزه نوده نیگذارند مردم از روی آین زرتشت بکشند و کار و بروزش چار بایان بردازند یعنی خواستار است که کسی برخاسته دست آنان را کوتاه کند و از شهر باری و فرمانکزاری براندازد این کس باید کی کشتاپ پاشد، اوست که باید گام فرا نهاده راه دین بهی زر تشی را از برای بیرون بازد به پند هشتم از هات ۵۳ نیز نگاه کنید

۴ - پند های ۶-۵ بهم بیوسته است اینچنان: اگر یک دنای بیرو دین راستین مزدیستا (آشون سیپس-س) ashavan که خود از روی آین زرتشتی زندگی کنند، کامیاب گردید که یکی از بیرون کیش دروغین دیوبستا را (درگوست) برآه راست آورد، باید از برای نگاهداری او یکی از بزرگان و آزادگان را یا گاهاند تا او را باری و بناء دهد، آچنان که همکیشان ییشین توانند بد و آزاری رسانند اگر این آزاده بناء خود درین کرد، باقی بگان دروغ بیوند و از کسان دروغ و از باران دروغیرستان و از نیکوهابان دیوبستان بشمار آید از همان روز نخستین که اهورا مزدا دین بیا فرید، یک راستی برست دوست یک راستی برست است

۷ کی را، ای مزدا^۱ پشچیان^۲ مانند من کسی^۳ خواهد
داد، آنگاه که دروغپرست^۴ از برای آزددن^۵ من آماده
شود،^۶ جز^۷ از آذر و منش^۸ تو که از کردارها یشان دین
راستین^۹ رساخواهد کردید^۹ ای اهورا، از این دستور^{۱۰}
نهادم^{۱۱} را آگاه ساز^{۱۰}

۸ کسی که در سر دارد^۱ بهشتی^۲ من آسیب آورد^۳، مکناد که
از کردارها یش بمن رنجی^۴ رسده آن (کردارها) برگشته^۵
باورسد^۶ با آزارها^۷ بخود^۸ او همه آن آزارها، آنچنان که از
زندگی خوش ای بهره ماند^۹ نه از زندگی بد^{۱۰} ای مزدا^{۱۰}

۹ کیست آن راد (مردی)^۱ که نخست بیاموزانید^۲ مرا از
اینکه ما، تو کارسازتر^۳ را بزرگ بداریم^۴ (و) داور
بالک درستکردار^۵ آنچه ارد بیهشت تو (و) آنچه آفریننده
جانداران^۶ بار دی بهشت گفت، این را خواستار شنیدن اند^۷
آمان از بهمن تو^۸

۱۰ آن مرد یازن^۱ که از برای من، ای مزدا اهورا، بجای آورد^۲
آنچه را که تو از برای جهان^۳ بهتر دانستی^۴ : از برای
پاداش^۵ درستکرداری^۶ وی بیهشت^۷ (بدو ارزانی باد).
تو کسانی را که من به نیایش^۸ شما برگارم^۹ ، با همه آمان
از پل چینوت^{۱۰} خواهم گذشت^{۱۱}

* بند های ۸-۷ بهم بیوسته است اینچنین بیغیر امیدوار است که در پنهان مزدا باشد،
هر آن روزی که یکی از فرمانکاران و شهر یاران دیو یسنا (درگوت) که در بند چهارم
هین هات باد کردیم، از بی آزار وی برخیزد همچنین امیدوار است که دشن تواند آسیبی بدو
رساند، بدی و سیزه بخود او برگرد و او را از زندگی خوش بی بهره سازد،

+ بند های ۱۳-۹ بهم بیوسته است: زد نشست از یامبری خود سخن میدارد و از
دستگاری آنای که بیرو دین وی هستند و از پاد افراه کسانی که بدین راستین نگرویدند

- (۷) چونه. {س. میووس. ورد (سرمه) و از سرمه. ورد و سمع
من در سمع. هم. و لحن و سمع. و نویس (نیزه) میووس. سمع اند و عزله.
سند و دفعه. لکن سمع سمع. سعی (آنقدر) میووس. ورد و عزله هم میووس.
و سمع در سمع. و سرمه طبقه اند. نه دفعه. این اند طبقه اند. سمع (آن)
دو بیوه. همچند. و نویس (دیوه). و نویس (سند) در سمع. (آن) سط عرسه
(۸) فهم. فاسد. همچند. و سمع. قسمی سمع. و میووس. سمع (سند) و سمع
همچند. نه بود در سمع. هم. سعی (آن) نه. و سرمه طبقه اند (آن) نه دفعه سمع.
نه دفعه. سمع در سمع. هم. سمع در سمع. نه دفعه. و (سند) نه دفعه سمع.
همچند. و (لحن) نه در سمع (آن) نه. و سمع (آن) نه در سمع.
همچند. و (لحن) نه در سمع (آن) نه. و سمع (آن) نه در سمع. و سمع (آن) نه در سمع.
(۹) چونه. بره (جه). فهم. هم. سعی (آن) همچند. همچند (آن) همچند.
و سمع سمع. لکن ره. چونه (آن) همچند. همچند (آن) همچند.
و سرمه طبقه اند. نه دفعه (آن) همچند. همچند (آن) همچند.
فهی. همچند. سمع سمع. و سمع. سمع سمع. فهم (آن) همچند. و سمع سمع.
و سمع سمع. همچند. همچند. همچند. و سمع سمع. همچند (آن) همچند.
(۱۰) فهم. فاسد. همچند. {س. قسمی س. فاسد. میووس. سمع (آن)
و سرمه سمع. سمع در فهم (آن) همچند. همچند. و سمع در فهم (آن) همچند.
و سمع سمع. سمع سمع. و سمع سمع. سمع سمع (آن) همچند. همچند (آن) همچند.
و سمع و دفعه سمع. نه دفعه سمع (آن) همچند. و سمع سمع سمع. هم
همچند. همچند. و سمع سمع. همچند (آن) همچند. همچند (آن) همچند.

از برای دریافت معنی پند نهم باید آنچه در پند های دیگر گذشته یاد آور شویم: نخستین کسی که یاموزایند که مزدا اهورا کارساز تر و داور درستکردار است، آنکه خود ذرت شست است چنانکه در پند هشتم از هات ۳۱ گذشت، مزدا اهورا در روز بین داور گردار های جهانی مردمان خواهد بود در هات ۲۹ بیرشن و با سخنی که میان مزدا اهورا و اماشپندش اردیبهشت رفت در باره نگهداری جاند اران سود مند بر خود دیدم در پند هشتم از آن هات دیدم که اماشپند بهمن، ذرت شست را بگانه کسی شناخت که شایسته نگهبانی جهان و آئین گستری است از بل چینوت (بر) Ginvat (صراط) جدا گانه سخن داشتیم

۱۱ * از توانائی^۱ خود کوینها و کتویها^۲ و ادار میکنند^۳

مردم^۴ را بکردار های بد^۵ از برآمی تباہ کردن^۶ زندگی^۷، آمانی که روانشان و نهاد^۸ شان بهراس خواهند بود^۹، آنکه که آنان با آنجائی که پل چینوت^{۱۰} است، رسند^{۱۱} همینه پایینده^{۱۲} یاران^{۱۳} خان و مان دروغ^{۱۴} (خواهند بود) ^{۱۵}

۱۲ † هنکامی که اردیبهشت بنوادگان^۱ و خوبشان^۲ نامور^۳ فریان تورانی روی کند^۴ از کوشش^۵ سپندارمذ، کشايش بخش هستی^۶ : پس آنکه بهمن آمان را بیدزیرد^۷ (و) مزدا اهورا با آمان رامش بختد^۸ در سر انبعام^۹ ^{۱۶}

۱۳ کیست درمیان مردمان آنکه سپیتمان فردتشت را از آمادگی^۱ (خود) خوشنود کند^۲ کسی که برازنه است^۳ شنوده شود^۴ : باو مزدا اهورا زندگی^۵ (جاودانی) خواهد داد، بهمن هستی^۶ او را بر افزاید^۷، او راما دوست خوب^۸ دین راستین شما شناسیم ^۹

۱۴ † ای فردتشت، کیست آن پاکدینی^۱ که دوست^۲ نست درمه آبین مغ^۳ یا کیست آن کسی که خواهستار است^۴ چنین شناخته شود^۵ این کی کشتاب است در پایان کار^۶ . کسانی را که تو، ای مزدا اهورا، در یک سرای^۷ کردهم آوری^۸، آمان را من با کفتار^۹ منش نیک همیخوانم ^{۱۰}

* در بند های ۱۵-۱۶ از هات ۳۲ و در بند ۲۰ از هات ۴۴ به کرین و سلاسنه Karapan که از یشوایان دیو یستان و بـ کتوـی و سـدرـ Kavī و سـدرـ Karapan بـ خورـدـیـم آـنـتـدـ کـه بـدـین رـاسـتـین مـزـدـیـسـان سـتـرـه نـوـده مـرـدـم رـا بـکـلـ هـای نـاـشـیـست مـیدـارـم و زـنـدـگـی آـنـکـه رـا تـیرـه و تـباـه مـیـکـنـد چـون رـوز بـسـین فـرا رـسـدـ، رـوـانـها و نـهـادـهـای (= دـینـها) کـرـیـنـها و کـتوـیـها در سـرـ بـلـ چـینـوتـ (صـراـحـا) بـیـم و هـرـاسـ اـفـتـدـ و درـخـانـ و مـانـ درـوغـ (دوـزـخـ) درـ آـیـنـدـ و درـ آـیـجـا جـاـلـوـدـانـ اـزـ هـنـشـینـانـ درـوغـ آـمـیـانـ خـواـهـنـدـ بـودـ بهـ بـنـدـ یـسـتـ اـزـ هـاتـ ۳۱ و بـهـ بـنـدـ سـیـزـدهـ اـزـ هـاتـ ۱۵ نـگـاهـ کـنـیدـ † از فریان (Fryāna) کـه نـامـ یـکـیـ اـزـ خـانـدانـ اـزـ برـ توـ کـوـشـ سـپـنـدارـ مـذـ دـاشـتـمـ یـغـبـ اـمـدـ وـارـ استـ کـه اـبـنـ خـانـدانـ اـزـ برـ توـ کـوـشـ سـپـنـدارـ مـذـ (= آـرمـیـتـیـ سـلـهـوـهـ) ۱۳

- (۱۱) سلیمانی (سدود). ندمخنی. و ساندی. و سد (سدود). سدود.
- سدود. و سردد (سدود). سدود. سدود. ۶۷۶. ۶۷۶ (۶۷۶) دور دارد. ۶۷۶ پیشنهاد.
- پیشنهاد. سعی. (سد). سعی پیشنهاد. سلیمانی (سد). و سعی (سد).
- در دارد. سد (سد). سد (سد). ۶۷۶ (سد). ۶۷۶ (سد). و سعی (سد).
- و سعی (سد). و آن دارند. و آن دارند. و ۶۷۶ سدود. سدود (سد).
- (۱۲) نور دارد. (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد).
- سعی (سد). (سد). (سد). (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد).
- سد (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد).
- سد. سعی (سد). خاطر (سد). سعی (سد). سد (سد). ۶۷۶ (سد).
- سعی (سد). (سد). ۶۷۶ (سد). سعی (سد). سعی (سد).
- (۱۳) قیمی. دندان (سد). کسر (سد) (سد). (سد) (سد). (سد) (سد).
- سد (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد).
- سد (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد).
- سد (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد).
- سد (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد).
- سد (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد).
- سد (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد).
- (۱۴) کسر (سد). و سد (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). (سد).
- سد (سد). سعی (سد). و سد (سد). سعی (سد). و سد (سد).
- سد (سد). سعی (سد). و سد (سد). سعی (سد). و سد (سد).
- سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد).
- و سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد). سعی (سد).
- کسر (سد). کسر (سد). کسر (سد). کسر (سد). کسر (سد).

پارسائی) بدين داستن (= آش سپهس آردیبهشت) بگروند تا اينکه بهمن (= وهمتگه وظیفه) پارسائی منش نیك آنان را بکشور ايزدی يا بهشت يزيرد و در پایان از بخشایش مزدا اهورا بر خوردار شوند.

‡ بند های ۱۴ - ۱۷ بهم بیوسته است: یغیر از کسان و یاران و یشتبان بزرگ خود چون کی گشتاب و فرشتهر و برادرش جاماسب که هر دو وزیر کی گشتاب اند یاد میکند و آنان را در پایان از یاداش و بخشایش ايزدی بر خوردار میشوند کی گشتاب است که در دین بزرگ مغی دوست زرتشت است او و کسانی را که مزدا اهورا در سر انجام دریک خان و مان و ددر سرای جاودانی فردوس گردهم خواهد آورد، یغیر همه آنان را بنیکی یاد میکند.

۱۵ * بشم، ای، هچتسیان می‌گویم^۱، بشم، ای سپیتمانیان، تا
اینکه شما دانا را از نادان^۲ باز شناسید^۳
از این کردارهاست که شما بخود تان راستی^۴ ارزانی دارید^۵،
آنچنان که در نخستین^۶ آین^۷ اهوراست^۸

۱۶ + ای فرشوشر هو^۹ کو با این راد (مردان)^{۱۰} بانجا^{۱۱} رو^{۱۲}،
ما دو خواستاریم^{۱۳} که بآنان خوش^{۱۴} بود^{۱۵}، آنجائی که
راستی با پارسا^{۱۶} پیوسته است^{۱۷}، آنجائی که کشور
(جاودانی) بکام^{۱۸} منش نیک است، آنجائی که مزدا اهورا
از برای افزایش^{۱۹} آرام دارد^{۲۰}

۱۷ ‡ در آنجائی که من از شما سنجیده^{۲۱} سخن خواهم داشت^{۲۲}
نه ناسنجیده، ای جاماسب هو^{۲۳} کو همچنین^{۲۴} از فرمانبری^{۲۵}
شما^{۲۶} بانیایش^{۲۷} آمادگی^{۲۸} شما، نزد آن مزدا اهورا که
بدستیاری راستی-اندرزگر^{۲۹} کار آگاه^{۳۰}، دانا از نادان باز
شناسد^{۳۱}

* از هچتسیب = هلچت اسب ^{رسانیده} ^{رسانیده} ^{رسانیده} ^{رسانیده} Haēčat̄spa که در متروج الذهب مسعودی هجدسف یاد شده و از سیستان = سیستان دهن رسانیده Spitāma که مسعودی اسبیان یادکرده، جد اگانه سخن داشتیم در اینجا یاد آور می‌شویم که سیستان نام خاندان زرتشت است بسا یغیبر خود را زرتشت سیستان یا سیستان زرتشت نامیده است در سنت، چنانکه در بندی‌هش و در متروج الذهب آمده^{۳۲} سیستان نام نهین نیای (جد) یغیبراست و هچتسیب نام چهارمین نیای وی در این بند هچتسیان و سیستانیان کسانی از خاندان خود یغیبر اند و روی سخن یغیبر با آنان است در بند سوم از هات^{۳۳} نیز در جایی که یغیبر از دختر خود پوروچیست (Pourucistā) نام میرد او را هلچت اسپانا و سیستانی می‌غواند ناگزیر از هچتسیان و سیستانیان یکی باید مدیو ماه باشد که در بند نوزدهم از هات^{۳۴} از خاندان سیستان خوانده شده و در سنت مدیو ماه پسر هموی زرتشت یاد شده است و دیگری باید یکی از پسران خود یغیبر باشد که در بند دوم از هات^{۳۵} با کی گشتاسب و فرشوشر یکجا آمده است یغیبر از این پسر نام نبرده اما در سنت این پسر ایست و اسٹر یاد شده است از مدیو ماه و ایست و اسٹر جد اگانه سخن داشتیم در این بند باید یک شعر افتاده باشد که دو مین نیمه این بند با آن پیوستگی داشت در کتاب پهلوی شایست نه شابست در فصل ۱۳ فقره^{۳۶} نیز یاد شده که در اینجا یک شعر کم است

- (۱۵) سوسن^۱ و سرمه^۲-س-ودون^۳. وا-س-بل^۴ و سرده^۵. فام. دهن ده^۶ س-ع^۷ ع^۸ س-
- بر در س-ع^۹. و سدی^{۱۰} س-ع^{۱۱}. وا-ب-م-س-ر-س-ف^{۱۲}. سوسدی^{۱۳} پو-ودون^{۱۴}.
- س-سدن^{۱۵}. ۵۳۷ ن-د. و سرده^{۱۶} ط^{۱۷} خ^{۱۸} س-دن^{۱۹}. س-ع^{۲۰}. س-ل^{۲۱} س-د^{۲۲} ر-د-ون^{۲۳}.
- و س-و^{۲۴} د-ون^{۲۵}. و س-ه س-د-ون^{۲۶}. و س-ط^{۲۷} د-ون-د-ون^{۲۸}. س-ع^{۲۹} د-ون-ر-س-د^{۳۰} .
- (۱۶) ه^۱ ا-س-ع-س-ط-ن-د-ه^۲ س-د^۳. س-ل^۴ س-ج^۵. س-ل^۶ و^۷ س-د-ون^۸. د-ون^۹.
- ع^{۱۰} «ج^{۱۱} ق^{۱۲}» س-د^{۱۳}. س-س-د-ون^{۱۴} و س-ع^{۱۵} س-ع^{۱۶}. د-د^{۱۷} س-د^{۱۸}. د-د^{۱۹} س-
- پ-ه-س-ن^{۲۰} س-د^{۲۱}. س-ل^{۲۲} س-د^{۲۳}. ب-ه-د-ه-س-ر-ه-ز-ه^{۲۴}. س-ل^{۲۵} س-ن^{۲۶} س-ه^{۲۷}.
- و س-س-ن^{۲۸} س-د^{۲۹}. وا-س-ل^{۳۰} و س-ع^{۳۱}. و س-ع^{۳۲} س-د-ون^{۳۳}. س-ن^{۳۴} (ج^{۳۵}) .
- (۱۷) و س-س-ن^۱ س-د^۲. فام. س-ل^۳ س-د-ه^۴. د-د^۵ س-ع^۶ س-د-ه^۷.
- ج^۸ د-ه^۹. س-س-ل^{۱۰} س-ع^{۱۱}. و ع^{۱۲} س-س-د-ون^{۱۳}. ع^{۱۴} «ج^{۱۵} ق^{۱۶}» س-د^{۱۷}.
- ب-ه-س-ه^{۱۸}. فام. د-ه^{۱۹} س-ع^{۲۰}. وا-س-ع^{۲۱} س-ع^{۲۲}. د-د^{۲۳} س-ط-ل^{۲۴} س-د^{۲۵}.
- و س-ع^{۲۶}. وا-ب-م-د-س-ط-ه^{۲۷}. و س-د^{۲۸} س-ه^{۲۹}. س-و-س-د^{۳۰} س-ه^{۳۱}.
- و س-ع^{۳۲} (س-د^{۳۳}). و س-ب-ه-ز-ه^{۳۴}. س-ع^{۳۵} س-ه^{۳۶}. س-ع^{۳۷} د-ون^{۳۸} .

فرشوستر (Fرشت) اشت (Aštar) (خشتار) و بردارش جاماسب (Jamasp) پس-س-د-ون^۱ (Jāmāspa) که در بند آینده آمده از خاندان هؤگو (Hvōgva) هر دو وزیر کی کشتاپ هستند. چنانکه از این بند بیداست و در کرارش بهلوی (زنده) بیز باد شده، بیغمبر، فرشوستر و باران دیگر بارسا و راد مردان را بگرذمان (بهشت) نوید میدهد، مزدا و بیغمبرش هر دو خواستارند که با آنان در کشور جاودانی، در آنجائی که بارگاه فرهی مزداست و جائی که بر استی و سازش و رامش و منش نیک آراسته است، خوش و خرم باشد.

بعای راستی و پارسائی یا فروتنی و کشور جاودانی و منش نیک: Aš- سیس = اردیبهشت آرمیتی سله-ر-ه-د = armaiti = سندارمذ؛ خشتر = خشتر = Xshathra = شهر بور؛ و هومنگه = valīwād، سل-س-ز-د-و-ه = vohu mañh = بهمن آمده است

یعنی چون روز شمار فرار مزدا من در پیشگاه مزدا که از راستی (Aš- سیس) هوشیاران از بیوهشان باز شناسد، از فرمانبری و نیایش و جاقشانی جاماسب در راه دین آنچنان سخن خواهم داشت، تا بیانجی من از بخشایش مینوی برخوردار گردد و مزدا پد و آمرزش آورد

۱۸ * کسی که بمن پایدار^۱ است من خود^۲ نیز بهتر دارائی^۳
 خویش بدستیاری منش نیک بدو نویدد هم^۴ ، سیزه باان کسی
 که سیزه کردن^۵ بما در سر دارد^۶ ، ای مزدا (و) ای
 اردیبهشت (اینچنین) خواست^۷ شمارا خوشنود ساقم.^۸
 این است دستور^۹ خرد و منش^{۱۰} من ^{۱۱}

۱۹ کسی که از برای من زرتشت، از روی دین^۱ درست^۲ ، بجای
 آورد^۳ آنچه را که بکام^۴ من سازگار تر^۵ است، باان کس
 (مزد)^۶ مزدا^۷ ، باان کسی که جهان آینده^۸ ارزانی شده^۹
 یک جفت چارپایی بارور^{۱۰} با هر آنچه آرزومند^{۱۱} است:
 و این را از برای من خواهی ساخت^{۱۲} ، ای مزدا، تو ای
 کسی که چاره ساز تری^{۱۳}

* بند های ۱۹-۱۸ بهم بیوسته است: از یاداش و یادا فراه این جهان و جهان دیگر
 سخن رفته است آنکه بایغیر سیزه کند، سزاوار سیزه است و آنکه دوست و نیکخواه است
 یغیر بهتر و گرامیتر چیز خود را از او درین نکند. آنکه را امید 'مزد این سرای و سرای
 دیگر است باید فرمانبردار آین راستین باشد و چنان کند که بد ان مزد سزاوار گردد

(۱۸) قیمی. مسدوده. و مسدوده. مسدوده. مسدوده. مسدوده.
مسدوده.

مسعد عرضه. در بدهی دند. فاطمه. علی دلخیز. مسجد عباس.
یونس خوش. مسعوده. قیمی سعی. یونس خوش. مسدویه سد.
مسیوه سیوه. علی عیسی سیوه. ماسیه. علی عیسی سیوه.
علی عیسی سیوه. مسیوه. علی عیسی سیوه. ماسیه. واچاره.

(۱۹) قیمی. علی دند. مسیوه سد. مسدویه سد. مسدویه سد.
مسیوه (سید محمد) سد. مسدویه سد. واچاره سد. علی عیسی سیوه.
مسعوده. علی علیه سد. مسیوه سیوه. علی عیسی سیوه.
مسیوه. واچاره سد. مسیوه. واچاره سد. مسدویه سد. مسیوه.
مسیوه سد. علی علیه سد. مسیوه. واچاره سد. مسدویه سد. مسیوه.

سینتندگات یستا، هات ۴۷

* به سیند مینو و به دین راستین بهتر پندار (و) کردار (و)
کفتار (در یاداش) رسائی و جاودانی بنا خواهد بخشید
مزدا اهورا با توانایی و پارسائی ۵۵

† از برای این پاکتر روان^۱ (آنچه) بهتر است باید بجای آورند با زبان گفتار از روی^۲ منش نیک، بادستهای کردار از پارسائی^۳، این است شناسائی^۴: اوست پدر راستی^۵: او مزدا



‡ توئی پدر^۶ پاک این (سیند) مینو، کسی که از برای ما چاربای خرمی بخش^۷ بیافرید^۸ و انگاه از برای کشتزارش^۹ سیند از مذ باورامش دهنده^{۱۰}، پس از آنکه او، ای مزدا، با منش نیک پرسشن و پاسخ نمود^{۱۱}

هات ۴۷ کوتاه ترین سروهای گاتها دارای شش بند است و در هر شش بند از سیند مینو (= سینتو ملینو دند؛ پهپه) و سودو^{۱۲} Spentō manyu که در نخستین بند از هات ۳۰ از آن سخن داشتیم، بادگردیده است در آغاز فرماید: کسی که به سیند مینو و به دین راستین یا امشاسیند اردیبهشت (= آش سویس asha) نیک اندشه و نیکو گفتار و سوده رفتار باشد در یاداش مزدا اهورا بدو رسائی (= هورو تات وهد سوسی haurvatāt خرداد) و جاودانی (= آیمر تات سویس ameretāt اسرداد) و توانائی (= خشته بر ویسکالد Xshathra شهریور) و پارسائی (= آرمیتی سلهوده armaiti سیند از مذ خواهد بخشید میتوان واژه خشته را در اینجا معنی کشور مینوی یا بهشت کرفت، چنانکه برخی از دانشمندان چنین گردانیده اند: «.... مزدا اهورا باو بدستیاری امشاسیند شهریور و امشاسیند سیندارمذ رسائی و جاودانی دهد» درباره سیند مینو و خرداد و اسرداد و شهریور و سیندارمذ یاد داشتهای شاهراه^{۱۳} از بند ۱۲ از هات ۲۳ و شاهراه^{۱۴} از بند ۶ از هات ۳۱ و شاهراه^{۱۵} از بند ۳ از هات ۲۸ و بند ۴ از هات ۴۷ نگاه کنید بندهای ۱-۶ از هات ۴۷ در پاره های ۷-۲ از یستا ۱۸ و در پاره ۲۴ از یستا ۶۸ آورده شده است

عدعه پنجم است. همچنان درج. نیستند.

() و همچنان. همچنان (۲۷)

(۱) عدمع پنجم است. همچنان درج. واصل عدمن بده سه شد است. همچنان
نمیشند. همچنان درج. پسر درست طبق سه شد است. واصل عدمن بجه سه شد است.
نمیشند. و همچنان. نیز (ساده) سه شد است. سه شد (۲۸).
همچنان درج. همچنان سه شد است. سه شد (۲۹).

(۲) همچنان درج است. همچنان درج است. عدمع (دو) ده عدمن بجه است. واصل عدمن بجه است.
برهه (دو) است. همچنان درج است. واصل عدمن بجه است. همچنان درج است.
ساده سه شد است. همچنان درج است. پسر درست طبق سه شد است. واخ (ع) درج است.
همچنان درج است. همچنان درج است. همچنان درج است. همچنان درج است. همچنان درج است.

(۳) همچنان درج است. همچنان درج است. همچنان درج است. همچنان درج است.
همچنان درج است. همچنان درج است. (ساده) همچنان درج است. همچنان درج است.
همچنان درج است. همچنان درج است. همچنان درج است. همچنان درج است.
همچنان درج است. همچنان درج است. همچنان درج است. همچنان درج است. همچنان درج است.

در بند پیش دیدیم که از برای رسیدن بیختاش مزدا اهورا باید به سیند مینو
یاروان باک پروردگار نیک اندیش و نیکو کردار و خوش گفتار بود درین بند «یاکتر روان»
یا سیند تر مینو (= سینیشتَ مینو ده) (دو) (۲۹). همچنان (Spəništa mainyu) همان سیند
مینو است

مردمان راست که یا گفتار و کردار سوده آنچه را که در جهان بر تر و بهتر است از
برای خوشنودی سیند مینو بجای آورند و از اینرو بیوستگی خود را بجهان یاگه ایزدی بنایانند
مردمان شناسائی خود را بزدرا که پدر جهان راستی (= آش سینیس) است یا بندار و
گفتار و کردار نیک توانند شنان دادن

در بند ۹ از هات ۳۱ دیدیم: مینو خرد که همان سیند مینو است، چار یا بیان نمود مند
بیدید آورد در آن بند مانند این بند سیندار از مند که نگهبانی زمین با اوست، یاد کر دیده است
به بند ۴ از هات ۵ و به بند ۵ از هات ۸ نیز نگاه کنید

۴ از این سپند مینو دروغپرستان سر ییچیدند^۱ ، ای مزدا^۲ نه
اینچنین (کردند) راستی پرستان کسی که به کم تو ناست^۳
یا به بیش^۴ ، باید بر استی پرست مهربان^۵ باشد (و) بد خواه^۶
درو غیرست^۷

۵ و تو از این سپند مینو، ای مزدا اهورا، بر استی پرست هر
آنچه بهتر است پیمان دادی^۸ آیا بی^۹ خواست^{۱۰} تو،
درو غیرست از آن بهره ور خواهد شد^{۱۱} ، آنکه با کردارش با
مش فشت^{۱۲} بسر میبرد^{۱۳} ؟

۶ * از این سپند مینو (و) آذر، ای مزدا اهورا، پخش ۱ مزد^{۱۴}
هر دو کروه^{۱۵} بجای خواهی آورد^{۱۶} بایاوری^{۱۷} سپندار مزو
اردبیهشت. چه^{۱۸} بساکسان^{۱۹} این را خواستار شنیدن اند^{۲۰}
از برای گرویدن^{۲۱}

یعنی بساکسان هستند که میخواهند بدآند: در هنگام آزمایش آذر در روز بسی،
از سوی سپند مینو بدستواری سپندار مزو و اردبیهشت چه یادآش و یاد افراه بکروه مزو-
پستان و دیوپستان و یا راستی پرستان و دروغپرستان که در پند بیش یاد شده، داده خواهد
شد تا اینکه از برای رستگاری خویش دین راستن بگزینند
به پند های ۳ و ۱۹ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید

(۴) سـونـعـسـخـ. سـدـدـدـمـ(نـمـ). (سـلـعـسـرـدـرـوـاـرـشـهـ) وـلـقـ(سـلـعـسـهـهـهـ).
سـرـیـوـسـ. دـدـنـعـسـهـهـهـ. (لـجـدـخـ. دـلـسـ) سـلـعـسـهـهـ.
وـسـدـمـ(نـدـمـهـ). {سـ. سـلـعـسـهـهـهـ. وـسـدـمـوـرـ سـلـعـسـهـهـ.
دـدـ(سـلـعـهـ). لـلـهـوـدـ. رـسـ(لـطـنـمـ). سـوـجـ. وـلـقـ(سـلـدـهـهـهـ).

(۵) سـلـعـسـهـهـهـ. دـدـنـعـسـهـهـهـ. سـدـدـدـمـ. سـرـیـوـسـ. سـلـعـ(سـ.
سـلـعـسـهـهـهـ. لـجـنـمـ. قـمـسـ. لـبـ. لـلـعـسـ فـانـمـنـدـنـمـسـ.
مـسـسـهـ. لـکـلـسـلـعـسـخـ. لـسـطـلـعـسـخـ. وـلـقـ(سـ. رـسـلـلـلـعـسـدـهـ.
سـلـعـدـدـسـ. وـسـرـدـسـهـهـهـهـهـ. سـوـسـخـ. سـرـیـوـسـ. سـلـعـسـهـهـ).

(۶) سـمـ. وـسـ. دـدـنـعـسـهـهـهـ. سـدـدـدـمـ. سـرـیـوـسـ. سـلـعـ(سـ.
سـلـ(سـ. فـانـمـنـدـسـ. فـانـمـنـدـهـهـ. (سـلـجـنـدـدـدـسـ.
سـ(سـلـسـهـهـهـهـ. وـلـلـهـوـسـلـعـسـهـ. سـلـعـسـلـلـلـلـعـسـهـ.
مـسـسـ. لـبـ. رـسـلـطـ(لـجـنـمـ. دـلـعـسـهـهـهـ. فـاسـ(سـدـهـهـهـ).

یسنا، هات ۴۸)

۱ * چون^۱ در سزای^۲ روز شمار دروغ از راستی شکست
یابد^۳ آنچنان که بدیوها و مردمان^۴ در (جهان)
جاودانی^۵ بر سد^۶، آنچه دیر باز^۷ آکهی داده شده^۸؛ آنگاه
از بخشناسی^۹ تو، ای اهورا، بر افزاید^{۱۰} کسی را که
نیاینده^{۱۱} نست^{۱۲}

۲ + پیا کا هان میا، از آنچه تو دامائی^۱، ای اهورا! آیا پیش^۲
از این، آن سزانی^۳ که تو اندیشیدی^۴ خواهد رسید،
که پیرو راستی، ای مزدا شکست دهد بدروغ غیرست؟ آری^۶
میداست^۷ که این از برای جهان^۸ یام^۹ نیکی است^{۱۰}

۳ + ایدون از برای دانا بهتر آموزش این است که اهورای
نیکخواه^۱ بمعانجی دین راستین آموزاند^۲، آن پاک^۳، مانند
تو کسی^۴، ای مزدا، که نیز آینه^۵ نهانی^۶ داند، بمعانجی
خرد منش نیک^{۱۰}

* بند های ۲-۱ این هات بهم یوسته است: در نهضتن بند از پادا فراه کشانگاران و
پاظش نیکو کاران در جهان دیگر سخن رفته و در دوین بند از پاد افراد کشانگاران در هین
جهان اینهنهن: چون روز شلار فرار سد و راستی (آش سپس) بدروغ (ددوج ولجه)
بهر گردد و مردمان بزمگر و گدره کشندگان آنان در جهان یلمهار که در پیش از آن آکهی
دانده شده، کفر یتنهان هنگم بیانی راستی ستندگان اهورا از بخشناسی داده اند بر خود دار
و سرفراز شوند

(۱۴۸) (پرسنلیتی. معهد دینی.)

(۱) پرسنلیتی. سواد دینی. سینیست. ولایت. فامیلی گروپ دینی.
برادران پیغمبر مسیح (سید). پرسنلیتی. ویدود دینی (سید).
سینیست (سید). ولایت (سید). پرسنلیتی. فامیلی گروپ دینی.
سینیست. ولایت (سید). ولایت (سید). فامیلی گروپ دینی.
سینیست. ولایت (سید).

(۲) ولایت. ولایت. پرسنلیتی. ولایت. ولایت (سینیست).
پرسنلیتی. پرسنلیتی. ولایت. پرسنلیتی. ولایت (سینیست).
پرسنلیتی (سینیست). ولایت. فامیلی گروپ دینی. ولایت (سینیست).
پرسنلیتی. ولایت (سینیست). ولایت. ولایت (سینیست). ولایت (سینیست).

(۳) سینیست. ولایت (سینیست). ولایت (سینیست). ولایت (سینیست).
ولایت (سینیست). ولایت (سینیست). ولایت (سینیست).
ولایت (سینیست). ولایت (سینیست). ولایت (سینیست). ولایت (سینیست).
ولایت (سینیست). ولایت (سینیست). ولایت (سینیست). ولایت (سینیست).

† پیشتر خواستار است که بیش از سر آمدن گردش زندگی و کیفر باقی کشاگاران در جهان دیگر در میان جهان هم آنان شکست یافته بزرای گرداد رشت خوبش دچار آیند تا از برای جهانیان آگاهی باشد

‡ بند های ۳-۴ بهم پیوسته است: آنکه را در جهان دیگر آرزوی رستگاری است باید هاره نز دین داستین (آش-سیپس) آموزش همواری یکخواه و پاک (سبت دین) پیغام فراگیرد و از خرد (خرتو ولایتیکا=خرتو ولایتی) منش نیک آین نهانی (تعلیم سری) مزدا در باید

۴ * کسی که اندیشه^۱ خود (کاهی) بهتر و (کاهی) بتر^۲
کند^۳، ای مزدا، و (همچنین) دین^۴ خود را با کردار
و کفتار خود، (کسی که) بکام (و) خواهش و کیش^۵
خویش پیروی کند^۶، او در بیان^۷ بخواست^۸ تو جدا^۹
خواهد گردید^{۱۰}

۵ + شهر یاران خوب^۱ باید پادشاهی کنند، با کردارهای
آین^۲ نیک، شهر یاران بد مباد که بما پادشاهی کنند،
ای سیندار مذ - از برای مردم در زندگی^۳ آینده^۴،
پاک^۵ بهتر (و) از برای چار یا کشت و ورق^۶، آن را از
برای خورش^۷ ما بپروردان^۸

۶ + آری او^۱ بما^۲ خان و مان خوب^۳، او بما پایداری^۴ و
نیرو^۵ داد، آن ارجمند^۶ بهمن ایدون از برای او^۷
مزدا اهورا بمعانجی اردیبهشت کیاههها^۸ برویانید^۹ در
آفرینش^{۱۰} جهان^{۱۱} نخستین^{۱۲}

۷ + خشم^۱ باید برانداخته شود^۲ ستم^۳ از خود دور کنید^۴،
ای کسای که خواهید پاداش^۵ منش نیک بشما راست آید^۶
بمعانجی دین راستین که یارش^۷ صرد پاک^۸ است آفریدگانش^۹
در سرای^{۱۰} تو خواهند بود، ای اهورا^{۱۲}

* در بند ییش یغبور فرمود: در دیگر سرای رستگاری کسی راست که دران سرای
فرمانبردار آین مزدا باشد در اینجا فرماید: کسی که در این کبته کاهی نیزو دین راستین
و نیک پندار و نیک کفتار و نیک کردار است و کاهی راه کش کرفته بیرو کام و آزو و خواهش
خویشن است، چنین کسی که از کردارش ستوده و نیمه دیگرش نکوهیده است، در روز
آمار پسین نه از بختابش بہشت بمهه ور باشد و نه بر پنج دوزخ کرتار گردد اورا از نیکو کاران
و بزمکران جدا ساخته بجالی در آورده که هستکان (برزخ) نامیده شده است بختستین بند
از هات ۳۳ نیز نگله کنید

+ چنانکه میدانیم نگهبانی زمین سیرده بامشائنه سیندارمد است، این بند نیز گویای آن
است: سیندارمد باید چنان سازد که پادشاهان دادگر و آین شناس در دوی زمین شهر باری کنند نه

(۴) وسم. وسم. وسم. وسم در ج. وسم در ج. وسم در ج.

وسم. وسم در ج. وسم در ج. وسم در ج.

وسم در ج. وسم در ج. وسم در ج. وسم در ج.

وسم در ج. وسم در ج. وسم در ج.

(۵) وسم در ج. وسم در ج. وسم در ج.

وسم در ج. وسم در ج. وسم در ج.

وسم در ج. وسم در ج. وسم در ج.

وسم در ج. وسم در ج. وسم در ج.

(۶) وسم. وسم در ج. وسم در ج.

وسم. وسم در ج. وسم در ج.

وسم. وسم در ج. وسم در ج.

وسم در ج. وسم در ج. وسم در ج.

(۷) وسم در ج. وسم در ج. وسم در ج.

وسم در ج. وسم در ج. وسم در ج.

وسم در ج. وسم در ج.

وسم در ج. وسم در ج.

وسم در ج. وسم در ج.

باشد اهان یدادگر و ستم یسته؛ او راست که از برای چار بیان سودمند که مایه زنگی ماهستند زمین آباد و از کشت و وزیر خرم دارد همین از برای مردمان ذر روی زمین خان و شبکاه خوب و از برای چار بیان چمن و چراگاه خوش فراهم سازد به بند ۹ از هات ۳۱ و به بند ۳ از هات ۴۷ بیز نگاه کنند.

‡ آهنان که دادار هر مزد از برای پایداری مردمان 'نگهبان زمین' امشابه بستدارند را باز استن خلن و مانهای خوب و آرامگاهان دلنشیز برگاشت در همان آغاز آفریش گیتی بیز بدستاری امشابهند اوردهست از برای خورش و بروش جانوران سودمند گیاهها برویانند و چراگاهان بکسر آنید.

آند پیا خاش منش نیک رسه، نخست باید به برانداختن خشم بکوشد و ذور و ستم از خود براند هنین آفریدگانی که از منش نیک بشمارند در سرای جاودانی (بهشت) خواهند در آمد

۸ کدام است^۱ بخایش^۲ کشور نیک^۳ تو، ای مزدا^۴
 کدام است پاداش^۵ تو، (آری) از تو^۶، برای من، ای اهورا^۷
 کدام است (آن داوری) آشکارای^۸ تو بیانجی راستی^۹
 که آرزو شده^{۱۰} پارسایان است^{۱۱} (و) بدستیاری منش نیک^۹
 سنجیدن^{۱۰} کر دارها^{۱۱} ۴ ۵۵

۹ کی^۱ خواهم دانست^۲ که شما بهر کسی^۳ توانا هستید^۴
 ای مزدا، ای اردیبهشت، بانکه مر ابا سیب بیم دهد^۵ درست
 بمن باید کفته شود^۶ دستور^۷ منش نیک، رهانند^۸ باید
 بداند که پاداش^۹ وی^{۱۰} چنان^{۱۱} خواهد بود ۵۵

۱۰ کی^۱، ای مزدا، مردان^۲ پیام^۳ را خواهند شناخت^۴
 کی پلیسی^۵ این می^۶ را خواهی برانداخت^۷، که از آن
 کریمها^۸ از روی کین^۹ و از خود^{۱۰} (خوبیش) میفریبند^{۱۱}
 شهر یاران بد^{۱۲} کشورهار^{۱۱} ۴ ۱۲۰

* در این بند ماتن بسیاری از بندهای دیگر کاتها، سفن از دوز بین و پاداش
 ازدی است یعنی از مزدا بررس: بدا رانی کشور نیک (فردوش) خواهم رسید و از پاداش
 تو برخوردار خواهم شد؛ آن روزی که بیانجی راستی (آش سپیس) از داوری توکردارهای
 جانی مردمان آشکار گردد و هر آچه از آنان سرزده بیانجی منش نیک (وهمنیبو ولهن)
 همراه (سنجهده شود، رادمردان و پارسایان وستگار خواهند گردند).

† رهانده یا سوشیات که خود یغیر زرتشت است خواستار است بداند که مزدا
 و امشاپندش اردیبهشت (آش سپیس) وی را باری خواهند کرد و از گرند دشن خواهند
 رهانید و پاداش وی از برای دین گسترشی چه خواهد بود.

‡ در بند چهاردهم از هات ۳۲ دیلم که یغیر ایران کشناوار گاو و گوستند که دیومنان
 در جنمهای دینی از برای خشنودی گروه خدایان خوبیش میکنند، سفت نکوهده است و در
 پاد داشت شارا^{۱۰} از هان بند کفیم که صفت دُور-کوش^{۱۱} dūraosha و لامباد^{۱۲} lāmāda
 (مرگ زدایی، دور دارنده مرگ) اشاره است بفشردا^{۱۳} هوم (هوم سلطنه و haoma زرد

• ፳፻፲፭ • የኢትዮጵያ • የፌዴራል

(٨) وسـ. ٩٣٥ دـ. واسـ. ٩٣٦ دـ. سـ. ٩٣٧ دـ. سـ. ٩٣٨ دـ.

وَسَرْجِنْدَهُ. سَرْجِنْدَهُ. لَكَلَهْ سَرْجِنْدَهُ. سَرْجِنْدَهُ. سَرْجِنْدَهُ.
وَسَرْجِنْدَهُ. سَرْجِنْدَهُ. سَرْجِنْدَهُ. سَرْجِنْدَهُ. دَوْلَهْ سَرْجِنْدَهُ.
فَاسْرَجِنْدَهُ. سَرْجِنْدَهُ. قَمَرَهْ سَرْجِنْدَهُ. سَرْجِنْدَهُ. سَرْجِنْدَهُ.

(١٠) ورسوٰس سیوس چیویسا گردید. ہے! ہے! ہے! ہے!

برهان سوم (soma) ناگیر هم پیش از یامبری زرتشت آشای بوده متی انگیز که دیوستان از آن نوشیده در متی خون جاریابان از برای بروندگاران خوش می‌بختد و لاز کشتنده جوانسرا و رادی و هفت خودشان مدادند

در لین پند یغیر ایران از نک آشام متی یخش با می یاد کرده و آن را نایاک و پلبد خوانده است از لین می است که کرنه) (سلاسپان karapan) یشوایان دیوستان یا دروغیرستان بخواه، سران و شهر یاران مرزو بوم گزینه یغیر امیدوار است، مندا چنان سازد که سردان و بورگان یام راستین آسانی در یابند و دیگر فرب یشوایان فریتلار خورند و می، دست نالاند و متی، نکته

نگر بر از واژه‌ی "فرد" کاهی اراده شده که متن می‌آورده و مایه "آشوب و خو نزی" بوده، اسروزه نیدانیم که این کیله چه بوده کیاهی نامند به هم که هوز هم در جشنیاهی دینی زرتستان بکار می‌رود، آذجان بست که باد آور سوم یا هم آڑاکیها باشد و فرد آن متن آورد پنجه‌ی جلد پنجه‌ی اس ۴۷۳-۴۷۱ گزارش نگارنده نگاه کنید

۱۱ * کی، ای مزدا، راستی با پارسائی و کشور کشتمند؛^۱ خوب
خان و مان^۲ روی خواهند نمود^۳؟ کیانند که در برابر
درو غیرستانِ خونخوار^۴ رامش^۵ خواهند داد؟ کیانند
کسانی که بنزدشان شناسائی^۶ منش نیک راه خواهد
یافت؟^۷

۱۲ + ایدون اینان هستند و هانندگان کشورها که از منش نیک
(و) کردار (و) راستی برای خوشنودی^۱ آبین^۲ تو، پیروی
کنند^۳، ای مزدا! چه اینان بر افگنندگان^۴ خشم^۵ برگاشته
شده اند^۶

* بجای راستی و پارسائی و کشور و منش نیک: کش سیوس = asha از دی بهشت؛ آزمتشی سلھسپور = ārmaiti سپندارمد؛ خشتر سلھسکلا = Xshathra شهر بود؛ و هومندکه ولایت پسنه پسنه = vhou manah بهمن آمده است

در این بند مانند بسیاری از بند های دیگر گانها یغیر آرزومند است که سران و شهر پارانی بسر کار آیند که مردم را بآبادانی و رکش و برد بگمارند و آسایش و گشاپش بختند و وقت سران و بزرگان یدمادگر دیوستان را کوتاه کنند و یشوایان گراه کنند را که در بند ییش بادشنه از فرمانگذاری برآند از آن

+ در بند ییش دیده يم - که یغیر آرزومند است سران و شهر پارانی بسر کار آیند که برد آسایش و بزمین آبادانی بختند در اینجا فرماید : این شهر پاران که از آین راستین مزدا پیروی کنند رهانندگان (سوشانها) کشور بشمار خواهند بود آنان را مزدا از برای برآند اخت خشم و کوتاه ساخت دست ستم و زور بر انگشت در پاره سوشان میداداشت شماره ه از بند ۱۳ از هات ۳۴ و ه بند ۹ هین هات نگاه کنید

(۱۱) وسوسه. سیوسه. سیعنده. سیم. سیستوده و ده.
پنده و ده. سیعنده و ده. سیعنده و ده. سیستوده و ده.
و ده. و ده. و ده. سیستوده. سیم. سیعنده. و سیستوده.
و ده. سیستوده. سیم. سیعنده. سیستوده. سیم. سیعنده.

(۱۲) سیم. سیستوده. سیعنده. سیستوده و سیستوده.
و سیستوده. سیستوده. سیستوده. سیستوده. سیستوده.
و سیستوده. سیستوده. سیستوده. سیستوده. سیستوده.
و سیستوده. سیستوده. سیستوده. سیستوده. سیستوده.

پیسنا، هات ۴۹

۱ * ایدون دیر کاهی^۱ است که بندوَ بزرگتر سیزه جوی^۲
من است، منی که گمراهان^۳ را از راستی خوشنود ساختن
خواهم^۴، ای مزدا، با پاداش^۵ نیک بسوی من آی^۶، مرا
پناه بخش^۷ اورا، ای بهمن باصرک^۸ دریاب^۹ ۸۸

۲ † ایدون این آموزکار^۱ دروغین بندوَ دیر باز است^۲ که
در سر راه من مانده است^۳ کسی که از راستی سریچیده
است^۴ در اندیشه ندارد^۵ که سپندارمذ از وی شود^۶ و
نی^۷ با بهمن برسن و پاسخ^۸ کند ۸۸

۳ و در آبین^۱ ما، ای مزدا، راستی نهاده شده^۲، از برای
سودبخشیدن^۳ در کشش (دروغین) دروغ، از برای زیان
رسانیدن^۴ از اینزوآرزو دارم^۵ که بمنش نیک بیوندند^۶ همه
آمیزش^۷ با دروغ پرستان را باز میدارم^۸ ۸۸

۴ ‡ آن بدخلدانی^۱ که خشم^۲ و ستم^۳ با زبانهای خویش
بیلانند^۴، آن نه شبانان در میان شبانان^۵، نزد آنان نه
کردارهای نیک، کردارهای بد^۶ فرونی کند^۷، آنان راست
خان و مان^۸ دیو که از برای دین^۹ دروغ پرستان است ۸۸

* بندوَ *Rūmīwīs* که در بند آینده نیز یاد شده یکی از شهریاران دیوستا
و دشن یغیبر زرتشت است اوست که باز میدارد یغیبر گمراهان را از دن راستین (آش
سیلیس) خستند گرداند شاید بندوَ یکی از همان شهریاران دیوستا (درگونت) باشد که
یغیبر در بند ۱ از هات ۶ از آنان دلتک است از بندوَ جداگانه سخن داشته باشد
† در این بند از آموز کار یا پیشوا و یغیبر دروغین باید کریم *Rūmīwīs*-
Grehma نام داشته باشد که در بند ۱۲ از هات ۳۲ یاد شده است بندوَ *Rūmīwīs*-
یش گشت پشتیان و یرو اوست این گرمَ با یغیبر ذرتشت در سیزه و دشمنی است، کسی
است که از راستی (آش سیلیس=آبین راستین) سر یوجان است، بر آن نیست سپندارمذ

(۱۴۹) (عیسی عدوی، عیسی عدوی)

(۱) سخ. عیسی عدوی «س». عیسی عدوی ». نسخه ام. عیسی عدوی
 عیسی عدوی «عیسی عدوی». عیسی عدوی عیسی عدوی. عیسی عدوی عیسی عدوی.
 عیسی عدوی. سویسی عیسی عدوی. عیسی عدوی. س. (عیسی عدوی).
 سعید عیسی عدوی. فاطمه. سلطنتی. فاطمه. عیسی عدوی

(۲) سخ. عیسی عدوی. عیسی عدوی «س». عیسی عدوی «عیسی عدوی».
فاطمه عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی.
 عیسی عدوی. عیسی عدوی. عیسی عدوی. عیسی عدوی. عیسی عدوی. عیسی عدوی.
 عیسی عدوی. فاطمه. عیسی عدوی.

(۳) سخ. سعید عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی.
 سعید عیسی عدوی. عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی.
 عیسی عدوی. عیسی عدوی. عیسی عدوی. عیسی عدوی. عیسی عدوی.
 سعید عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی.

(۴) عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی.
 سعید عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی.
 سعید عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی.
 سعید عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی. فاطمه عیسی عدوی.

(سبتاً آرمیتی دین پژوهیانه، سلیمانیه، یا بارسائی و فروتنی بخود راه نمد و نه در سر آن است که با بهمن (وهومنگه وله زده، پس از بهمن، vohu-manaiih) یا منش نیک در گفت و شود باشد و پند و اندزیر بر سر

نُ پیغمبر فرماید: آن بدمنشانی که خود از شبانان نیستند اما در میان 'شبانان بازیان خوبی خشم و ستم برورند، کسانی هستند که در جهان دیگر، در هنگام اماره" بین کر دارهای بدشان بگردارهای نیک شان فروند خواهد گردی از برای کثربخان و مان دیو با دوزخ ، آنجائی که از برای دین یا دوان یا بیرون دروغ است، خواهند در آمد

* ایدون کامیابی و کشایش^۱ بآن کن، ای مزدا، که دین
خود بمنش نیک پیوندد^۲ هر آنکه بمبانجی راستی به پارسانی^۳
خوب شناساست^۴ و با همه اینان بکشور تو (در آنیم)، ای
اهورا

۶ شما را برانگیزانم^۵، ای مزدا ولی اردبیشت بگفتن^۶ آنچه
اندیشه^۷ خرد^۸ شماست، تا اینکه ما درست باز شناسیم^۹ که
چگونه باید بشنوانیم^{۱۰} آن دین مانند شما کسان^{۱۱} را، ای
اهورا ^{۱۲}

۷ + و این را بهمن بشنود^{۱۳}، ای مزدا، بشنود (نیز) اردبیشت،
تو خود کوش فراده، ای اهورا؛ کدام یشوا^{۱۴}، کدام آزاده
داد آور است^{۱۵} که بکثا ورز آواز^{۱۶}؛ نیک دهد^{۱۷}

۸ + به فرشوشن آمیزش^{۱۸} رامش دهنده تر^{۱۹} با اردبیشت
بغشای - برای این^{۲۰} از تو خواهشدارم^{۲۱}، ای مزدا اهورا -
و بنود من (بغشايش) کشور نیک^{۲۲} تو هماره جاودان^{۲۳}
خواهائیم که فرستادگان^{۲۴} (تو) باشیم ^{۲۵}

* از کشور (= خشتهر *xs̥athra*) پیشتر بعنوان سلسله است یافته امیدوار است بلصه آنانی که دین خود بشن نیک (= هو منکه *vohu manahī*)، همسایه *vohu manahī*، یوسه اند و پستباری راستی یا دین راستین (= آش *vars̥*) یادرسالی (= آرماتی *vars̥*). شناخته اند در کشور مبنی، از بختایش مزدا برخوردار شوند

+ یافته در این بند از سه گروه مردمان که یشوابان و آزادگان (= رزمیان، سیاهیان) و برزیگران باشند، یاد کرده فرماید: کدامند آن یشوابان و آزادگان که در داد و آین

نیز بود. درین پیشنهاد، گردید.

(۵) سخن. نه «چ». سیوس. بولسندس. سکردنیدرس.
ویم. وسیع{پیو}. فاطمچ. مسدانیدرس. سیسوزس.
سد(سیسهمچ)دنید. وسقورچ. سیعس. نه(گلپیو)دنید.
سددنیدرس. واپوردنید. لکن سمعه. سلیعسی(چ). سمع(س).
سددنیدرس.

(۶) ل(چ). فاسه. (ل(س)پیوندررس. سیوس. سیعه. (چ)دیو(ا).
ویس. فای. نل(سهم)دنید. نلیعسدوبروررس. سی. سیسوزس.
ل(چ)دنید. واپوردنید. وسیلیس. ب. دل(س)د(س)روریعس.
پیو). وسیع{پیو}. ویس. سلیعسدر(سهمچ). سمع(س).

(۷) مسخرس. فاطمچ. سیوس. دلستمچ. سیسوزس.
دلستمچ. سیعس. قلیعسون(س). فرم. سمع(س).
ویم. سد(دوسیس. ویم. سیعه. وسده. سوزس.
ویم. واپلکیعیس. واپوریعی. وسیع. ل(س)ددسددمیه. سمع(س).

(۸) ل(س)لیعسٹنید(س). («سیدنیدپیو). سیعسبروررس. وسیع.
هدب(م). سخن. لکن س. سیوس. ویسوزد. سمع(س).
سدلورسدرس. پیو). واپوررس. لکن سمعه. س. سلیعسی(چ).
ویس(چ). واپرس. ل(س)پیوند(س)سیعه. سمعوزد(س).

یذری مایه "نم و آوازه" نیک شده باشند از برای دین درمیان کشاورزان، آجتان که آنان
بزر بیروی کشند و نیز بدین دلستین روی آورند
نفرشوستر (ل(س)لیعسٹنیدمیلسا). برادر جاماسب و وزیر کی کشتناسب یکی از آن
آزادگان است که در بند بیش گذشت و بدین زرتشت گروید یغیبر از مزدا اهورا خواهشند
است که بدلو آمیزش و با یگانگی امشاسبند اردبیهشت (آتش سیپس). ارزانی داردو خود یغیبر
را از بختایش کشور مینوی (بهشت) برخوردار سازد

* بشنود^۱ فرمانها را^۲ پاسبان^۳ (آنکه) از برای سود و سانیدن^۴ آفریده شده است^۵ راستگفتار^۶ آمیزش^۷ با دروغپرست نگردد^۸، اگر بر استی پیوستگان^۹ دوانهای شان^{۱۰} را در سر انجام^{۱۱} به بہتر مزدبهره ور کنند^{۱۲} ای جاماسب^{۱۳}

۱۰ و این را، ای مندا، در بارگاه^۱ نو نگاهداری کنم^۲ : منش نیک و دوان^۳ پیرو راستی و نماز^۴ (و) آن پارسائی^۵ و کوشش^۶ را، تانو، ای توانای بزرگ^۷ بانیروی پایدار^۸ برآن پاسبانی کنی^۹

* جاماسب برادر فرشوشت و وزیر کی گشتابی بکی از آزادگان است که نگهبان و پاوردین آفریده شده و از برای نیکی و سودگاشه گردیده و کسی است که از گفتار راست و درست بر خودار است و جویای دوستی و آمیزش پیروان دروغ نیست پیغمبر که خود از کسانی است که بر استی پیوسته و بدین بھی روی کرده، دوان چنین کسان را در سر انجام در جهان دیگر از بہترین باداش بهره مند خواهد ساخت

† جمله "آخر این بند روش نیست. در سر واژه‌هایی که در آن آمده، چنانکه در باد داشتها خواهیم گفت" اختلاف کرده اند مانند بند ۱۱ از هات ۲۸ و بند ۲ از هات ۳۴ پیغمبر فرماید منش نیک و دوان دینداران راستگردار و نیاز و پارسائی و کوشش آنان رادر راه دن درسرایی جاودانی مزدا نگاهداری کشم تا در روز شار از روی آن کردارهای ستوده مزد هر یک داده شود در باده این سرای یا گنجینه ای که در آنبا کردارهای نیک و کرفه ها نگاهداری میشود

(۹) ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم.
 ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم.
 ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم.
 ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم.

(۱۰) ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم.
 ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم.
 ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم.
 ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم. ماده سیزدهم.

۱۱ * ایدون، کسانی را که (در فرمان) شهریاران بد^۱ هستند،
که بد کردار، بد گفتار، بد دین، بد منش اند^۲، آن پیروان دروغ
را روانها با خورش ذشت^۳ پذیره شوند^۴، آنان درخان و مان
دروغ^۵ از یاران^۶ آشکار^۷ هستند^۸

۱۲ + کدام است، ای اردبیهشت یاوری^۹ تو، کدام است، ای
بهمن (یاوری) تو، از برای من فرزنشت که بیاری همیخوانم^{۱۰}؟
منی که با ستایشها^{۱۱} بشما آفرین همیخوانم^{۱۲}، ای مزدا اهورا،
این را خواهشمندم^{۱۳}، چیزی که در بختایش^{۱۴} شما بهتر
است^{۱۵}

* در بند ییش از پاداش نیکو کاران پاد شده و در این بند از پادافراه گناهکاران
اینچنین: آنگاه که روانهای پیروان دروغ پس از سرگ بجهان دیگر گرفته، روانهای
گناهکاران دیگر که ییش از آنان بدرود زندگی گفته با آنها رسیده اند با خورش بد آنان دوی
گشته و آنان را درخان و مان دروغ یا دوزخ ییندزند و در آن سرای تبره از مهمانان باشند
در بند ۲۰ از هات ۳۱ و در بند ۶ از هات ۵ نیز از خورش بد دوزخیان سخن رفته است در
پاد هاشت شاهد^{۱۶} از بند ییش گفته که برخی از داشتندان واژه ایزا بدلند. *z̄ā* را معنی
خورش مینوی. نیکوکاران دانست اند در برابر دوش خورته و... *z̄ā* سبله^{۱۷} است.
xvaretha
(= خورش بد) که در جهان دیگر گناهکاران راست در جاهای دیگر اوستا خورش
مینوی رلوفن زرمیه نامیده شده: *raoghna* لس^{۱۸} است. *zarəmaya* هان است که در فارسی روفن
گوئیم و با صفت زرمیه *z̄ā* بدلند. *xvarətha* نسک روفن یاکره بهاری، چنانکه در هادخت
نسک فرگردوم در پاره ۱۸ آمده در برابر خورته *z̄ā* است. *visaya* که در پاره ۳۶
از ها داخت نک با صفت و یشه *vīsāya* است. آمده مینی خورش زهر آلد در نامه
پهلوی دادستان دینیک در فصل ۳۱ قره^{۱۹} ۱۴ در باره خورش مینوی بیویسد: چون کر
شبر گاو در دومن ما بهار بهتر و خوشزه تر و بخوبی شناخته شده از این رو خورش
مینوی، رلوفن (= کره) بهاری نامیده شده است و در باره رسیدن روانهای نیکوکاران و
گناهکاران بجهان دیگر بمقابلة دین و گزارش هادخت نسک در جلد دوم یشتها، گزارش
نگارنده من ۱۵۹-۱۷۳ نگاه کنید.

+ یغیر با ستایش و درود و آفرین از مزدا اهورا بدستیاری امشا سپهان اردبیهشت
و بهمن یاوری خواستار است، آن یاوری که در دولت ایزدی بهترین چیزها بشار است

(۱۱) سخ. و (ب) ده- نیز نیز سخ. و (ب) ده- سردار سلطانی خان. و (ب) ده- «سخ» سخ.

و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ.
سخ. و (ب) ده- سخ.
و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ.

(۱۲) سخ. همچ. سخ. کو سردار خان. و (ب) ده- سخ.
و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ.
و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ.
و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ. و (ب) ده- سخ.

پیسنا، هات ۵۰

۱ آیا روان من از یاوری^۱ کسی برخوردار تواند بود^۲؟
 کیست که چار بایامن^۳ را، کیست آنکه مرانگاهدار است^۴،
 آنکه بدرستی^۵ شناخته شده^۶، آنگاه که من بیاری همیخوانم^۷،
 جزو^۸ از راستی و تو، ای مزدا اهورا و بهتر منش^۹^{۱۰}

۲ † چگونه، ای مزدا، کسی که چار بای خرمی بخش^۱
 خواستار است^۲، کسی که آرزو دارد^۳ که آن باشت زار^۴ از
 آن او شود^۵، آن کسی که از روی دین راستین، درست
 فندگی کننده^۶، درمیان بسیاری^۷ که بخورشید^۸ نگرند^۹؟
 تو آنان رادر روز شمار^{۱۰} در سرای^{۱۱} هوشیاران^{۱۲} جای
 دهی^{۱۳}^{۱۰}

۳ ‡ و از برای او خواهد بود، ای مزدا، بدستیاری اردبیهشت
 آنچه را که او (مزدا) بیانچی شهر بیور و بهمن بیمان داد،
 آن مردی که از نیروی^۱ آشی بیلاند^۲ هستی^۳ را که
 همسایه^۴ دروغبرست بهره و راست^۵^{۱۰}

* یغیر پرسد: آیا ای از مرگ، در جهان دیگر روان از بناه و یاوری ایزدی
 برخوردار خواهد بود، آنچنان که در این جهان آن یاوری از من و چار بایامن درین نبیود،
 هر آنگاه که مزدا و امشابندا^۱ اردبیهشت و بهمن را بسیاری همیخوانم کیست جز از مزدا
 داد روان در روز یین^۲؟

‡ چون چند واقعه در جمله آخربی روشن نیست معنی خود جمله تاریک مانده است گزارش
 هیجک از طاشنده برابر هم نیست بار تولومه Bartholomae این بندرا و بخش نوده: در
 نهضتن یعنی زرنشت است از مزدا در باره^۱ یاداش پسین؛ در یعنی دوم، یاسخ
 مزاداست بزرنشت و آن در جمله اخیر لست که چنین ترجمه شده: «آنگاه که روز شمار فرا رسد،
 آنان و دو سرای هوشیاران (=بهشت) جای خواهم داد» هین جمله را گذاشت G Idner
 چنین گردانیده است: «چون تو آنان را در روز داروی یاداش بخشی؛ سرا از داد گران
 پذیر» شک نیست که از واژه های چار بای خرمی بخش و کشت زار که در این جهان آذر وی
 هر بلک از بربگران^۱ بیروان دین راستین است، بعضی استعاره، در جهان دیگر یاداش بین

() وسیله‌نامه. عنوان‌گردید. (۵۰)

(۱) ورمع. چنین. () س. داده. نزدیک. نزدیک. نزدیک.
 چنین. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک.
 نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک.
 نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک.

(۲) ورن. سیوس. (سوزنی-دوخ) () پیش. نزدیک. نزدیک.
 نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک.
 نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک.
 نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک.

(۳) سمع عرض. نزدیک. سیوس. سیوس. نزدیک.
 نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک.
 نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک.
 نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک. نزدیک.

و بخشایش مبنوی اراده شده است به بند ۶ از هات ۴۴ و به بند ۵ از هات ۱۵ نگاه کنید
 همچنین از عبارت «کسانی که بخورشید نگرفته» دادستان روز بین اراده شده یا دادگاه
 ایزدی در آنجائی که مردمان از برای دلواری در آیند

نمی‌ضییر «او» در آغاز این بند باید از برای کی گشتاب، دوست یخبر و پشتیان
 دن مزد بستا آورده شده باشد مزدا اهورا بستاری امشابنده اردیبهشت (آش سیوس).
 آنچه را که بد و بیانی مثابندهان خویش شهریور و بهمن ییان داد، از زانی خواهد
 داشت یخبر امیدوار است که کی گشتاب در برابر پاداش ایزدی، از نیروی اشی سیوس.
 که فرشته توانگری است، دن مزد بستا را در سر زمین همایه که هنوز در فرمان
 شهریار دیو بستا و ییرو آیند دروغین (درگونت و لیون‌سیوس. dragvant) است دراج
 مهد، زندگی و هستی که در آن سر زمین بهر موزنده از بر تو دن راستین مزد بستا یالد
 و از آبادانی برخوردار گردد در باره دروغیرست (درگونت) که با در گاتها از آن یکی
 از سران و فرمانگزاران و شهریاران دیو بستا و دشن مزد بستا اراده شده به بند ۴ از
 هات ۴۶ نگاه کنید و از برای اشی سیوس. ashī، فرشته توانگر و آبادانی و بهره و بخش و
 پاداش، پیا داشت شاهزاده از بند ۴ از هات ۲۸ و بیانله اشی (= ارت) در جلد دوم بنشها،
 گزارش نگارنده، ص ۱۷۹-۱۸۵

۴ ایدون شمارا ستایشکنان پرستش همپکنم^۱، ای مزدا اهورا
همچنان^۲ راستی و بهتر منش و شهر باری (مینوی) را،
تا اینکه نماینده^۳ (کردارها) که آرزو شده^۴ راد مردان
است^۵ نرمابران^۶ را درواه^۷ بسوی گرزمان^۸ (بهشت)
همیایستد^۹ ۵۵

۵ + آری از شما بر خوردار شوم^۱، ای مزدا اهورا و ای اردبیهشت،
چه شما پیغمبر^۲ تان مهر بانید^۳، با باری^۴ پدیدار^۵ (و)
آشکار^۶ که بیک جنبش دست^۷ بما فردوس^۸ ارزانی دارد^۹ ۵۵

۶ + پیغمبر نماز گزار^۱ آواز برداشت^۲، ای مزدا^۳ آن دوست^۴
راستی فرتشت بکند دادار^۵ خرد بیانجی منع نیک^۶ آین^۷
خویش بیاموزاند تا اینکه زبانم را دام^۸ (راست) بود^۹ ۵۵

۷ + ایدون از برای شما با انگیزش^۱ نیاش^۲ تان، چست نز^۳
نکاوران^۴ پهنانورد^۵ و چر^۶ بر انگیزم^۷، ای مزدا^۸ ای
اردبیهشت، ای بهمن، با آنها فراز آید^۹ بکند که از برای
باری من باشید^{۱۰} ۵۵

۸ + با سرودهای^۱ شناخته شده^۲ که از کوشش^۳ (من است)
بشاروی کنم^۴، ای مزدا^۵، با دستهای بلند شده^۶، و بشما^۷
ای اردبیهشت، با نماز پارسایان^۸، و بشما با آنچه از هنر^۹
منش نیک است^{۱۰} ۵۵

* یعنی ستایش مزدا اهورا و امشاسبان را باین امید است که بس از مرگ،
آنگاه که کردهای جهانی مردمان یکر آسا آشکار گردد، از برای راهنمایی در سر راه
بهشت مانظار بیرون و فرط نیز داران باند پیاد داشت شماره ۱۰ از بند ۲ همین هات نگاه کشید
+ جنبش دست یا بخواست دست، چنانکه در مت آمده و در بند ۴ از هات ۳۴ نیز
با آن بر خوردهم یعنی اشاره دست

- (۴) بسیع. واسع. وسیعی سد. داده‌ند «سد». سیوسد. سیون (سد)
من سیعی سد. سیعی سد. فاین در داده‌ند سد. سیوسد. سیون سد.
من سیعی سد (سد). سیوسد. سیون سد. تا سیعی سد. سد. نسدی ند.
سد سویع سد (سد). سیوسد. سیون سد. فاین سد (سد). داده (سد) سیوسد.
(۵) سد (سد). یک سلیع سد. سیوسد. سیون سد. سیون (سد).
در داده سد. سیوسد. سیون سد. چهار (سد) سد. فاین (سد) سد.
سد (سد) - و (عد) داده سد. سد «چو» سرور سد. سد «چو» سرور سد.
که داده سد در داده سد. سیوسد. سیون سد (سد). و سد داده سد (سد).
(۶) قیمع. چهار (سد). فاین (سد). سیوسد. سیون سد. داده (سد) سد.
«سد» (سد). سیون سد (سد) سرور سد. که (سد) (سد) (سد).
و سد سد. من (سد) (سد). مود (چو) (چو) (سد) (سد). داده (سد).
سد (سد) (سد). (سد) سیون سد. و اطیعه. داده سد (سد). سیوسد (سد).
(۷) بسیع. فاع. و سیوسد. یخ «چو» داده داده سیون سد. سد (سد).
سیوسد در سد در داده. لع (چو) داده. فاین سرور سد. سیوسد سویس سرور سد.
سیوسد. سیون سد. (چو) سیون سد. و اطیعه. فاین سرور سد.
و سد سد (سد). سیوسد سد. سیون سد. سرور سد. سد «چو» سد (سد).
(۸) بسیع. واسع. و سویس در داده. سیوسد. داده (چو) سد. بفاین سد در داده.
و سد (اد) سد در داده. سیوسد. سیون سد (سد) (سد) (سد).
بسیع. واسع. سیون سد. سیون سد (سد) سیون سد.
بسیع. واسع. فاین (سد) سد. سیوسد (سد). من (سد) (سد) سد (سد).

† یغیر در این بند نخست از خود با فعل غایب یا سومین کس سخن میدارد، چنانکه در بند های ۳ و ۱۶ از هات ۴۳ و پس از آن با ضمیر امتکلم یا نخستین کس ♀ یغیر شاعرانه فرماید: با ستایش و نایش تکاوران (=اسباهای) بهنا نورد و چبر بر انگیزم تا اینکه مزدا و امشابینه انش با آنها زود تراز برای یاری من فرا رسته
﴿لَيْغَيْرَ بِأَسْرُودَهَا شَنَّاخَهْ شَدَّهْ خَوْبَشْ كَهْ هَيْنَ كَاتَهَا باشَهْ دَسْتَهَا رَا بَلَندَ نَوْدَهْ مَزَدَا رَا سَتَایشَ كَنَدَا، نَازَوْ دَرَوْدَهَهْ يَارَسَايَانَ رَا باَهَرَ آتَهَهْ اَزْ هَنَرَ مَنْشَهَهَ كَشَرَهَهْ شَوْدَهْ بِيَشْكَاهَهْ اَهُورَا آَورَدَهْ

* ۹ با این پرستش ستایشکنان^۱ بسوی شما آیم^۲، ای مزدا^۳،
ای اردیبهشت^۴، با کردار های منش نیک^۵، آنگاه^۶ که بدلخواه^۷
پیاداش^۸ خود دست یافتم^۹، پس از آن کوشا^{۱۰} تا نیک اندیش^{۱۱}
(نیز) از آن بر کیرد^{۱۲}

۱۰ + و آن کردار هایی که من خواهم درزید^{۱۳}، و آن
(کردارهای) پیش^{۱۴}، و آنچه ای منش نیک^{۱۵}، بچشم^{۱۶} ارزش
دارد^{۱۷} (چون) روشنانی^{۱۸} خورشید^{۱۹} (و) سبیده^{۲۰}
با مداد روز^{۲۱} (همه) از برای نیایش شعاست^{۲۲}، ای راستی^{۲۳}
ای مزدا اهورا^{۲۴}

۱۱ # و ستایشکر^۱ شما، ای مزدا^۲، خواهم خوانده شوم^۳ و
(چنین) باشم تا چند که نوش و نوان دارم^۴، ای راستی^۵
دادار جهان^۶ از منش نیک (چنان) سازد^۷ که او
درست بجای آورد^۸ آنچه را که بخواست وی سازگار تر
است^۹

* یعنی پس از آنکه من در جهان دیگر از پر تو ستایش و پرستش و کردارهای
نیک خوبی در بهشت برین کامرا و اکثتم و دانستم که از آمرز بدگام^{۱۰} آنگاه کوشش من
در این خواهد ود که نیک اندیشان و پیروان دین راستین نیز از بخشناسی مزدا بهره مور
گردند

یعنی هر آن کردار بکی که در آینده از من سر خواهد زد و آنچه در گذشته
بجای آوردم و هر آنچه در گیتی نیک و نظر است هه از برای نیایش مزدا است
یغیر کوبید: تا مرا در زندگی تاب و توانالی است ستایشکر مزدا و آینه کسر خواهم
بود اما شما، ای جهانیان، آفریدگار گیتی خواستار است که در زندگی باکردار های نیک تان
بجای آورید آنچه را که خواست اهورا است

(۹) سعیں ہوں۔ واسع۔ وسیلے کے سارے ہوں۔ رعایتی و دینہ دینے (سے) کو۔ نہ دیکھا۔
وسیکھو سے پڑھ سے۔ حاصل ہو یعنی ایک سارے ہوں۔ وسیلے کے طبقے کے سارے ہوں۔
وسیکھو سے نہ دیکھا۔ عالمی ورثے۔ واسدھم۔ ملکی پڑھ سے۔
سعی۔ رعایتی اس کے لئے۔ وسیلے کے دینہ دینے۔ پھر کیوں۔ سارے ہوں۔

(۱۰) سعی۔ وسیلے۔ حاصل ہو سے۔ وسیلے کے سارے ہوں۔ وسیلے کے
وسیلے۔ واطھو۔ عالمی پڑھو۔ سے یعنی سے۔ سے یعنی سے۔

اٹھے سعی۔ سعی پڑھو۔ سے یعنی سے۔ ملکی پڑھ سے۔ سعی دینہ دینے۔
ملکی پڑھ سے۔ سعی سے۔ حاصل ہو سے۔ وسیلے سے۔ سعی دینہ دینے۔

(۱۱) سعی۔ فاعم۔ دینہ دینے سے۔ سے یعنی سے۔ وسیلے سے۔ سے یعنی سے۔
وہی سے۔ سے یعنی سے۔ دینہ دینے (سے) سے۔ دینہ دینے سے۔
وسدھم سے۔ سے یعنی دینہ دینے سے۔ سے یعنی سے۔ واطھو۔ سے یعنی سے۔
مع سارے دینہ دینے (سے) سے۔ سے یعنی سے۔ واسدھم سے۔ لے لے سے۔

وهو خشتگات بسنا، هات ۵۱

۱ * کشور نیک برگزیده شده^۱، بهره^۲ شایان تر^۳ راستی،
از برای کسی فراهم گردد^۴، ای مزدا، که با کوشش^۵ در
گردارهایش بهتری بجای آورده^۶ این را^۷ اکنون^۸ خواهم
که از برای مان بسازم^۹^{۱۰}

۲ † پن اینچنین^۱، ای مزدا اهورا، نخست^۲ بنای^۳ بمن
کشور (مینوی) که دارائی^۴ شماست و آن اردبیشت و آن
تُست، ای سپندار مذ. ببخشی بیانجی بہمن سود^۵
(کشور) مان را بان کسی که نیابشگر است^۶^{۱۰}

۳ ‡ گوهای^۱ تان باید با کسانی شوند^۲ که در گردارهایشان و
در زبانشان^۳ ای اهورا و ای اردبیشت، بگتارهای^۴ شما
یوستند^۵ (و) بمنش نیک آمان رانو، ای مزدا، نخستین
آموز کار^۶ هستی^۷^{۱۰}

* یعنی کشور (Xshathra) بیسپلاد. نیک مینوی با بهشت بخشش راستی است و این از برای کسی است که در جهان نیکی کند. من زرتشت مبکوشم که ار چنین بخشی بر خورداد شویم نخستین شعر این بند «کشور نیک برگزیده شده، بهره شایان تر» در انجام یاره^۱ از بسنا^۲ و انجام یاره^۳ از بسنا^۴ و انجام یاره^۵ از بسنا^۶ آورده شده است.

† از برای بندگان خدا برست بخشايش فردوس خواسته شده است
‡ یعنی برگزیده: ای اهورا سایش کسانی را بشنوید که در گردار و گفتار (= زبان)
شان بخشنان ایزدی یوستند و پیرو دین راستین هستند

(۵۱) (ویرسد) بـ. بـ. سـ. سـ.

۶۶۴. فـ. فـ. فـ. فـ. فـ.

(۱) (فـ) فـ. فـ. فـ. فـ. فـ.

۶۴۷. سـ. سـ. سـ. سـ.

فـ. فـ. فـ. فـ.

سـ. سـ. سـ. سـ.

وـ. وـ. وـ. وـ. وـ.

۹۵۰. فـ. فـ. فـ. فـ.

(۲) (۹۰) فـ. فـ. فـ. فـ.

سـ. سـ. سـ. سـ.

۹۰۰. سـ. سـ. سـ.

وـ. وـ. وـ.

پـ. پـ. پـ.

فـ. فـ. فـ.

(۳) (۸۰) فـ. فـ. فـ. فـ.

وـ. وـ. وـ.

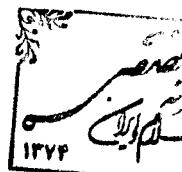
۸۰۰. سـ. سـ. سـ.

فـ. فـ. فـ.

۸۰۰. فـ. فـ.

۸۰۰. فـ. فـ.

۴ * کجا از برای رنج^۲ مزد^۳ بريا ایستد؟ (و) کجا
آرسزش^۰ کجا از راستی برخوردار^۶ خواهند شد؟ کجا
پارسائی پاک؟ کجا بهتر منش؟ کجا کشور (مینوی) تو، ای
مزدا^۴ ۸۸



۵ همه اینها را میپرسم : چگونه براستی از چاربا برخوردار
کردد^۱ ، بر قیکر^۲ درستکردار^۳ (و) خوب خرد^۴ ، اگر او
نماز بر ده^۵ (همان) کسی را که بدانا^۶ ، داور درستکردار^۷
پیمان داد^۸ ، (داوری) که بهر دو پاداش^۹ توأم است^{۱۰} ۸۵

۶ او، اهورا مزدا، از کشور (مینوی) خویش آنچه از به
بهتر است^۱ بدهد^۲ آن کسی که خواست وی بجای آورد^۳
و آنچه از بدتر است آن کسی که وی را خوشنود نسازد^۴
در پایان گردش کیتی^۵ ۸۰

یعنی در کجا رنج پر دگان بزد رسند و رنج دیدگان آمرزیده شود؟ در کجا
از بخشایش راستی (= آش سپیس اردیپشت) و پارسائی (= آرمیتی دن) بپرسی. سلیمانی.
بیندارم) و بهتر منش (= وہیت منگه واسوون یون). پس بیرون. بهمن) برخوردار خواهند
کردید؛ از جمله آخر باسخ این پرسشها بر میآید: در کشور مینوی مزدا (خشتهر
بلیوسکللس) یعنی در بهشت

۷ در بند ۲ از هات ۵ دیدیم که از واژه گاو یو^۳ (= گاو یا چاربا) در
استعاره پاداش روز یعنی و بخشایش مینوی اداده شده است چون در این جهان ستوران و
کشت زار آذروی کشاورزان و مایه خوشی و آسایش آنان است از برای پاداش جهان
دیگر هین واژه یعنی استعاره بکار رفته است (به بند ۲ از هات ۵ نگاه کنید) هیچنین در

(۴) ودی (س). سلیمان دی. سهل دفع (س) مدد دین.

ودی (س). گل علی و دوس. سبلند مدد دین.

ودی (س). قیصر دادج. سعید رم. سعید.

وچ. صحن علی و دین. سلیمان داده دین.

ودی (س). چشم. فاطمه عین دین.

ودی (س). لکی س. بنی عیش (س). چشم.

(۵) فاطمه عین دین. مس. لعنه داده دین. قیصر دین.

بنی عیش. بنی عیش. قیصر. فاطمه.

واسد داده دادج. قیصر داده دین. لعنه دادج.

بر پیوه دین. بنی عین داده دین. قیصر عین دین.

قیصر. وسیط سپاه دادج. لعنه دین. (س) عین دادج.

بنی عیش داده دین. سعید داده سعید. عزیز داده سعید.

(۶) قیصر. فاطمه عین دادج. واسد عین داده. وسیط عین

واسد داده سعید. بره دادج. واسد س. (س) عین.

سونه دادج. بنی عیش (س). چشم.

سونه. سعید داده. سوسن. سوسن دادج.

قیصر. بره دادج. قیصر داده. فاطمه عین داده.

سونه داده. سعید داده. (س) عین داده.

بند ۲ از هات ۳۱ دیدیم که زرتشت در روز یسین داور دادستان ایزدی است پس از بیاد آوردن این دو بند گوئیم بیغمبر در این بند فرماید: بر زیگران درستکردار که بیرو دین را سین اند در جهان دیگر کامروا کردند و آنچه آرزو دارند در باند چه آنان همان خدائی را پرستش کنند که زرتشت را داور درستکردار روز شمار خواند چون چنین بیان رفته و داوری با کسی خواهد بود که بیادش نیکو کاران و هم بیاد افراد گناهکاران دست خواهد داشت، کشاورزان بیخداش روز یسین امدواد توانند بود

پس از سر آمدن زندگی جهانی آنگاه که کشور مینوی آراسه گردد، مزدا اهورا کسانی را که فرمابود دین راستین بودند، بهترین باداش بخشند و آنای که از فرمان ایزدی سر بیچیدند سخترین سزا باند به بند ۲ از هات ۴۳ و به بند ۱۱ از هات ۴۹ نیز نگاه کنید

۷ * بیخشای بمن تو ای کسی که جانور و آبها و گیاهها آفریدی
بدستیاری پاکتر خردت^۲ جاودانی و رسائی^۳، ای مزدا!
توش^۴ و پایداری^۵ بیانجی منش نیک در داوری^۶ (بسین)^۸

۸ + پس ایدون از این دو چیز سخن میدارم^۱، ای مزدا؛
چه باید آن را به دانائی^۲ کفت-آن بدی^۳ که از برای پیرو
دروغ (و) آن خوشی^۴، از برای کسی که راستی فرا گرفت^۵
آری^۶ او، یغمبیر^۷ شاد است^۸ که آن را به دانائی بکوید^۹

۹ # آن سزانی^۱ که تو بدو گروه^۲ خواهی داد، از (آزمایش)
آزو سرخ^۳ خود و آهن گداخته^۴، ای مزدا، (از آن)
نشانی^۵ در جانها^۶ بگذار^۷ : زیان^۸ از برای پیرو دروغ
سود از برای پیرو راستی^۹

۱۰ ۸ و ۹ جزو از او کیست آن کسی که تباہ ساختن من خواهد^{۱۰}،
ای مزدا، آن کسی که زاده^{۱۱} آفرینش^{۱۲} دروغ است، از این رو
بدخواه^{۱۳} مردمان^{۱۴}
بسی خویش راستی را هیمخوانم^{۱۵} تا اینکه با پاداش نیک
از بی در رسد^{۱۶}

* یغیر خواستار است که خداوند از خردیاک خوبش در جهان دیگر بلو رسانی
و جاودانی دهد و در هنگام داوری روز شمار باو توش و توان بخشد تا بتواند در روز
آزمایش بسین پایدار و استوار ماند

۱۷ + از بدی و زیان بیرون دروغ و از خوشی و رستگاری بیرون دین راستین،
در جهان دیگر، که یغیر میخواهد از آنها سخن بدارد، در بند آینده آمده است
۱۸ # در این بند، چنانکه در بند ۷ از هات ۳۰ و بندهای ۳ و ۱۹ از هات ۳۱ و بند ۴ از
هات ۴۳ و بند ۶ از هات ۴۷، از رستاخیز و آزمایش آتش افروخته و آهن گذاخته باد شده است پاداش
و باد افراه هر دو گروه از مردمان: مرد یستان یا دیو یستان یا بیرون دین راستین و بیرون کش
دروغین پس از این آزمایش داده خواهد شد پنکی و بدی: گرفه و گشایه مانند ذر سره و ناسره
در برابر زبانه آذر مینوی و تابش آهن گداخته هویدا خواهد گردید. در آن روز بالک از

نیست. ولایت. بایلیست.

(۷) وسدود. چیز. قیم. پیوی. میسینه.

سرمه. دارمه. (سرمه) سرمه.

پیغامبر. نرسد. (رسمه) رسمه.

درخواست. خدمت. خدمتگرد.

خوبی. (خوبی) خوبی.

سرمه. خاتمه. خاتمه.

(۸) سمع. یار. هیچ. واسطه. میتوسد.

فایو. فیون. یار. اس. (درست).

برده. برده. برده. (سرمه) سرمه.

درست. قیم. سیم. وسوسه.

خوبی. یار. پیوی اس. وسوسه.

قیم. فایو. فیون. (رسمه) رسمه.

(۹) قیمبو. سلیمان. (رسمه) رسمه. وسوسه.

لکه. سلیمان. سلیمان اس. رسوسه.

برده. بروج. سلیمان. رسوسه.

(سرمه) سرمه. (سرمه) سرمه.

درست. (درست). سلیمان (رسمه).

(۱۰) سمع. قیم. اس. رسوسه. (رسمه) رسمه.

سرمه. سرمه. سرمه. رسوسه.

خوبی. رسوسه. (رسمه) رسمه.

درست. وسله. (رسمه) رسمه.

رسمه. وسله. (رسمه) رسمه.

رسمه. رسمه. رسمه.

رسمه. رسمه. رسمه.

واسوسه. رسوسه. رسوسه.

ناپاک شناخته خواهد شد، آنگاه آسیب بیرون دفع و رستگاری بیرون راستی شاهه آن

آزمایش

بزرگ خواهد بود

نمی‌داند که یغیر دلتگ و گله مند است ناگزیر کسی بوده که شنوندگان و بیرون اش

او را بخوبی می‌شناخته اند و یغیر باز مند بوده که از او نام برد

۱۱ کیست آن مردی که دوست^۱ سپیتمان زرتشت است،
ای مزدا^۲ یا کیست آنکه از دین راستین اندرز پرسد^۳ ۴
یا کیست پارسائی بالک (سیندارمذ)^۵ یا کیست آن درستکرداری^۶
که از منش نیک آیین^۷ من^۸ اندیشد^۹ ۱۰

۱۲ * او را خوشنود نساخت^{۱۰} چاکر فزو مايه^{۱۱} کوی در گذر
زمستان^{۱۲} ، آن زرتشت سپیتمان را، آنچنان که او را بفرود
آمدن^{۱۳} ، باز داشت^{۱۴} آن هنگامی که چار بایانش^{۱۵} بسوی وی
رقند و از سرما^{۱۶} لرزان^{۱۷} (بودند) ۱۸

۱۳ + اینچنین نهاد دروغ پرست تباہ کردا افز برای خود (باداش)
آشکار^{۱۹} (راه) درست را^{۲۰} روانش هنگام هویدا شدن
(کردارها)^{۲۱} در سر بل چیزوت بهراش افتد^{۲۲} چه از کزدار
و قیان^{۲۳} خویش از راه راستی برگشت^{۲۴}

* در این بند بیخبر یاد آور سرگذشتی است که بدو روی داده: روزی بیخبر جمالی
که آن را گذر زستان (= پرتو زمو = Peretōzəmō) نامیده دهار سرمه
و دمه گشته خود و اسبهایش لرزان خواست بسرای یکی از گاشتگان کوی پناه برد، وی را
پذیرفت در بند آینده فرماید: این دروغ پرست که بدو فرماندهان پناه نداد، درجهان دیگر از
ایزدی که در خود راه هرavan راه راستی است بی بهره ماند و روانش در سر بل
چیزوت (صراط) به بیم و هراس افتاد

این کس را بیخبر بهستی یاد کرده است کوی (= کی) و سو^{۲۵} Kavi متوانی است
چون فرمانده و سردار و شهریار شاید این کوی همان بند و بی خبر بود. Bəndva باشد که
یکی از شهریاران دیوبستا و دشن آیین زرتشت است و در مدد ۱۹ از هات ۴۹ یاد گردیده است

پسندیده. ولایتی. بخوبیست.

(۱۱) وم دیگری. مدعی درجه سده.
 یک دیگری دیندند. همچو سیوه.
 هم واسد. سمعی سده. سده دینه.
 واسد. مدعی پیوه. مدعی دینه دینه.
 هم واسد. واسد عزم دیند. سیوه عزم دین.
 سیوه دینه. سیوه سده. همچو دین.

(۱۲) یک دین. هم واسد. همچو سده دین. واسد عزم سده دین.
 همچو دین. همچو دین. همچو دین.
 یک دینه دینه. مدعی درجه سده.
 بورده سده. سده بورده. (هم) است دینه. بورده سده.
 بورده سده. بورده. همچو سده دینه.
 سطوح دینه. یک دینه همچو. واسد سده.

(۱۳) هم واسد دینه. همچو سده دین.
 واسد سده. همچو سده دین. همچو سده دین.
 واسد سده دینه. (هم) همچو سده دین.
 همچو سده دینه. همچو سده دین. سده سده.
 سده دینه. واسد سده دینه سده دینه. همچو سده دینه.
 سیوه سده دینه. همچو سده دینه. همچو سده دینه.

† بجای نهاد دینا وسیع اس. daenā آمد. در اینجا چنانکه در باد داشت شطرم
 ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۱ گفتیم بمنی نهاد یا وجود ان است به بینی دین و کیش در بند ۱۱
 از هات ۴۶ بین از روان و نهاد = ترینا (کنها) گنها گاران سخن رفته که در جهان دیگر، آنگاه که بسیار
 بزر بیل چیزی رست و کردار های زشت جهانی خود را هویدا و آشکارا، پیکره آسا کند بیش
 چشم خود بینند، به راس افتاده خروش و فلان بر آورند

۱۴ * بدستور^۱ و داد^۲ بربزیگری^۳، کربنها فرمانبردار^۴
نیستند. برای آزادی^۵ که آمان از کردارها و گفتارهای^۶
خودشان بچار پایان (میرسانند)، بعای آر^۷ آن داوری^۸
که در پایان^۹ درخان و مان دروغ^{۱۰} خواهی داد^{۱۱}

۱۵ + آن مزدی^۱ که فرتشت از برای^۲ مغان^۳ از پیش نوید داد^۴
در گرزمان^۵، اهورا مندا نخستین^۶ (بدانجا) در آمد^۷
این است از برای شما، از پرتو منش نیک و راستی آن
روستگاری که من نوید میدهم

۱۶ + کی کشتاسب با شهر یاری^۱ این آینین^۲ منی^۳ بیندیمفت^۴
(و) باراههای^۵ منش نیک، آن (آموزشی) که مزدا اهورای
پاک با راستی بیندیشید^۶ اینچنین (کار) بکام^۷ ها
انجام کیرد^۸

* یعنی کربنها (کرین وسلسیس Karapan): یشوایان کبیش دروغین دیوستا از
داد و دستوری که در دن راستین مزدیستا از برای یکشت و بربز آمده فرمان نمیرند و در
جهنایی دینی خویش چاربايان را از برای خوشودی خدایلن خویش همیکشنند تو ای مزدا
آن سزالی که در پایان گردش کبتنی از برای چنین تا هکارانی در دوزخ (= خان و مان
دروغ) برقرار داشتی درباره آنان بجای آر به بند های ۱۲ و ۱۴ از هات ۳۲ نیز نگاه کنند
† در بند پیش دیدیم که بینبر فرمود: خان و مان دروغ (= دوزخ) یاد افراه کسانی
است که سر از دستور و داد بربزیگری و آینین کشاورزی بینند و بچار پایان ستم روا دارند
در این بند فرماید: گرودمان^۱ وسلسیس Garō demāna (= گرزمان = بهشت)
مزد بیرون دن راستین یا مغان است کسانی که بمنش نیک آراسته اند، رستگاری یا بند
و در گرزمان در آینه، در آنجانی که نخست خود اهورا مزدا پرتو افکند
‡ بینبر در بند های ۱۶-۱۹ چهار تن از یاران نامور خود را به نیکی یاد میکند:
نخست کی کشتاسب که بشیبان دن ذرتشت است. با گرویدن این شهر یار بدن راستین مزدا
و برگزیدن راه درست منش نیک، بینبر امیدوار است که با پشتیانی این شهر یار در دن
گستری کامیاب گردد و از گرند دشمنان برکنار ماند

نمسنگ. واطنون. سلیمانیان.

(۱۴) { جـ. دـ. (سـلـ) سـ. وـسـدـنـهـ دـرـدـنـهـ دـهـنـهـ.
وـسـ(سـنـ) سـ. وـسـدـدـهـ (سـنـ) سـ(۶۴).
نـسـ(جـ). سـ(جـ) دـنـهـ سـ. دـهـنـهـ وـسـ.
سـسـدـنـهـ. وـسـدـنـهـ طـلـخـ { سـدـنـهـ دـهـنـهـ. دـهـنـهـ سـهـنـهـ.
نـمـ. سـنـهـ دـهـنـهـ طـلـخـ. سـنـهـ ۶۴۶.
وـلـخـ. وـلـخـ ۶۴۹. سـ. وـسـهـ.

(۱۵) نـهـدـنـهـ. سـفـلـوـهـ. وـسـ(سـلـ) دـنـهـ(جـ).
وـسـنـهـ سـ(سـلـ) دـنـهـ. عـلـیـ دـنـهـ. نـسـ(سـ).
نـسـ(جـ). وـلـخـ ۶۴۶. سـنـ(جـ).
وـسـیـوـسـ. نـسـدـدـهـ. نـسـطـ (درـجـ).
مـهـ. خـاـ. وـاطـنـونـ. سـنـهـ دـهـنـهـ.
نـهـنـهـ سـدـنـهـ. دـهـنـهـ (سـدـنـهـ). لـدـ (لـهـنـهـ) ۰

(۱۶) مـهـنـهـ. وـسـ(سـ). فـایـنـهـ سـهـنـهـ دـهـنـهـ.
وـسـنـهـ سـهـنـهـ. سـلـیـمـانـیـانـ. { بـهـدـهـنـهـ.
فـاسـنـهـ دـنـهـ. نـسـوـزـنـهـ. سـنـهـ دـنـهـ.
نـمـخـلـهـ. نـدـهـنـهـ. سـلـیـمـانـیـانـ. سـنـهـ دـهـنـهـ.
دـنـهـنـهـ. وـسـیـوـسـ. سـنـ(جـ).
نـهـنـهـ. اـمـ. دـهـنـهـ وـدـهـنـهـ. دـنـهـنـهـ ۰

۱۷ * فرشوستر هُوگو پیکر^۱ بزرگواری^۲ بنن بنمود^۳، از برای
دین نیکش مندا اهورا می توان^۴ آنچه آرزو شده^۵ بد و بخشایاد^۶،
تا اینکه بدارائی^۷ راستی بر خوردار کردد^۸ ۸۸

۱۸ + این آین را جاماسب هو^۱ کو از روی راستی چون دارائی^۲
قر^۳، از برای خود برگزید^۴ (آری) این کدور منش نیک
را جویا^۵، این را بنن بیخشای^۶، ای اهورا که آنان در پناه
تو باشند^۷، ای مندا^۸ ۸۸

۱۹ + این مندا^۱، مدیو ماه سپیتمان خود بر آن داده^۲، پس از
آنکه در دلش^۳ شناخت^۴ کسی را که در جهان^۵ میکوشد^۶،
آن کس را بیا گاهاند^۷ از آین^۸ مندا، چیزی که در
کرد ارهای فندگی^۹ بهتر است^{۱۰} ۸۸

* فرشوستر از خاندان هُوگو^۱ Hvōgva برادر جاماسب و وزیر
کشتاپ است بنا معنی که جدا گانه از هر یک از لقنت‌ای این بند برمی‌آید، آنچنان که
در یاد داشتم ادبه میشود، از این بند رو به رفته معنی جز از این بر نماید از جمله «فرشوستر
پیکر بزرگواری بیشتر بشود» مقصود روش نیست بنا برگارش بهلوی (زن) در هین
بند، فرشوستر دختر خود هووی^۲ Hvōvī را بزنانی بیشتر داد برخی از داشتندان،
از آنان است استاد بارتولومه Bartholomae نظر بهمین گزارش بهلوی و سنت این بند را
اشاره بهمین زن دانسته است جدا گانه از فرشوستر و دخترش هو^۳ وی سخن داشتیم
† جاماسب از خاندان هُوگو^۴ برادر فرشوستر و وزیر کشتاپ است، اوست که
بدارائی فر^۵ ایزدی رسیده با این راستین گروید و خواستار بخشایش کشور مینمی (بهشت)
مندادست

پرسکس. پلاریو. پلیستیلائ.

(۱۷) لاینسلتی چهو. چهو. لاینسلتی نیدمیگی.
لاینسلتی چهو. و سیلوچن دنیدم. و لاینسلتی
لاینسلتی سدرسد. فاسدیدن درسد.
لاینسلتی. لاینسلتی. دوسندریهو. و سهیم.
لاینسلتی سدریهو. هیلوس. نیدم(چه).
لاینسلتی سدرسد. سولوورسد. لاینسلتی.

(۱۸) لاینسلتی. آردیدن. لاینسلتی-لاینسلتی سهیم.
لاینسلتی چه. دنیدم(چه) دنیدم. سیل(لاینسلتی)
لاینسلتی. لاینسلتی نیدم. سیل(لاینسلتی)
لاینسلتی سدریهو. فاسدیدن درسد. هایلوس.
لاینسلتی. چه. و سدیم. نیدم(له).
لاینسلتی. سیلوس. (لاینسلتی). فاسدیدن.

(۱۹) لاینسلتی. هایلوس. سیل(لاینسلتی) دنیدم(لاینسلتی).
لاینسلتی سدرسد. سدنیدن سدرسد. و سیلوس.
لاینسلتی سدرسد. فاسدیدن درسد.
لاینسلتی. دنیدم(لاینسلتی) سدرسد.
لاینسلتی. سیلوس. و سهیم. لاینسلتی.
لاینسلتی سدرسد. و سدنیدن سدرسد. فاسدیدن درسد.

نمایند. ماه (سدنیدن سدرسد). از خاندان سینتان، از دودمان خود زدشت است، در متبت پسر عمومی بیغبر است اوست که آینه مزدا و دین زدشت بودم یا موزاند و بکردارهایی که در زندگانی سوده تر و بهتر است رهبری کنند تا کسانی که خواستار بخشایش روز بین اند و از برای آن کوشان، در جهان دیگر کامروا کردند و بازی خوبی رستند به بند ۱۵ از هات ۴۶ و بیاد داشت آن نگاه کنید

۲۰ * این بخشایش را^۱ بما ارزانی دارید^۲ شما ای کسانی که
همه (با یکدیگر) همکام^۳ هستید با راستی، با منش نیک با
آن پارسائی که چون در نماز^۴ ستوده شوید^۵ مندا از روی
دستور (خویش) ^۶ یاری^۷ بخشد^۸

۲۱ † از پارسائی^۹ مرد بالک^{۱۰} گردد. این کس از پندار^{۱۱}،
کفتار، کردار (و) دینش راستی بر فزاید^{۱۲}، بمعانجی منش
نیک، مندا اهورا (باو) کشور (مینوی) دهد. این
پاداش^{۱۳} نیک را آرزومندم^{۱۴}

۲۲ ‡ کسی که از برای من از روی راستی ستایشش^{۱۵} بهتر است،
میشناسد^{۱۶} مندا اهورا. اینان را که بوده و هستند بنام^{۱۷}
خودشان هیستایم و با درود^{۱۸} (بآنان) از دیگر میشوم^{۱۹}

* بجای راستی و منش نیک و پارسائی: آش سپیس asha = اردبیخت؛ و هو منگه
و لایون. همسایه vohu mananh = بهن؛ آرمئی سده و دهه ārmaiti = سپندارمند
آمده این امتشابهان اند که با مزدا همکام هستند، خواست (اراده) مزدا با همین فرشتگان
جادوانی یکی است هر آنکه با آن ناز برد و سایش بجای آورد، مزدا اهورا آنچنان که بیان
رفته بد و یاری بخشد و پاداش نیک دهد در یاره^{۲۰} فروردین یشت در همکام (هم اراده)
بودن هفت امتشابهان آمده: «هر هفت همپندا و هکفتار و هکردار اند. هر هفت را اندیشه
و گفتار و کردار یکی است و همه را یک پدر و یک سور است، اوست دادار اهورا مزدا»
† پاداش کشور مینوی (= پشت) که خود یغیر از دیگر نیست با آن پارسا
و پرهیزگاری ارزانی خواهد شد که با پندار و گفتار و کردار و نهاد نیک راستی بر افزاید
و دین راستین را پیش برد

‡ بگفته استاد بارتولومه Bartholomae در این بند مقصود یغیر از «کسانی که بوده
و هستند» آنانی هستند که در دین گستری کوشیدند و متایش شان بد رگا مزدا پذیرفته شده
در خود پاداش دوزی میباشد. یغیر چنین کسانی را بنام شان ستوده درود میفرستند
بگفته استاد لومل Lommel مقصود این است: «کسی که نزد من ستایش از همه چیز
بهتر است میشناسم، آن کس مزدا اهورا و امتشابهانش هستند با آن ستایش و درود روی کنم»
نگاه کنید؟

Zeitschrift für Indologie und Iranistik. Herausgegeben

پرسکس. ولاتن، بولیسیسلاس.

(۲۰) سه‌چ. فام. ۴۳. منسی‌ست^۱ پرسکس^۲ عرضه.^۳

فای‌عدن^۴ سه‌عده^۵. وسدو^۶ درسد. دند^۷ «چ».

پرسکس. واط^۸ عده. عس^۹ سه‌عده^{۱۰}.

دلی^{۱۱} سد. پرسکس^{۱۲} درسد. س(سی‌س) ده‌دند.^{۱۳}

پرسکس^{۱۴} سه‌عده^{۱۵}. {سی‌س} سه‌عده^{۱۶}.

سی‌وسه. اس^{۱۷} ده^{۱۸}. عس^{۱۹} واط^{۲۰}.

(۲۱) س(سی‌س) دند.^{۲۱} سد. دند^{۲۲} پرسکس^{۲۳}.

پرسکس^{۲۴} سد. سه‌عده^{۲۵}. دند^{۲۶} «س»-چ.

واط^{۲۷} عده. دلی^{۲۸} سه‌عده^{۲۹}. عس^{۳۰} سه‌عده^{۳۱}.

سی‌وسه. وس^{۳۲} سه. سه^{۳۳} «چ».

واس^{۳۴} ده^{۳۵}. پرسکس^{۳۶} درسد. سه^{۳۷} سه^{۳۸}.

(۲۲) پرسکس^{۳۹} درسد. سه^{۴۰} ده^{۴۱}. سه^{۴۲} سه^{۴۳}. سه^{۴۴} سه^{۴۵}.

واس^{۴۶} درسد. پرسکس^{۴۷}. پرسکس^{۴۸} درسد.

پرسکس^{۴۹}. سه^{۵۰} سه^{۵۱} سه^{۵۲}.

پرسکس^{۵۳}. پرسکس^{۵۴} سه^{۵۵} درسد. سه^{۵۶} سه^{۵۷}.

پرسکس^{۵۸}. سه^{۵۹} سه^{۶۰} سه^{۶۱}.

هین بند ۲۲ از هات ۵۶ در باره ۲ از یستا ۱۵ آمده و در باره ۱ از یستا ۶۲ و

در باره ۱۶ از یستا ۶۵ و در باره ۱ از یستا ۶۹ تکرار شده است جز اینکه در آن باره بد و نخستین واژه از این بند تغیری داده شده است. همان‌طور که در آن باره شده است

نمای معرف یکپنه هاتام پرسکس^۱ پرسکس^۲. از روی هین بند ساخت شده است بله

خرده اوستا ص ۵۶ و به یستا ۲۱ در نخستین جلد یستا من ۲۱۵ و به یستا ۲۷ باره ۲۷

همچنین در نخستین جلد یستا من ۲۳۲، کراوش نگارنده نگاه کنید

و هیشتوایشت گات دیسنا ، هات ۵۲

۱ * بهتر دارائی^۱ که شناخته شده^۲ ، آن زرتشت سپیتمان است
که از پرتو راستی مزدا اهورا با خواهد داد: آری^۳ آن
خرمی^۴ زندگی خوش^۵ جاودان^۶ همچنین با آمانی که بکار
برند^۷ و بیاموزند^۸ سخنان و کردارهای^۹ دین نیکش را

۲ + اینان راست که از پندار، گفتار و کردار بخوشنودی
وی بیوندند^۱ ، شادمانه^۲ بنیاش مزدا و ستایشش: همانا کی
کشتاسب؛ پسر زرتشت^۳ سپیتمان و فرشوشتیارایند^۴ راه
راست^۵ آن دین رهاننده را که اهورا فرو فرستاد^۶

* در این بند ، چنانکه در بسیاری از بند های گاتها ، یغیر از خود چون سومین کس
نام برده فرماید : بهترین دارائی که شنیده و شناخته شده اهورا مزدا از پرتو دین راستین
بن ارزانی خواهد داشت و مرا رستگار و از زندگی جاودانی برخوردار خواهد نود همچنین
همه کسانی که دستور های دین یا کم را یاد سپرند ، از دولت جاودانی ایزدی بهره و در
خواهند گردید

+ در بند گذشده دیدیم که یغیر فرمود؛ کسانی که دین راستین را بیروی کنند
در جهان دیگر یاداش یافته بدارائی جاودانی رستند در اینجا فرماید ، یاوران دین چون
کی گشتاسب و پسم و فرشوستر که از برای خوشنودی مزدا با پندار و گفتار و کردار نیک
راه راست دین رهاننده (=سوشیات) را یارایند ، در خور همان یاداش خواهند بود
در یادداشت شیارة^۱ از بند ۱۳ از هات ۳۴ گفته شد که سوشايت (دسطی سرسپوه)
یا رهاننده و رستگار سازنده و سود جاودانی بخشندگ در اینجا خود یغیر زرتشت است

() قسم سد ده سد. بند سد ده سد. (۵۳)

جای. پرسنل سد سعی. سد سطح پرسنل سد.

(۱) قاس سد ده سد. بند سد ده سد. ده سد ()

پرسنل ده سد () سد سعی.

سد سعی سد سد سد. سد سعی.

سد سعی سد سد. سد سعی سد.

سد سعی سد سد. سد سعی () سد.

سد سعی سعی. قاس سد () سد. قاس سد سد.

سد. سعی () سد سعی () سد.

پرسنل سد سد. سعی () سد. و سعی () سد. سد سد ده سد.

و سعی سد سد سعی. قاس سعی () سد سعی.

سدن () سد. و سد ده سطح () سد سد.

(۲) سعی سد. سعی () سد. سد سد ده سد.

سدن () سد. و سد ده سطح () سد سد.

سدن () سد سعی. قاس سعی سد.

سدن () سد سعی. و سد ده سد ده سد.

و سد () سد. قاس سد ده سد.

پرسنل ده سد () سد. سد سعی.

پرسنل ده سد () سد. سد سعی.

و سعی سعی. و سعی سعی.

سد سطح () سد. سد سعی () سد.

سد سطح () سد. و سعی سعی.

* واین کس را^{۱۱}، ای بوروچیست^۱ از^۲ پشت^۳ هچتسب^۴
 (و) از خاندان سپیتمان^۳، ای جوانتر بن^۴ دختر^۵ زرنشت
 او (زرنشت) بتو داد، آن آزموده^۶ رادر پیوند^۷ با منش
 نیک (و) راستی و مزدا اینچنین با خرد^۸ خوبش بند
 پرس^۹، پاکتر^{۱۰} پارسانی^{۱۱} و نیک اندیشه^{۱۲} ورز^{۱۲}

[از زبان جاماسب]

۴ آری این را^۱ (بوروجیست را) بدلگرمی^۲ بذین رهبری
 کنم^۳ تا که او پدر را^۴ خوشنود تواند ساخت^۵ و شوهر^۶
 (و) بر زیگران و آزادگان را^۷، (آن) پاکدین پاکدینان^۸ .
 بهر^۹ باشکوه^{۱۰} منش نیک . . . ۱۰ بدو دهد مزدا اهورا
 از برای دین نیکش، هماره جاودان^{۱۲}

* این بند درباره پوکانی (عروسی) بودوچیست (پوروجیستا Pouroučista = زند) نیز چنین یاد گردیده است
 بینبر بدختر فرمایده من از برای تو او را بشوهری برگزیدم اما تو پس از مشورت
 با خرد خودت تکلیف پارسانی خوبش بجای آر
 + در این بند از زبان جاماسب، آنچه بدو در بند ییش پیان دته، بینبر پاسخ گوید :
 بودوچیست را راهنای دین راستین شوم، آنچنان که پدر و شوهرش و همه پیروان از
 کشاورزان و آزادگان از آن پاکدین پاکدینان خوشنود مانته و مزا اهورا از برای نهاد
 (= دین) ستوده اش، پاداش درخشان منش نیک را هماره جاودان بدو ارزانی دارد
 بجای همه ها دو واژه خراب شده است

جی سٹریڈ۔

* سخنانی ^۱ بکنیز گان ^۲ بشوی رونده ^۳ کوین و بشما ^۴ (نیز) پند دهنده ^۵ آن را ^۶ بیاد بسیار بید ^۷ و در بیاد ^۸ درنهادهای ^۹ (خود) در کوشش ^{۱۰} زندگی ^{۱۱} منش نیک در راستی یکی از شما باید برد یکری ^{۱۲} برتری جویید ^{۱۳} چه این از برای وی مزد خوب ^{۱۴} خواهد بود ^{۱۵}

† بدرستی ^۱ آن چنین است ^۲ ای مردان و زنان ^۳ هر آن کشاویشی ^۴ که نزد پیرو ^۵ دروغ مینکرید ^۶ از خود او ^۷ ۸۰ گرفته خواهد شد ^۹ افسوس برندگان ^{۱۰} راست خورش بد ^{۱۱} رامش ^{۱۲} برگردید ^{۱۳} از دروغ پرستان که آین آزار آنده ^{۱۴} اینگونه ^{۱۵} (نیز) شما زندگی مینوی ^{۱۶} خود تباہ میکنید ^{۱۷}

* در این بند روی سخن پیغمبر بهمه کنیز گانی (= دختران) است که در جشن یوکانی (عروسوی) هستند و بویزه به بیوک (عروس) و داماد که بوروجست و جا طاسب باشند پیغمبر فرماید: اند رزم درست بیاد بسیار بید تا در راه کوششی که در این جهان برای برخورد دار شدن از زندگی جاودانی که در خود یاک منشان است، بکلود تان آید در راستی یا در دن راستین (آش سرویس) باید از هدیگر برتری جویید چه مایه رستگاری و شادمانی و باداش مینوی در این است

† خوش و نیکبختی که امروزه نزد پیروکش دروغ می بینید، فردا درجهان دیگر، از او گرفته خواهد شد. دروغ پرستان آین آزار را جزوی و دروغ و خورش رشت دوزخی چیز دیگر نخواهد بود، رامش و بخشایش بهشت از آنان دور خواهد ماند. آری چنین خواهد بود، اگر شما مردان و زنان نیز در این جهان مانند بیروان کیش دروغین رفتار کنید، هستی و زندگی آینده مینوی خوبشتن بdest خودتان تباہ گردانید

(۵) مدد سه می باشد. واسطه در سه محدود است.
 واسطه در رده بیان. واسطه در رده بیان.
 محدود است در سه محدود. واسطه در سه محدود.
 ۳۶ محدود است = ۳۶ محدود کوچک.
 واسطه در سه محدود. واسطه در سه محدود.
 سه محدود است. سه محدود.
 واسطه در سه محدود. سه محدود.
 سه محدود. سه محدود.
 واسطه در سه محدود. سه محدود.
 سه محدود = سه محدود.

(۶) دفعه است. معنادفعه در سه محدود است.
 سه محدود. معنادفعه در سه محدود است.
 واسطه است. معنادفعه است. (اسطه) ۴۶ محدود.
 معنادفعه در سه محدود است. (اسطه)
 واسطه است. سه در سه محدود است. معنادفعه در سه محدود.
 واسطه در سه محدود است. واسطه در سه محدود.
 واسطه در سه محدود است. واسطه در سه محدود.
 واسطه در سه محدود است. واسطه در سه محدود.
 سه محدود است. سه محدود.
 سه محدود = ۴۶ محدود کوچک.

در پند ۲۰ از هات ۳۱ و در پند ۱۱ از هات ۴۹ از بانگ در بین و فریاد در و غیرستان
 و از خودش دوزخی این کامگاران نیز یاد شده با آنها نگاه کنند
 در پند ۱۰ از هات ۳۰ نیز از شکست یافتن بدان در بیان، سخن رفته است
 بجای نقطه ها چند وزره خراب و در وزن شعر زیادتی است یاد داشت آن نگاه کنند

۷ * و شمارا مُنَد^۱ این آینِ مُن^۲ خواهد بود، تا چند^۳ که
کوششی^۴ دلداده تر^۵ در بن^۶ وریشه^۷ شماست، در آنجانی^۸
که روان^۹ دروغپیوست بر کثار^{۱۰} و نگون^{۱۱} دوتا کشته^{۱۲}
نابود خواهد شد^{۱۳}! اگر این آینِ مُن فرو هلید^{۱۴}، بازگ
درین^{۱۵} در انجام^{۱۶} گفتار^{۱۷} شما خواهد بود^{۱۸}

۸ + اینچین^۱ بذکرداران^۲ فریفته^۳ باشند و باسیب رها کشته^۴
همکان^۵ خوش بر آرنده^۶ بکند از شهریاران خوب^۷ او
(مندا) شکست^۸ و کزنده^۹ (بآن رساند) و رامش^{۱۰} از
آنان بدھهای^{۱۱} شاد^{۱۲} دهد و زود^{۱۳} باشد آمان را آن کسی که
بزرگتر است^{۱۴} با بند^{۱۵} مرگ^{۱۶} برنج^{۱۷} اندر کشد^{۱۸}

* یعنی تا هنگامی که از دین برخورد اردید، کوشش وجوشی که در رگ و خون
دارید، پاداشی را که در آینِ مُن و دین راستین پیان رفته در جهان دیگر از آن خود دانید
در همانجایی که روانهای بیرون کش دروغن در گفتار تان از گرانی گشنه بشت دو تا کشته
ونگون افتداده باسیب اندراند اگر امروز از جرگه مfan و بیرون یا بیرون نهید، فردا
یس از سر آمدن گردش گبئی وای و فوس بر زبان رانید

+ در این بند، چنانکه در بند آینده و هچنان در بند ۴ از هات^۱ روی سخن پیغمبر
باشد باکمی کشتناسب باشد مزا باشد چنین شهریارانی برانگیراند تا دست پیادگران گوتاه
کشند و دوستارا از گزند آنان بر هاد بکند آن خدای بزرگتر از همه، هرچه زود تر آن بد
گرفداران را که فریته شده اند و در سرای دیگر دچار گرفداری شد خوش خواهند شد و ناله
و خوش خواهند بر آورد در همین جهان هم پیکره گردار شان رساند و بزنجیر و رگ و رنج
گرفدار شان سازد

(۷) سەمعەن. فام. ۶۴۹۵۶. سەزىن سەمع.

سەزىن دەرسى. قىلىق سەزىن دەرسى.

قەزىق «سەمع». سەولەن دەرسى. كىسىز دەزەنچى

لەپەنچىد. نەزەنلىق سەزىن دەرسى.

نەلسەرسى. قەطۇر بېھەفتە. سەطەلسەرسى.

قەزىق سەرسى. ۶۴۹۵۷. قەزىق «سەزەنچى»

سەزەنچى سەرسى. نەلسەرسى.

د «قەزىق دەنەنچى سەرسى. ۶۴۹۵۸. ۶۴۹۵۹»

سەمع. فام. قايدەنچىد. سەزىن سەزەنچى

سەزەنچى. ۶۴۹۶۰. قايدەنچى

(۸) سەزىن دەرسى. و «فەن» سەزىن سەزەنچى.

و سەزەنچى دەرسى. نەزەنچى سەرسى.

كىسىز دەرسى. و اىيىدىن سەزىن سەزەنچى.

نەلسەطەنچى سەرسى. نەزەنچى سەرسى.

ئەن دەنلىق سەزىن سەرسى. نەزەنچى سەرسى. نەلسەنچى سەرسى.

(سەزەنچى سەرسى. سەزىن سەرسى. و سەزەنچى سەرسى.)

قەزىق دەنەنچى دەرسى. قايدەنچى دەرسى.

پ «سەزەنچى». پىنچى. و «سەزەنچى». نەزەنچى.

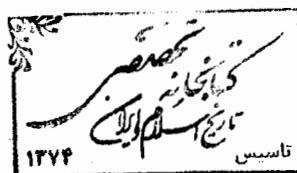
و «سەزەنچى». ۶۴۹۶۱. دەرسى. و «سەزەنچى».

كىسىز دەرسى. سەزەنچى سەرسى.

* به بد کیش^۱ تباہی^۲ سزد^۳ . اینان که آرزومندند^۴
ارجمند^۵ را خوار کنند^۶ ، آن پست شمرندگان آین^۷ که
بکیفر ارزانی اند^۸ .

کجاست آن داور درستکردار^۹ که زندگی^{۱۰} و آزادی^{۱۱} از
آنان بر باید^{۱۲} ؟

ایدون تو است، ای مندا تو مائی^{۱۳} که بدرؤیشان^{۱۴} راست
زندگی کننده^{۱۵} بهتری^{۱۶} بخشائی^{۱۷}



* یغیر فرماید: سر انجام بدکیشان و کسانی که خواستار اند ارجمندان و برگزیدگان را
(بمعنی یغیر و پیرواش را) خوار کنند و دین راستین پست دارند، بسرای خود خواهند رسید؛
در دوزخ، در آنجایگاه تماه و گندیده خواهند افتاد اما در هین جهان، کو آن شهریاری
که از روی داد و آین آنان را رام و فرمابندرار سازد؟
مزدا بنواختن یینوایان درستکردار و با نگیختن چنین یادشاه دادگر تواناست

پرسن س. واسیون رن سه میلیون بس.

(۹) و دله «س» (خ) سدن ب. و اس-قمع پیش ک. (سدده ب).

که د. (س) دیان بند. (س) دیان بند.

سیم پیش سد س. و ع-کیان س. س (خ) س.

که پیش ک. (س) دیان بند.

و چ. سیم س. (س). س-ن (خ).

پیم. پن ب. ن در سد (خ) ب. نه خ دل داد سمع.

واس-دهم-د (خ) دیان بند.

پیم. س-ن (خ). س-ن (س). سل پیش س. (خ).

پیم س. (خ) دل کیم پیش دل دل.

وا-دهم سط (خ). و اس-ن در دل دل.

نامه‌های دیگر پورداود

گزارش اوستا	نامه‌ها
گاٹاها	سرودهای زرتشت‌بامتن اوستایی - بمبئی خردادماه ۱۳۰ خورشیدی
گاٹاها	دومین گزارش ، بخش نخست بامتن اوستایی ، بمبئی ۱۳۲۹
یشتها	بخش نخست از هرمزد یشت تا خورشید یشت با متن اوستایی -
یشتها	بمبئی فروردین‌ماه ۱۳۰۷ - چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۷
یشتها	بخش دوم از فروردین یشت-ازامیاد یشت ، بمبئی فروردین‌ماه ۱۳۱۰ - چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۷
خرده اوستا	هوشیام ، نیایش ، پنجگاه ، دوسیروزه ، چهار آفرینگان ، بمبئی مهرماه ۱۳۱۰
یسنا	بخش نخست : از هات یک تا هات بیست و هفت - بمبئی ، بهمن ماه ۱۳۱۲ . چاپ دوم : تهران ، آبان‌ماه ۱۳۴۰
یسنا	بخش دوم : با گفتاری درباره آتش ، چیچست ، سولان ، سهند ، آذرخش ، نفت ، آذر فرنیغ ، آذر برزین مهر ، آذر گشسب ، تخت سلیمان - تهران ، ۱۳۲۷
ویسپر ۵	یادداشت‌های گاٹاها بخش دوم : درباره واژه‌های گاٹاها - تهران ۱۳۳۶ نخستین بخشی از اوستا با آفرین پیغمبر زرتشت ، آتش ، هفت کشور ، سوگندنامه . تهران ، تیرماه ۱۳۴۳
ایرانشاه	تاریخچه مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) بهند با ۷۵ تصویر ، چاپ بمبئی ۱۳۴۴ هجری قمری
خرمشاه	گفتار درباره آیین و کارنامه و زبان ایران باستان ، چاپ بمبئی ، سال ۱۳۰۵ خورشیدی

* * *

سوشیانس

رساله‌ایست درباره موعود مزدیسنا ، چاپ بمبئی سال ۱۳۴۶
هجری قمری .

منظومه‌ایست در دویست‌شعر (بیادگار جشن هزارین سال فردوسی)
بمبئی ۱۹۳۲ میلادی

دیوان شعر با ترجمه انگلیسی دینشاه ایرانی ، چاپ بمبئی ،
شهریورماه ۱۳۰۶ خورشیدی

گفت و شنود پارسی برای دیرستانهای هند، چاپ بمبئی آسفندماه ۱۳۱۲
فرهنگ ایران بخش نخست شامل ۱ گفتار درباره زبان و فرهنگ ایران ، تهران
باستان ۱۳۲۶

گفتارهایی است درباره تاریخ برخی از واژه‌ها و گیاهان . تهران ،
دیماه ۱۳۲۱ خورشیدی

مجموعه پنجاه گفتار پورداود . تهران ۳۰ خرداد ۱۳۴۳
برگزیده‌ای از شاهنامه با مقدمه و بیادداشت‌ها ، تهران - ۱۳۴۴
برگزیده‌ای از شاهنامه ، تهران ۱۳۴۶
درباره ابزار جنگی که در ایران کهن بکار میرفته است . (چاپ این
کتاب پس از درگذشت استاد انجام یافته است) . بهمن ماه ۱۳۴۷

اناھیتا

پیش و منیزه
فریدون

زین ابزار

Lectures delivered by P.D., The K.R.cama Oriental institute publication
No. 11, Bombay 1935.

Mithra cult, Lecture delivered by P. D., Bihar and Orissa 1933.